علم و معرفت امام





علم و معرفت امام

مشخصات کتاب

سرشناسه : موسوی مقدم، سیدرحمت الله، 1344 -

عنوان و نام پدیدآور : علم و معرفت امام/سیدرحمت الله موسوی. ؛ [به سفارش] مجمع جهانی شیعه شناسی.

مشخصات نشر : قم: آشیانه مهر، 1392.

مشخصات ظاهری : 272 ص.

شابک : 85000 ریال 978-600-6164-47-2 :

وضعیت فهرست نویسی : فاپا

یادداشت : کتابنامه : ص. [268] - 272 ؛ همچنین به صورت زیرنویس.

موضوع : علم امام

موضوع : علم امام -- احادیث

موضوع : علم امام -- جنبه های قرآنی

موضوع : چهارده معصوم -- کرامت ها

شناسه افزوده : مجمع جهانی شیعه شناسی

رده بندی کنگره : BP223/34/م8ع8 1392

رده بندی دیویی : 297/45

شماره کتابشناسی ملی : 3164072

ص: 1

اشاره

@@تصوير

ص: 5

ص: 6

فهرست مطالب

ص: 8

اصل اصیل امامت و ولایت از همان صدر اسلام با ارزش و عظمت فوق العاده ای مطرح و پیوسته مورد عنایت و توجه تمامی اسلام شناسان بوده است. علاوه بر آیات متعدد قرآن کریم و روایات فراوان ائمه معصومین علیهم السلام ، دانشمندان و محققان بزرگ اسلامی، ضرورت وجود آن را بیان نمودند و بر وجوب حضور امام در جامعه اسلامی تأکید ورزیده اند. تفتازانی، ابن خلدون و علامه حلی معتقدند: تنها نجدات (فرقه ای از خوارج) ضرورت و وجوب امامت را نپذیرفته اند(1).اصحاب پس از رحلت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم مهم ترین واجب الاهی (تشییع جنازه پیامبر) را ترک کرده و به مسئله جانشینی پیامبر پرداختند. همه نیز این موضوع را تأیید کردند و احدی مخالفت نکرد و بیان نداشت که نیازی به امام نداریم. البته اگرچه درباره مصداق امام و شخص جانشین، به توافق نرسیدند، ولی همه لزوم جانشینی را تأیید کردند(2).

نصب امام مقدمه واجب مطلق است مانند وضو برای نماز و چون مقدمه واجب مطلق نیز واجب است، پس نصب امام واجب است؛ بدین توضیح که نصب امام مقدمه بقای دین، اجرای حدود الاهی و حفظ کیان اسلام است و بقای دین و حفظ اسلام، خواست خداوند است و بدون امام نیز قابل اجرا نیست، پس باید پذیرفت که نصب امام واجب است(3).غزالی می گوید: نظام دین بدون نظام دنیا حاصل شدنی نیست و نظام دنیا بدون امام مطاع، میسّر نخواهد شد، پس نظام دین بدون امام مطاع، حاصل نخواهد شد(4).

1- ر.ک: تفتازانی، شرح المقاصد، ج5، ص236 و مقدمه ابن خلدون، ص192 و علامه حلی مناهج الیقین فی اصول الدین، ص439.
2- ر.ک: ابوالحسن اشعری، الابانهٔ، ص77 و علی بن حزم اندلسی، الفصل فی الملل و الاهواء والنحل، ج4، ص87 و عبدالکریم شهرستانی، نهایهٔ الاقدام، ص479.
3- تفتازانی، شرح المقاصد، ج5، ص237 و قوشجی، شرح الهیات تجرید، ص107.
4- غزالی، الاقتصاد، ص147.

ماوردی متوفای 458 ه- .ق، می نویسد: «اگر امامت واجب نبود، صحابه در سقیفه بر سر تعیین شخص امام، نزاع نمی کردند لکن نزاع کرده اند پس اصل امامت واجب بوده است. بنابراین تا اصل «ضرورت امامت» مسلم گرفته نشود، به این نمی رسد که چه کسی خلیفه و امام باشد و اگر امامت از اساس واجب نبود و یا اینکه اختلافی بود، دیگر جایی برای نزاع اصحاب در اینکه امامت وظیفه چه کسی باشد باقی نمی ماند. در حالی که هیچ کس ادعا نکرد که امامت اصلاً واجب نیست، بنابراین معلوم می شود که در اصل «ضرورت وجوب امامت» هیچ اختلافی نبوده است(1).

امام فخر رازی می نویسد: نصب امام موجب دفع ضرر از نفس است و دفع ضرر از نفس، واجب است، پس نصب امام واجب است. ایشان معتقد است که دفع ضرر نفس از ضروریات است و انجام این ضروری، بدون وجود امام میسر نخواهد بود. همه عقلای عالم دفع ضرر از نفس را لازم دانسته و همه انبیاء و رسل و امم و ادیان نیز بر آن تأکید دارند. بنابراین نباید تردید روا داشت که نصب امام واجب است(2).

به استناد آیه {أطیعُوا اللهَ وَأطیعُوا الرَّسُولَ وَ اُولِی اْلأمْرِ مِنْكُمْ} و همچنین حدیث «من مات ولم یعرف امام زمانه. مات میته الجاهلیه»(3)

شناخت،تعیین و انتخاب امام شرعاً واجب است و از آنجا که معرفت فرع بر تعیین مصداق آن است باید گفت به اقتضای این آیه و حدیث، تعیین و انتخاب امام واجب است(4).

اکنون که همه اعتراف دارند وجود و نصب امام واجب است چه جوابی برای عدم تمسک و پیروی نکردن به اصل اصیل و رکن اساسی امامت در بین امت اسلام وجود دارد؟ در این مورد اعتراف امام محمد غزالی را یادآور می شویم، وی می نویسد:

1- الاحکام السلطانیه، ج1، ص19.
2- محصل الافکار، ص240.
3- شرح المقاصد، ج5، ص237.
4- تفتازانی، شرح عقاید النسفی، ج2، ص89.

«حجاب از صورت دلیل برداشته شده و همه کس واقع و حقیقت را با کمال وضوح و آشکار فهمیده اند. از این رو هرگونه شک زایل و تردید مرتفع و به طور قطع و یقین علی علیه السلام جانشین و خلیفه بلافصل شناخته شده، چه آنکه اجماع دسته جات مختلف و جماهیر مسلمین بر صحت وقوع قضایای غدیرخم و شمول خطبه آن روز نسبت به مورد بحث منعقد است. به این ملاک هر اشکلالی بی مورد و هر اعتراضی لغو و باطل است، زیرا همین که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم سخن فرسایی خود به پایان آورد، فوراً عمر مبادرت به تظاهر نموده، تبریکات لازمه را ضمن بیانات بخ بخ لک یا علی تقدیم نمود... سپس نفس اماره بر آن ها غالب شده، حب ریاست و جاه طلبی، عواطف و مزایای انسانیت را از آنها سلب نموده، خرگاه خلافت سازی را بالا برده و سازمان سیاست خلیفه تراشی را در سقیفه بنی ساعده تهیه نمودند، زیرا شهوتشان به حرکت آمده اشتیاق مفرط پیدا نمودند که پرچم های نیرو را به اهتزاز درآورده، صفوف سواره و پیاده را زیر فرمان خویش مشاهده نمایند... شراب هوای نفسانی را نوشیدند و به قهقرا برگشتند؛ قرآن را پشت سر، احکام و سنت پیغمبر را ملعبه خود نموده، دین را به دنیا فروختند.

چه زشت معامله باطلی با خدا کردند(1).آری عده ای در مواجهه با موضوع اساسی و مهم امامت، گرفتار افراط و تفریط شده اند. اما دانشمندان محقق و بدون تعصب از همه فرقه های اسلامی به ویژه بزرگان و مکتب اهل بیت علیهم السلام با مداقه و نازک بینی، تصویر روشنی از محل نزاع داشته و طریق اعتدال را پیموده اند. لذا بررسی جایگاه، ارزش وجودی، وجوب امامت، ضرورت و اهمیت خاص آن، دیدگاه و بررسی نظرات اندیشمندان محقق از فریقین در مورد وجوب امامت از اهمیت فوق العاده ای برخوردار است. فحص و تحقیق عمیق و گسترده بیانگر آن است که اصل اعتقاد به امامت در میان تمامی امت اسلام پذیرفته شده و روشن است. گرچه در تعیین مصداق برای آن مقام رفیع، برخی از فرق، دچار انحراف و اشتباه شدند.

1- امام محمد غزالی، کتاب سرالعالمین.

آنان بدون دقت در فهم و درک آیات امامت و ولایت در قرآن و همچنین غفلت از احادیث نورانی نبی اعظم صلی الله علیه و آله وسلم ، در تشخیص شخص امام، راه را به اشتباه رفته اند، حق آن است که در تعیین مصداق نیز از کتاب خدا و سنت نبوی نباید روگردان شد.

درشرایط کنونی جامعه اسلامی اثبات حقانیت امامت اهل بیت علیهم السلام و اهمیت تشخیص مصادیق واقعی آن در اسلام بر هیچ فردی پوشیده نیست. البته اثبات حقانیت و تشخیص مصادیق آن، زمانی حاصل می شود که نسبت به امام علیه السلام هم میزان اوصاف علم و معرفت خود امام را فهمیده باشیم و هم نسبت به ارزش های وجودی و جوانب و ویژگی های خاص امامت و ولایت علم و معرفت کافی داشته باشیم.

بدانیم اقسام علم و علم حقیقی چیست و امام چگونه از آن برخوردار است؛ بدانیم علوم و تصرفات تکوینی ائمه علیهم السلام چگونه است؟ چگونگی برخورداری امام از علم غیب جانب پروردگار را بدانیم. بدانیم منبع علم ائمه علیهم السلام از کجاست و معنای دقیق علم لدنی و علم امامت چیست؟ بدانیم معجزه، کرامت اهل بیت علیهم السلام چگونه است و با سحر و کارهای مرتاضان چه تفاوتی دارد؟ خلاصه آن که چگونه نسبت به علم و معرفت امام شناخت کافی داشته باشیم. در راستای انجام این مهم، حضرت حجت الاسلام و المسلمین «سید رحمت الله موسوی» آستین همت بالا زده و با تحقیق گسترده و پژوهشی پسندیده، بخشی از مسائل مهم آن را به رشته تحریر در آورده است. کتاب گران سنگ علم و معرفت امام اثری است ارزنده و مفید فایده برای مطالعه عموم جامعه اسلامی به ویژه دوستداران و علاقه مندان اصل مقدس امامت و ولایت که امید است همگی نسبت به آن شناخت کافی و لازم را بدست آوریم. انشاءالله

کثر الله امثالهم، جزاه الله عن الاسلام اجراً، ادام الله ظله ودامت افاضاته والسّلام علیکم وعلی جمیع اخواننا المؤمنین بولایه علیّ بن أبی طالب علیه السلام فی اقطار العالم ورحمه الله وبرکاته مسئول مجمع جهانی شیعه شناسی

انصاری بویراحمدی

پیشگفتار

شکی نیست که انسان برای تأمین نیاز های خود احتیاج به علومی دارد که احتیاجات و نیاز های مادی و معنوی او را تأمین کند، این علوم از آن جهت که زمینه را برای رشد فرهنگ صحیح و رشد و تعالی بشر در جامعه فراهم می آورد اهمیت ویژه ای دارد.

از سوی دیگر اگر جامعه اسلامی در پرتو این علوم از پیشرفت های لازم برخوردار نباشد، چه بسا نابسامانی های فراوانی پا به عرصه وجود می گذارد که در مواردی ممکن است کیان جوامع اسلامی را به خطر اندازد؛ در چنان موقعیتی که محیط آکنده از نابسامانی و ناهنجاری باشد روشن است که زمینه برای تحصیل و نشو و نمای علوم و معارف اسلامی نیز فراهم نخواهد گردید؛ زیرا جامعه ای که خود دستخوش انواع گرفتاری ها و مشکلات است وتهی از احاطه علمی بر محیط است، چگونه می تواند علم توحید و حکمت الهی را به نشو و نمای لازم ترقی دهد؟

از این رو، خداوند این علوم را در نزد انسان های صالح و بندگان خاص خود به ودیعه گذاشته است تا درموقعیت های لازم برای تبیین معارف اسلامی و نشر فرهنگ دینی به کار گرفته شود. بنابراین پس از بررسی و تتبع در منابع دینی بدست می آید که علوم عمدتاً در دو مفهوم کلی به کار گرفته می شوند که به نظر

می رسد یکی حقیقی و دیگری غیرحقیقی باشند(1). علوم حقیقی مشتمل برحقایقی هستند که حصول معرفت نسبت به آنها موجب شکوفایی استعدادهای عالی روح انسان شده و بعد متعالی وجود او را فعلیت می بخشد و لذا فی حد نفسه برای انسان کمال است.

دسته دیگر علومی هستند که به طور مستقیم برای انسان کمال آفرین نیستند؛ یعنی فراگیری آنها سبب گسترش ابعاد وجودی انسان و سیر در مراتب کمال نمی شود. اگرچه تحصیل آنها از نظر تأمین نیازهای فرد و جامعه و آماده سازی زمینه برای نشو و نمای علوم حقیقی ضروری است. انواع علوم رسمی نیز اعم از علوم اسلامی(2) و غیر اسلامی جزء پوسته آن محسوب می شوند و حقیقت آن چیز دیگری است.

چنانکه قرآن درباره ی علم حقیقی می فرماید:

{وَیَری الّذینَ اُوتُوا العِلْمَ الّذِی أنْزِلَ إلیکَ مِنْ رَبِّکَ هُوَ الحَقُّ... }.(3)

به آنان که علم و دانش داده شده، آنچه را که از جانب پروردگار بر تو نازل شده حق می بینند (و آن را می پذیرند).

از این آیه این نکته استفاده می شود که علم، اعطاء شدنی است. لذا درباره ی

1- رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم می فرمایند: «العلم ثلاثه: آیه محکمه، أو فریضه عادله، أو سنه قائمه، وما خلاهن فهو فضل»؛ علم به سه قسم تقسیم می شود؛ علم اعتقادات، علم اخلاق و تزکیه نفس و علم احکام و غیر این ها فضل است یعنی اگر کسی داشته باشد فضیلت حساب می شود. بعضی نیز گفته اند که منظور از فضل در اینجا یعنی زیادی است و احتیاجی به آن نیست. این فرمایش را رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم بعد از اینکه می فرمایند علومی مانند علم انساب، علمی است که ندانستن آن ضرری به انسان نمی زند و علم به آن، نفعی برای انسان ندارد، بیان فرموده اند. (وسائل الشیعهْ، ج2، ص 245) (محقق)
2- منظور علومی مانند: صرف، نحو، رجال و... می باشد. (محقق)
3- سبا / 6.

یوسف علیه السلام می فرماید:

{وَلَمّا بَلَغَ أشُدَّهُ ءَاتَیْناهُ حُکْماً وَعِلْماً... }.(1)

هنگامی که یوسف به مرحله رشد و کمال رسید به او حکمت و علم عطا کردیم.

در آیه دیگر می فرماید:

{شَهِدَ اللهُ أنّه لا اله إلا هُوَ وَالمَلائِکَهُ وَأولُوا العِلْمِ... }.(2)

خداوند و ملائکه و عالمان گواهی می دهند که جز او معبودی نیست.

در اینجا مشاهده می کنیم که شهادت عالمان در کنار شهادت خداوند و ملائکه قرار گرفته است؛ البته منظور از عالمان، ائمه طاهرین علیهم السلام است.

دسته ی دیگری از آیات هم هستند که می فرمایند:

{وَمَا تَفَرّقُوا إلا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ العِلْمُ... }.(3)

راه تفرقه و اختلاف را نپیمودند مگر بعد از آنکه عالم شدند.

و یا اینکه می فرماید:

{وَلَئِنْ اتَّبَعْتَ أهْواءَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَکَ مِنَ العِلْمِ إنّکَ إذاً لَّمِنَ الظّالِمِینَ }.(4)

اگر بعد از آنکه عالم شدی و بعد از آنچه از علم و دانش آمد، از هواهای نفسانی آنها تبعیت کنی، در این هنگام تو از ستمکارانی.

اکنون ببینیم قرآن و سنت علم حقیقی را چگونه تبیین کرده اند.

1- یوسف / 22.
2- آل عمران / 18.

3- شورا / 14.
4- بقره / 145.

علم حقیقی و به تعبیر دیگر حقیقت علم، نور است؛ چرا که خاصیت نور، روشن و روشن گری است. نوری که در پرتو آن، انسان، جهان را آنگونه که هست می بیند و جایگاه خود را در هستی در می یابد. نور چون بر خانه دل انسان بتابد آن را روشن و تابناک می سازد و نفس انسان را در مراتب کمال ترقی می دهد.

این مطلب علاوه بر آنکه مطابق نصوص و اخبار اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام است، منطبق بر برهان هم هست؛ زیرا حقیقت نور که عبارت از مظهر و کاشف غیر است؛ برای حقیقت علم ثابت و بر آن صادق است.

حقیقت علم، عین وجود و موافق و هم سو با آن است. اگرچه در مفهوم با آن مخالف است. و حقیقت وجود، عین نور و عین علم است. چنانچه می فرماید:

{اللهُ نُورُ السَّماواتِ وَالأرْضِ... }.(1)

در این آیات شریفه به حسب تفسیر اهل بیت علیهم السلام ، نور به علم تفسیر شده است و همان گونه که نور شمس و قمر روشن و روشنی بخش است؛ نور عالِم نیز، چنین است. عالِم در این عالَم؛ به نور علمش قلوب مظلمه را روشن کند و به مردگانِ جهل و نادانی حیات بخشد و در آن عالم نیز، معصیت کاران و نیازمندان را شفاعت کند.

و یا می فرماید:

{أوَ مَنٍ كانَ مَیْتاً فَأحْیَیناه وَجَعَلْنا لَه نُوراً یَمْشِ-ی بِهِ فی النّاسِ كَمَن مَّثَلُهُ فی الظُّلُماتِ لَیْسَ بِخارجٍ مِّنْهٰا... }.((2))

ص: 16

1- نور / 35.
2-) انعام / 122.

آیا کسی که مرده بود پس او را زنده اش کردیم و برای او نوری پدید آوردیم تا در پرتو آن در میان مردم راه برود مثل کسی است که گویی گرفتار در تاریکی هاست و از آن بیرون آمدنی نیست؟

مراد از نور در آیه، علم و حکمت است؛ چرا که علم و حکمت، به رشد و کمال هدایت می کند(1) و این مطابق با حدیثی است که از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود:

لَیسَ العلمُ بِکثرَهِ التَعَلّمِ وَ انّما هُوَ نورٌ یَقذِفُهُ اللهُ تَعَالی فی قَلْبِ مَنْ یُریدُ أن یَهْدِیَه.(2)

علم به زیادی یادگیری نیست بلکه علم نوری است که خداوند در قلب کسی که اراده هدایتش را نموده، می اندازد.

شهید ثانی می فرماید:

از این جا معلوم می شود که علم مجرد جمع آوری معلومات نیست، اگرچه در عرف مردم به این معلومات علم گفته می شود و فقط علم همان نوری است که از علم عرفی فارغ می شود و موجب بصیرت و خشیت به خداوند متعال می گردد.(3)

میزان در علم، حصول مفهومات کلیه و اصطلاحات علمیه نیست، بلکه میزان آن، رفع حجب از چشم بصیرت نفس و فتح باب معرفت خدا است و علم حقیقی آن است که چراغ هدایت ملکوت و صراط مستقیم تقرب حق و دار

1- مجمع البیان، شیخ طبرسی، ج4، ص152.
2- منیهْ المرید، شهید ثانی، ص 167.
3- همان.

کرامت او باشد و هرچه جز این است، گرچه در عالم مُلک و قبل از رفع حجُبِ طبیعت، به صورت علوم است و اصحاب آن پیش ارباب محاورات و مجادلات از علماء و عرفا و فقها به شمار آیند! ولی پس از رفع حجاب از چشم قلب و برداشته شدن پرده ملکوت و بیدار شدن از خواب سنگین ملک و طبیعت، معلوم می شود که غلظت این حجاب از تمام حجاب ها بیشتر بوده و این علوم رسمیه سرتاسر حجاب غلیظ ملکوتیه بوده که بین هر یک تا دیگری فرسخ ها راه مسافت داشته و ما از آن غافل بوده ایم.

بنابراین علم حقیقی علمی است که نورش در وجود انسان می تابد و ظلمت ها را روشن می سازد. علاوه بر این، ارزش دانش های رسمی، وابسته به این علم است و به انسان ارزش می بخشد و بدون آن، نه تنها علم فاقد خواص و آثار خود می شود بلکه تبدیل به یک عنصر ضد ارزش و ضد انسانیت می گردد.

علم غیرحقیقی

آنگاه که علم حقیقی در وجود انسان جایگاهی نداشت، دانش بشری نه تنها با جهل مساوی است بلکه از جهل به مراتب زیانبارتر خواهد بود؛ زیرا حرکت انسان را به سوی انحطاط و سقوط، سرعت می بخشد.

خطر بزرگی که امروز جوامع بشری را تهدید می کند؛ دانش هایی است که بدون خاصیت و عاری از حقیقت علمند، از این رو آفات بسیاری رابر جامعه بشری تحمیل کرده اند.

یکی از دانشمندان معاصر می گوید:

انسان امروز از علم بیزار است، زیرا علم بود که فاشیسم را به وجود آورد.

آیا فنون و ابزار دزدی، گرسنگی، قتل و فساد را می توان علم نامید؟ آیا

ص: 18

دانشی که جامعه را به فساد و تباهی می کشاند علم است یا جهل و ظلمت که در جای علم قرار گرفته است؟ اینجاست که معنای سخن دقیق پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم روشن می شود که فرمودند:

إنّ مِنَ العِلمِ جَهْلاً.(1)

همانا برخی از دانش ها نادانی است.

این سخن، سخن نغز و دقیقی است، چرا که وقتی علم خاصیت و جهت نداشت با جهل یکی است.

از همین رو امام علی علیه السلام در نهج البلاغه می فرمایند:

لا تَجْعَلُوا عِلْمَكُم جَهْلاً... .(2)

علم خود را همچون جهل و نادانی قرار ندهید.

و یا در جای دیگر می فرمایند:

رُبَّ عالِمٍ قدقَتَلَه جَهْلُه وَ عِلْمُه مَعَه لایَنْفَعُه.(3)

چه بسا عالمی که نادانیش او را کشته و دانش همراهش وی را سودی نبخشیده است.

ویژگی های علم حقیقی

اشاره

با توجه به آیات قرآن و سخنان معصومین علیهم السلام ، علم حقیقی دارای ویژگی های فراوانی است که به برخی از مهم ترین آنها اشاره می کنیم:

1- کنزالعمال، ج3، ص579، ح7986؛ سنن ابی داود، ج2، ص 479.
2- نهج البلاغه، حکمت 274.
3- همان، حکمت 107؛ بحارالانوار، ج2، ص 110، ح17.

1- موهبتی است الهی به بندگان خاص

علم حقیقی (همان طور که قبلاً بدان اشاره شد) از طرف خداوند است و تنها اوست که عالم علی الاطلاق و عالم به غیب و شهادت است. چنانکه در قرآن می فرماید:

{عالِمُ الغَیْبِ فَلایُظْهِرُ عَلی غَیْبِهِ أحَداً إلّا مَنِ ارْتَضَی مِن رَسُولٍ... }.(1) دانای غیب اوست و هیچ کس را بر اسرار غیبش آگاه نمی سازد مگر رسولانی که مرضیّ او هستند.

و یا می فرماید:

{قالَ إنّمَا العِلْمُ عِنْدَاللهِ... }.(2)

گفت: منحصراً علم نزد خداوند است.

بدون شک همه چیز نزد پروردگار است و هیچ کس جز او، بالاستقلال و بالذات دارای چنین علمی نیست، ولی خداوند از این علم به کسانی که لیاقت داشته باشند عطا می کند، چنانکه آیه ی فوق به آن اشاره فرمود که از جمله ی آن پیامبران هستند که در قرآن کریم مثلاً درباره ی حضرت یوسف علیه السلام می فرماید:

{وَلَمّا بَلَغَ أشُدَّهُ ءَاتَیْناهُ حُکْمًا وَعِلْمًا وَکَذلِکَ نَجزِی المُحْسِنِینَ }.(3)

و چون یوسف به رشد رسید، علم و حکمت به او دادیم و نیکوکاران را این چنین پاداش می دهیم.

منظور از بلوغ (اشد)، ابتدای سن جوانی است نه اواسط و یا اواخر آن که از

1- جن / 26 و 27.
2- احقاف / 23.
3- یوسف / 22.

40 سالگی به بعد است، به دلیل آیه {وَلَمّا بَلَغَ أشُدَّهُ وَاسْتَوى آتَيْناهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذلِكَ نَجْزِى الْمُحْسِنينَ }(1)) كه درباره حضرت موسى عليه السلام می فرماید:

و زمانی که موسی به سن رشد رسید و کامل شد، به او حکمت و علم عطاء کردیم و این چنین نیکوکاران را پاداش می دهیم.

زیرا در این آیه کلمه ی «استوی» را آورد تا برساند که موسی به حد وسط اشُد رسیده بود که ما مبعوثش کردیم.(2))

و مراد از حکم، عقل و فهم و قدرت تشخیص حق و باطل و دوری از شک و شبهه است و مراد از علم چیزی است که خداوند به او عطا کرده که بدون شک هیچ جهلی در آن راه ندارد و هرچه هست این حکم و علم دو بهره ممتاز و پرارزش الهی است که خداوند به یوسف به خاطر پاکی و تقوا و صبر و شکیبایی و توکل داد که همه این ها در کلمه محسنین جمع است.(3)

قرآن کریم در جای دیگر می فرماید:

{وَلَقَد ءَاتَيْنا داوُدَ وَسُلَيْمانَ عِلْماً... }.(4)

و به داود و سلیمان علم عنایت کردیم.

یا می فرماید:

{وَلُوطاً ءَاتَيناهُ حُكْماً وَعِلْماً... }.(5)

و به لوط حکم و علم عطا کردیم.

1- قصص / 14.
2- المیزان، ج16، ص 14 (ذیل آیه 14 قصص).
3- المیزان، ج11، ص 118.
4- نمل / 15.
5- انبیاء / 74.

یا فرموده است:

{وَعَلَّمَ ءَادَمَ الأسْمآءَ کُلَّها... }.(1)

همه اسماء و نشانه ها را به آدم آموخت.

آیات فوق می رساند عده ای از کسانی که خداوند علمش را در اختیار آنان گذاشته انبیاء هستند و با توجه به روایاتی که می فرماید: «العِلْمُ نُورٌ یَقْذِفُهُ اللهُ فی قَلْبِ مَن یَشاءُ» یا «لَیْسَ العِلْمُ بِالتَّعَلُّمِ إنّما هُوَ نُورٌ یَقَعُ فی قَلْبِ مَن یُریدُ اللهُ تَبَارَکَ وَتَعَالی أن یَهْدِیَه»،(2) استفاده می شود که خداوند این علم را در اختیار دیگر بندگان خود هم قرار می دهد، همان گونه که در آیه 22 سوره یوسف فرمود:

{وَکَذلِکَ نَجْزِی المُحْسِنِینَ }.

به نیکوکاران این گونه پاداش می دهیم.

کسانی که در زمره محسنین قرار بگیرند و تلاش و کوشش داشته باشند، از این علم برخوردار می شوند.

2- با خوف و خشیت همراه است

از نظر قرآن کریم، علم، همراه با خشیت در مقابل خداوند متعال است و لذا با صراحت می فرماید:

{إنّما یَخشی اللهَ مِن عِبادِه العُلَماءُ... }.(3)

فقط دانشمندان و علما هستند که از خداوند می ترسند.

1- بقره / 31.
2- بحارالانوار، ج1، ص 225.
3- فاطر / 28.

«خشیت» خوف و ترسی است که آمیخته با محبت باشد و چنانکه راغب اصفهانی می گوید،غالباً از علم سرچشمه می گیرد.(1) به همین خاطر برخی از بزرگان می فرمایند: خشیت حالتی است که در درک و رسیدن به عظمت و هیبت و ترس از وجود حجاب، بین او و خالق به وجود می آید و این حالت حاصل نمی شود مگر برای کسی که از عظمت و کبریائیت پروردگار مطلع شده باشد و لذت قرب را چشیده باشد.

نکته ی قابل توجه این که ملازم بودن علم با خشیت در قرآن در ادامه ی سخن درباره ی چند رشته از دانش های طبیعی است؛

خداوند می فرماید:

{أَلَمْ تَرَ أنّ اللهَ أنْزَلَ مِنَ السَّماءِ مآءًا فَأخْرَجْنا بِهِ ثَمَراتٍ مُخْتَلِفاً ألْوانُها وَمِنَ الجِبالِ جُدَدٌ بیضٌ وَحُمُرٌ مُختلفٌ ألوانُها وَغَرابیبُ سُود وَمِنَ النّاسِ وَالدّوآبِّ وَالأنْعامِ مُخْتَلِفٌ ألوانُهُ كَذلِکَ إنّما یَخْشَ-ی اللهَ مِنْ عِبادِهِ العُلَماءُ إنّ اللهَ عزیزٌ غَفورٌ}.(2)

آیا نگاه نکرده ای که خداوند آب را از آسمان نازل کرد؟ سپس به وسیله ی آن میوه هایی که دارای رنگ های گوناگون است خارج کردیم و از برخی کوه ها راه های

سپید و سرخ و گلگون به رنگ های مختلف و سیاه پررنگ آفریدیم و از انسان ها و جنبندگان و چهارپایان انواعی با رنگ های مختلف، حقیقت این چنین است. تنها دانایان و دانشمندان از میان بندگان خدا از او می ترسند و قطعاً خداوند عزیز و آمرزنده است.

1- المفردات، ماده خ ش ی.
2- فاطر / 27 و 28.

و این می فهماند که دانش های طبیعی نیز می تواند موجب خشیت در مقابل خداوند گردد به شرط آن که با نور و حقیقت دانش همراه گردد. امیرالمؤمنین، علی علیه السلام ، هم می فرمایند:

أعْظَمُ النّاسِ عِلْمًا أشَدُّهُمْ خَوْفًا للهِ.(1)

بزرگ ترین مردم در علم کسی است که خوفش نسبت به خداوند شدیدتر باشد.

3- با ایمان همراه است

خداوند در قرآن می فرماید:

{وَیَرَی الّذینَ أوتُوا العِلْمَ الّذِی اُنْزِلَ إلَیْکَ مِن رّبِکَ هُوَ الحَقّ... }.(2)

آنان که علم و دانش داده شده اند آنچه را که از جانب پروردگارت بر تو نازل شده حق می دانند و به آن اعتقاد دارند و آن را می پذیرند.

همچنین می فرماید:

{شَهِدَ اللهُ أنّهُ لا اله إلّا هُوَ وَالملائکهُ وَأولُوا العِلمِ... }.(3)

خدا و ملائکه و صاحبان علم گواهی می دهند که جز او معبودی نیست.

و بدون شک مراد از این گواهی با توجه به سیاق آیه، گواهی قلبی، همراه با اعتقاد است و این عین ایمان به خداوند است، چنانکه در آیه قبلی هم ایمان به حق (یعنی قرآن) و آنچه را که حقیقت است برای صاحبان علم اشاره داشت.

1- عیون الحکم و المواعظ، ص112؛ موسوعهْ العقائد الاسلامیهْ، ج2، ص58.
2- سبأ / 6.
3- آل عمران / 18.

امام علی علیه السلام نیز می فرماید:

الایمانُ وَالعِلْمُ أخَوانِ توأمَانِ وَرَفِیقانِ لایَفْتَرِقانِ.(1)

ایمان و علم دو برادر همزاد و دو دوست جدا نشدنی از یکدیگرند.

4- علم و عمل همراه هم هستند

از امام صادق علیه السلام نقل است که در ذیل قول خداوند که فرمود: {إنّما یَخْشَی اللهَ مِنْ عِبادِهِ العُلَماءُ} فرمودند: مراد از «علماء» کسی است که عملش، سخنش را تصدیق کند و البته کسی که عملش، سخنش را تصدیق نکند عالم نیست.

همچنین در ذیل آیه:

{وَتِلْکَ الأمْثالُ نَضْرِبُها لِلنّاسِ وَمَا یَعْقِلُها إلّا العالِمُونَ }.(2)

این مثال هایی (درباره داستان های گذشته و نافرمانی و هلاکتشان...) است که ما برای مردم می زنیم ولی جز دانایان آن را درک نمی کنند.

از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نقل است که فرمودند:

العالِمُ الّذِی عَقَلَ عَنِ اللهِ فَعَمِلَ بِطاعَتِهِ وَاجْتَنَبَ سَخَطه.

دانشمند کسی است که درباره خداوند تعقل می کند و در نتیجه به آن چه خدا از او خواسته عمل کرده و از خشمش دوری کند.

از آیه ی فوق ویژگی دیگری هم برای علم و عالم استفاده می شود و آن عبرت پذیری و تفکر در اتفاقات گذشته و پند گرفتن و به کار بستن عبرت هاست.

1- عیون الحکم و المواعظ، ص22.
2- عنکبوت / 43.

از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمودند:

العِلْمُ مَقْرُونٌ إلَی العَمَلِ فَمَنْ عَلِمَ عَمِلَ وَمَنْ عَمِلَ عَلِمَ وَالعِلْمُ یَهْتِفُ بِالعَمَلِ فَإنْ أجابَهُ وَإلا ارْتَحَلَ عَنْهُ.(1)

علم همراه و قرین با عمل است. بنابراین کسی که می داند عمل می کند و کسی که عمل می کند عالم است، دانش با عمل در هم پیچیده است، در نتیجه اگر به علم، عمل شود می ماند والا کوچ می کند و دور می شود.

و نیز امام علی علیه السلام فرمودند:

العالِمُ مَنْ شَهِدَتْ بِصِحَّهِ أقْوالِهِ أفْعالُهُ.(2)

دانشمند کسی است که اقوالش را رفتار و کردار و عملش تأیید کند.

5- علم فطری است

امام علی علیه السلام فرمودند:

العِلْمُ عِلْمانِ مَطْبُوعٌ وَمَسْمُوعٌ وَلایَنْفَعُ المَسْمُوعُ إذا لَمْ یَکُنِ المَطْبُوع.((3)

علم دو گونه است؛ علم فطری و علم اکتسابی و زمانی که علم اکتسابی با علم فطری همراه و هماهنگ نباشد؛ علم اکتسابی سودمند نخواهد بود و اثری نخواهد داشت.

سخن دیگری هم از این امام بزرگوار نقل شده که فرمودند:

لَیْسَ العِلْمُ فی السّمَاءِ فَیَنْزِلُ إلَیْکُمْ وَلا فی تُخُومِ الارضِ فَیَخْرُجُ لَکُمْ،

1- الکافی، ج1، ص44.
2- عیون الحکم و المواعظ، 50.
3-) نهج البلاغه، حکمت338؛ بحارالانوار، ج78، ص80، ح 64.

وَلكِنّ العِلمُ مَجْبُولٌ فی قلوبکُمْ، تَأَدَّبُوا بِآدابِ الرّوحانیّینَ یَظْهَر لَکُمْ.(1)

دانش نه در آسمان است که بر شما فرود آید و نه زیر زمین است تا برایتان بیرون آید و لیکن دانش در دل های شماسرشته شده است. به آداب روحانیان و خوبان متأدب شوید تا برایتان آشکار گردد.

این دو حدیث اشاره به حقیقت علم دارد که در فطرت بشر وجود دارد، چنانکه خداوند در قرآن می فرماید:

{فَأَقِمْ وَجْهَکَ لِلدِّینِ حَنِیفًا فِطْرَهَ اللهِ الّتی فَطَرَ النّاسَ عَلَیْها لا تَبْدیلَ لِخَلقِ اللهِ }.(2)

بنابراین حق گرایی و خداشناسی در دل و فطرت همه ی افراد هست ولی احتیاج به شکوفایی دارد و این همان علم حقیقی است.

1- التحقیق فی الامامهْ وشؤونها، عبداللطیف بغدادی، ص124.
2- روم / 30.

فصل اول: نظریات علمی درباره علوم و تصرفات تکوینی ائمه علیهم السلام

اشاره

ص: 29

در طول قرن ها، دانشمندان مسلمان و مفسران به هنگام بحث درباره ی حقانیت دین اسلام و رسالت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم و ائمه معصومین علیهم السلام به یک دسته از آیات و احادیث غیبی استناد کرده اند که از مهمترین و رساترین آنها، احادیث مربوط به پیش گویی ها و حوادث آخرالزمان است.

بحثی که پیش می آید این است که: آیا حجج الهی و ائمه معصومین علیهم السلام به تمام حوادث و جریاناتی که پیش می آید و یا در گذشته روی داده و یا در آینده انجام می شود، آگاهی دارند و آنها را می دانند یا نه؟ برای روشن شدن این حقیقت که آیا انبیاء، اوصیاء و ائمه ی معصومین علیهم السلام علم غیب دارند و از آینده می توانند خبر بدهند یا نه، بایددرباره علم در قرآن و روایات بحث شود. عده ای این چنین تصور کرده اند که کرامات و معجزات و خوارق عادات که از انبیاء و اوصیاء علیهم السلام سر زده، قابل باور نیست. فضایل و ولایت تکوینی آن ذوات مقدسه را منکر شده اند و آنان را هیچ کاره در عالم هستی می دانند و فرقی بین آنها و سایر افراد نمی گذارند و برای ادعای خودشان به یک سری از آیات قرآن استدلال می کنند.

ص: 31

منکرین علم غیب ائمه اطهار علیهم السلام ، برای اثبات مدعای خود به آیاتی از قرآن کریم استدلال کرده اند که در زیر به آنها اشاره می گردد:

1- آیه 187 سوره اعراف:

{یَسْأَلُونَکَ عَنِ السَّاعَهِ أَیَّانَ مُرْسَاهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّی }.

ای رسول من ! از تو از قیامت سؤال می کنند که چه وقت فرا می رسد، پاسخ بده که علم آن منحصراً نزد خداوند است.

2- آیه 34 سوره لقمان:

{إِنَّ اللهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَهِ وَیُنَزِّلُ الْغَیْثَ وَیَعْلَمُ مَا فی الأرْحَامِ وَمَا تَدْرِی نَفْسٌ مَاذَا تَکْسِبُ غَدًا وَمَا تَدْرِی نَفْسٌ بِأَیِّ أرْضٍ تَمُوتُ إِنَّ اللهَ عَلِیمٌ خَبِیرٌ}.

همانا علم ساعت (قیامت) نزد خدا است و باران را فرو می بارد و به آنچه در رحم هاست عالم است و هیچ کسی نمی داند که فردا چه خواهد شد و هیچ کسی نمی داند که در کدام سرزمین مرگش فرا می رسد، قطعاً خداوند دانا و آگاه است.

3- آیه 8 و 19 سوره ی مطففین:

{وَمَا أدْرَاکَ مَا سِجِّینٌ }.

تو نمی دانی سجین چیست.

{وَمَا أدْرَاکَ مَا عِلِّیُّونَ }.

تو نمی دانی علیون چیست.

4- آیه 9 سوره احقاف:

{وَمَا أدْرِی مَا یُفْعَلُ بِی وَلابِکُمْ إِنْ أَتَّبِعُ إِلا مَا یُوحَی إِلَیَّ وَمَا أنَا إِلا نَذِیرٌ مُبِینٌ }.

ص: 32

و نمی دانم که با من و شما عاقبت چه می کند، من جز آنچه به من وحی می شود پیروی نمی کنم و من جز ترساننده ی آشکاری نیستم.

ظاهراً این دسته از آیات به طور اجمال می گویند علم غیب اختصاص به خدا دارد.

نقد دیدگاه منکرین

1- آیاتی که علم غیب را برای پیامبران اثبات می نماید

یک دسته از آیات به طور کلی، آگاهی پیامبران از غیب را تصدیق می کنند و می فرمایند:

خداوند پیامبران خود را از امور پنهانی آگاه می سازد که عبارتند از:

1- آیه 179 سوره آل عمران:

{وَ مَا كَانَ اللهُ لِيُطْلِعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ وَ لَكِنَّ اللهَ يَجْتَبِی مِنْ رُسُلِهِ مَنْ يَشَاءُ}.

خداوند شما را از غیب مطلع نمی سازد ولی از فرستادگان خویش هر که را بخواهد برمی گزیند.

این جمله حاکی از آن است که خداوند برخی از رسولان را برای آگاه ساختن از غیب برمی گزیند.

2- آیات 26 و 27 سوره جن:

{عَالِمُ الْغَيْبِ فَلا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أحَدًا، إِلا مَنِ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا}.

دانای غیب است هیچ کس را از غیب خویش مطلع نمی سازد مگر پیامبرانی که آنهارا برگزیده است.

مفاد این آیه روشن می کند که در حقیقت علم غیب را خدا می داند و کسی

از غیب مطلع نمی شود جز برخی از پیامبران.

در مواردی که پیامبران الهی از غیب و از پس پرده اطلاع داده اند، قرآن در جاهای مختلف آن موارد را یادآوری نموده است. در سوره یوسف خبرهای غیبی بسیاری موجود است.

در قضایای حضرت یعقوب علیه السلام و فرزندانش، هنگامی که یوسف در آخرین ملاقاتش با برادرانش خود را معرفی کرد و پیراهن خویش را داد تا او را نزد پدرش یعقوب برسانند، وقتی برادران یوسف مصر را ترک کردند، حضرت یعقوب علیه السلام فرمود:

{إِنِّی لأَجِدُ رِیحَ یُوسُفَ لَوْلا أنْ تُفَنِّدُونِ }.(1)

من بوی یوسف را استشمام می کنم اگر من را ملامت نکنید.

این خود خبر غیبی است که حضرت یعقوب علیه السلام به اطرافیانش می گوید و از نزدیکی وصال خبرمی دهد. همچنین یوسف علیه السلام هنگامی که در زندان بود با دو هم زندانی خود که هر دو مشرک بودند و خواب خود را برای وی تعریف کردند، بعد از دعوت آنان به توحید، خواب آنان را به درستی تعبیر کرد و از غیب برای آنان خبر داد.(2) و گفت که یکی از شما دو نفر ساقی ملک می شوید ولی دیگری را به دار می زنند و پرندگان مغز سر او را می خورند.

و جریان حضرت موسی علیه السلام که در سوره کهف از آیه 60 تا 82 بیان شده به خوبی بیان گر این واقعیت است که حضرت خضر از چند حادثه که در آینده

1- یوسف / 94.
2- همان / 41.

اتفاق می افتد خبر می دهد که عبارت بودند از: 1- حادثه شکستن کشتی 2- حادثه کشتن نوجوان 3- حادثه تعمیر دیوار.

همچنین حضرت عیسی علیه السلام می گوید:

خبر می دهم شما را به آنچه می خورید و آنچه در خانه هایتان پنهان می کنید. به درستی که در آن آیتی برای شما ها است اگر مؤمن باشید.(1)

مفاد آیات شریفه عبارت بود از شفا دادن بیماران، بینا کردن کوران، زنده کردن مردگان و خبر دادن از امورات غیبی و پنهانی.

اینها نمونه هایی از علم غیب انبیاء و اوصیاء الهی علیهم السلام و پاسخ کسانی است که منکر علم غیب آنها هستند. بنابراین آیاتی که نفی غیب می کند کاملاً توجیه و بیان شد که منظور نفی غیب از انبیاء نیست، بلکه برخی از موارد مقدمه برای اطلاع از غیب است و یا اینکه در مقام نفی علم غیب به نحو حقیقت نیست، بلکه در مقام تعظیم شأن موضوع و مواقف و مشاهد قیامت است.

2- ائمه به امور غیبی آگاهی دارند

شکی نیست که ائمه اطهار علیهم السلام در موارد متعدد از امورات غیبی خبر داده اند که در اینجا به بیان برخی از روایات می پردازیم:

إنّ الائمَّه علیهم السلام یَعْلَمُونَ عِلْمَ ما کانَ وَمایَکُونُ لایَخْفَی عَلَیْهِم الشیءُ صَلَواتُ اللهِ عَلَیْهِم.(2)

البته مراد از علم غیب مختص به ذات الوهیت، علم غیب ذاتی که عین ذات

1- آل عمران / 49.
2- هرچند روایتی با این عبارت در کتب روایی پیدا نشد ولی در کتبی مانند کافی یک باب با این عنوان وجود دارد و روایاتی آورده شده که کاملاً این معنا را تصدیق می نماید. (محقق)

اوست که از درون موجود سرچشمه گرفته و اکتسابی نیست و برای خدا حد و مرز وجود ندارد. چنین علم غیب تنها از آن اوست.

پس فرق بین علم غیب خداوند و غیر خدا این است که علم او ذاتی و عین ذات است(1).

بنابراین به منطق قرآن و سنت و دلیل حس و شهود، انبیاء و اوصیاء علیهم السلام بندگان خدا هستند و از ناحیه حضرت حق تعالی مخصوص به علم نبوت و ولایت هستند و مبعوث به هدایت خلق شده اند و به اذن خداوند متعال ولایت تکوینی نسبت به همه موجودات دارند؛ کوران را بینا می کنند و بیماران را شفا می دهند و مردگان را زنده می کنند، خبر از غیب و نهان می دهند، زمان و مکان نسبت به آنها مانع و حجاب نیست، از زمان مرگ خود و دیگران و علت آن آگاهی دارند. ولی آنچه دارند از خدا است و هیچ گونه استقلالی از خود ندارند و آنی از یاد خدا غافل نیستند و از امر خدای متعال سرپیچی نمی کنند، حتی خیال سرپیچی هم ندارند و در تمام دوران نبوت و امامت خود مطابق دستورالعملی که از ناحیه خداوند و از روی حکمت بالغه اش برایشان معین شده عمل می کنند،اگرچه توأم با انواع مصائب و آلام و بلیات باشد. فهم و درک از قرآن و آگاهی از حقیقت، به

1- به طور کلی علاوه بر اینکه تمام علمی که ائمه اطهار علیهم السلام دارند از جانب خداست ولی علم خدا، عین ذات اوست، فرق بین علم خدا و ائمه اطهار علیهم السلام در آنچه مربوط به مخلوقات است، مربوط به علم «بداء» است یعنی طبق آیات و روایات خدای تعالی علم همه چیز را به انوار مقدسه معصومین عنایت فرموده است همان طور که خدای تعالی می فرماید: {وَکُلَّ شَیْ ءٍ أحْصَیْناهُ فی إِمامٍ مُبینٍ}؛ ما علم همه چیز را در امام مبین که منظور ائمه اطهار علیهم السلام هستند، قرار دادیم. ولی اینگونه نیست که دست خدا بسته باشد و قدرت تغییر در امور را نداشته باشد بلکه بعضی از اموری که معصومین علیهم السلام از آن اطلاع دارند را خدای تعالی تغییر می دهد و در مناسبت هایی مانند شب قدر، علم آن تغییر را به آن انوار مقدسه عنایت می فرماید. (محقق)

پیامبر و خاندان وحی علیهم السلام واگذار شده که آنها از اسرار و حقایق کلام خداوند اطلاع دارند و بهره جستن از قرآن باید از طریق آنها انجام گیرد که آگاه به معانی ظاهری و باطنی و اسرار و رموز قرآن می باشند و آنها دین و کانون حکمت الهی هستند.

قرآن مجید گذشته از معانی ظاهری و ظرایف لفظی که دارد، تمام دانشمندان را در برابر خود به شگفتی واداشته است؛ معانی باطنی و اسرار درونی آن نیز، اشاره به مصادیق و قضایای خاصی دارد که آنها را در اصطلاح «تأویل» می خوانند، چه بسا مغرضان، آیات قرآن را به دل خواه خود توجیه و تأویل می نمایند، چنانچه خداوند در سوره ی آل عمران آیه ی 7 می فرماید:

{هُوَ الَّذِی أَنْزَلَ عَلَیْکَ الْکِتَابَ مِنْهُ آیَاتٌ مُحْکَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْکِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِینَ فی قُلُوبِهِمْ زَیْغٌ فَیَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَهِ وَابْتِغَاءَ تَأوِیلِهِ وَمَا یَعْلَمُ تَأوِیلَهُ إِلاَّ اللهُ وَالرَّاسِخُونَ فی الْعِلْمِ یَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ کُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا یَذَّکَّرُ إِلا أُولُو الأَلْبَابِ }.

اوست آن خدایی که قرآن را بر تو نازل کرد، بخشی از آن آیات محکم و واضح است که آنها اصل و ریشه این کتابند و قسمی دیگر متشابهات هستند. پس آنان که در دل هایشان زَیغ (انحراف از حق و میل به باطل) است به دنبال آیات متشابه می روند تا فتنه انگیزی کنند (و مردمان را گمراه و دین آنها را فاسد نمایند) و ایشان را به شک و شبهه و تردید بکشانند و یا برای رسیدن به امور دنیا آیات مشابه را به میل و مرام خود تأویل و معنی می کنند (در صورتی که خداوند به صراحت می فرماید:) و تأویل آن را نمی داند مگر خدا و راسخان در علم که می گویند: به خدا ایمان آوردیم، همه چیز از نزد پروردگار ماست و متذکر نمی شود مگر صاحبان مغز.

و راسخان در علم یعنی کسانی که علم آنها ثابت است و ریشه و عمق دارد. در

تفاسیر معتبر بیان شده که منظور از راسخین در علم؛ پیامبر و ائمه طاهرین علیهم السلام هستند.

از امام باقر علیه السلام نقل شده که فرمودند:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم افضل راسخین در علم است، که خداوند بزرگ تمامی آنچه را از تنزیل و تأویل نازل کرده به آن حضرت تعلیم فرموده است و همچنین اوصیاء آن حضرت تمام تأویل و معنای باطنی و حقیقی قرآن را می دانند.(1)

همچنین در «تفسیر صافی» و «نورالثقلین» از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام حدیثی آمده است که قسمت آخر حدیث چنین است؛ هنگامی که عمر بر خلافت نشست، به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام عرض کرد: آن قرآنی را که شما جمع آوری کردید و نزد ابی بکر آوردید که به آن عمل کند و او نپذیرفت آن را به من بدهید. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: آن قرآن که نزد من است جز پاکان و اوصیاء از فرزندان من، کسی به آن دست نیابد.

عمر سؤال کرد؛ آیا وقتی برای ظاهر کردن آن هست؟ امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: آری!

هنگامی که قائم از فرزندانم به پا خیزد، آن قرآن را آشکار می سازد و مردم را به تعلیم آن وا می دارد.(2)

و نیز در مقدمه ی اول تفسیر صافی حدیثی از اصول کافی از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم نقل کرده که ضمن آن آمده است: هنگامی که فتنه های همچون شب تار بر شما هجوم آورد، بر شما باد که به قرآن پناه ببرید، تا آنجا که فرمود: برای قرآن ظاهری و باطنی است، که ظاهر آن حکم و دستور و باطن آن علم و دانش

1- بصائر الدرجات، ص223، ح4.
2- التفسیر الصافی، مقدمه ششم؛ نورالثقلین، ج5، ص226؛ الاحتجاج، ج1، ص228.

است. ظاهر آن روشن و استوار و باطن آن عمیق می باشد. در قرآن عمق هایی وجود دارد که در عمق های آن عمق های دیگر است. شگفتی های آن بی شمار است و غرایب آن هرگز کهنه نمی شود، در آن چراغ های هدایت و حکمت روشن است، که نشانه و راهنمای صاحبان معرفت می باشد.(1)همچنین در مقدمه دوم تفسیر صافی از حضرت باقر علیه السلام نقل کرده که فرمودند:

هیچ کس به جز ائمه و اوصیاء نمی توانند ادعا نمایند که تمام قرآن را به ظاهر و باطن می داند.(2)

3- علم و تصرفات تکوینی انبیاء و ائمه علیهم السلام

خدای تعالی در قرآن از علم کتاب یاد کرده و فرموده است:

{قَالَ الَّذِی عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْکِتَابِ أنَا آتِیکَ بِهِ قَبْلَ أنْ یَرْتَدَّ إِلَیْکَ طَرْفُکَ فَلَمَّا رَآهُ مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ }.((3))

گفت آن کسی که دانشی از کتاب نزد او بود (آصف بن برخیا) من می آورم آن را (تخت بلقیس) نزد تو، قبل از آن که چشمت را به هم آوری پس هنگامی که نگاه کرد آن را نزد خودش ثابت دید.

داشتن قسمتی از علم کتاب این چنین قدرتی به دارنده آن می دهد که در تکوینیات تصرف می نماید. باید توجه نماییم که این قدرت که به وزیر حضرت سلیمان داده شده، علم بعضی از کتاب است که خدای تعالی می فرماید: {عِلْمٌ مِنَ الْکِتابِ } که من تبعضیه است، یعنی علم بعضی از کتاب نزد اوست. به همین

1- التفسیر الصافی، مقدمه اول، ج1، ص 9.
2- التفسیر الصافی، مقدمه دوم.
3-) نمل / 40.

جهت در روایاتی که ناظر به این آیه است، تصریح شده است که آصف بن برخیا یک حرف از کتاب نزدش بود. آیه دیگری در قرآن وجود دارد که به معرفی شخصی که علم تمام کتاب(1) نزد اوست می پردازد و می فرمایند:

{وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلا قُلْ كَفَى بِاللهِ شَهِيدًا بَيْنِى وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ}.

و کسانی که کافر شدند می گویند: تو فرستاده الهی نیستی. بگو (ای رسول من) کافی است از حیث گواهی و شهادت میان من و شما، خدا و کسی که نزد اوست علم کتاب.

این آیه شریفه همچون آیه مربوط به آصف بن برخیا، اسمی از آن شخصیت عالیقدر که دارای علم کتاب است نیاورده است. ولی به نقل از عامه و خاصه و به نصّ صریح پیامبر عظیم الشأن اسلام، حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم ، مراد از این آیه شریفه، وجود مقدس و نورانی مولی الموحدین امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام است.

محل و تاریخ نزول آیه نیز گواهی بر این مدعا است. محل نزول آیه مکه معظمه است و تاریخ نزول آن اوایل بعثت است. در آن زمان، ایمان آورندگان به اسلام، جمعی معدود و مشخص بودند، هیچ کس جز درباره امیرالمؤمنین علیه السلام این مطلب را بیان نکرده است و در تمام دوران رسالت پیامبر عظیم الشأن اسلام، این عنوان به غیر از آن حضرت اطلاق نشده و مصداق آن قرار نگرفته است.

1- در روایتی وقتی از امام سوال می شود که علم آصف بن برخیا در مقابل علم امیرالمؤمنین علیه السلام که علم تمام کتاب را دارا بود، چه اندازه است؟ امام علیه السلام پاسخ می دهند که: به اندازه ای که بال مگسی در اثر برخورد با آب دریا تر می شود، علم آصف بن برخیا در مقابل علم امیرالمؤمنین علیه السلام به همین میزان است. (محقق)

علاوه بر آن شواهد، داشتن علم کتاب مخصوص انبیاء و اوصیاء است و دیگران صلاحیت داشتن آن را ندارند. در آن زمان غیر از پیامبراکرم صلی الله علیه و آله وسلم پیغمبر دیگری(1) نبود، آن وجود مقدس با اینکه افضل انبیاء است و علم امیرالمؤمنین علیه السلام در طول علم آن حضرت است، ولی قطعاً مراد از این آیه شریفه آن وجود مقدس نیست؛ زیرا انسان خودش بر خودش نمی تواند گواه و شاهد باشد، شاهد حتماً باید کس دیگری باشد که طبق روایات، مراد، وصی و وزیر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم است. شهادت در این مورد، شهادت از قبیل اهل خبره است در مطلق شهادت. در شهادت اهل خبره شرط است که شاهد، دارای آن مقداری از علم و اطلاع باشد که بتواند با علم و اطلاع شهادت بدهد و همچنین در مورد شاهد باید آن اندازه بهره از نبوت و ولایت داشته باشد که بتواند با علم خود، نبی را از غیر نبی تشخیص بدهد،مانند شاهد دیگر که خدای تعالی است، و با علم و اطلاع کامل بر آن شهادت بدهد و از آن طرف شاهد باید در رتبه پیامبر باشد و آن کسی جز امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام نمی باشد.

با توجه به اخبار و روایات اهل بیت علیهم السلام ، اسم اعظم هفتاد و سه حرف است که بعضی از انبیاء علیهم السلام یک حرف و بعضی دو حرف و بعضی چهار حرف و بعضی هشت حرف و بعضی پانزده حرف از آن را دارا بودند و هفتاد و دو حرف از آن، نزد خاندان نبوت یعنی محمد و آل محمد است و یک حرف در علم

1- باید توجه داشته باشیم که هیچ کس حتی انبیای اولوا العزم غیر از رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم را با امیرالمؤمنین و بقیه ائمه علیهم السلام مقایسه نکنیم تا چه رسد به اینکه آنها را در کنار ائمه علیهم السلام قرار دهیم. زیرا خودشان فرموده اند: لایقاس بنا احد؛ هیچ کس را با ما مقایسه نکنید. بنابراین علم تمام کتاب فقط مخصوص انوار مقدسه معصومین علیهم السلام می باشد. (محقق)

مخزون الهی است و کسی را از آن اطلاعی نیست.

از این رو، به خوبی روشن می شود که هر یک از اولیاء حق دارای ولایت تکوینی و علم غیب هستند، ولی هر کدام به اندازه و درجات و مقامی که در پیشگاه خداوند دارند. بعضی کم و برخی شان بیشتر، ولایت تام و مطلق به موجودات با اذن خداوند دارند. این آیه مبارکه علاوه بر اینکه امیرالمؤمنین علیه السلام رادارنده علم کتاب و ولی تام و مطلق معرفی می نماید، منقبت و فضیلتی برای آن حضرت اثبات می کند که از هر فضیلتی بالاتر است و آن قرین بودن شهادت آن حضرت با شهادت خدای عالمیان برای رسالت خاتم پیامبران صلی الله علیه و آله وسلم است که همتایی ندارد.

بر این اساس، منظور از {وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْکِتابِ}، وجود مقدس امیرالمؤمنین علیه السلام است که اعظم اولیاء حق، بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم است و چون هر یک از حضرات معصومین علیهم السلام وارث علوم امام سابق می باشند، هر فرد آنان دارای ولایت تکوینی تام و مطلق می باشد.

ولایت تکوینی اهل بیت علیهم السلام از نظر اخبار و روایات فریقین، قابل انکار و تردید نیست. طبق نص صریح پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم که در ذیل آیه مبارکه 43 سوره رعد به نقل از عامه و خاصه وارد شده است، مراد از {وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْکِتابِ} وجود مقدس امیرالمؤمنین علیه السلام است.

از طریق عامه[1] بیش از بیست روایت دراین موضوع وارد شده است؛ از جمله عطیه ی عوفی از سعید خدری از رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم نقل کرده است که مراد

1- ینابیع المودهْ، ج1، ص269.

از آیه شریفه {قالَ الَّذی عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْکِتابِ}(1) وزیر حضرت سلیمان علیه السلام ، آصف بن برخیا است و مراد از آیه شریفه {وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْکِتابِ}(2) برادرم علی بن ابی طالب علیه السلام است. این حدیث را بسیاری از علماء عامه در کتاب های خود آورده اند، از آن جمله حاکم ابوالقاسم حسکانی در جلد اول کتاب «شواهد التنزیل»، صفحه 400، با سند متصل از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نقل کرده است.

از طریق خاصه هم در این زمینه روایات زیادی وارد شده است که در اینجا برخی از آن ها را بیان می کنیم:

در یک روایت امام صادق علیه السلام به عبدالرحمن بن کثیر فرمودند:

مقصود از {وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْکِتابِ} ما اهل بیت هستیم و علی علیه السلام اول ما و افضل و بهترین ما می باشد.(3)

از امام باقر علیه السلام است که به یزید بن معاویه فرمودند:

مقصود از {وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْکِتابِ} ما اهل بیت هستیم و علی علیه السلام اول ما و افضل ما و بهترین ما می باشد.(4)

امام صادق علیه السلام به مثنی فرمودند:

آیه {وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْکِتابِ} درباره امیرالمؤمنین علیه السلام نازل گردید و بعد از آن شامل سایر امامان می باشد.(5)

1- نمل / 40.
2- رعد / 43.
3- بحارالانوار، ج26، ص172.
4- بصائرالدرجات، ص142.
5- همان.

امام باقر علیه السلام فرمودند:

به خدا قسم! خداوند از آیه شریفه {وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْکِتابِ} ما را قصد فرموده و علی علیه السلام اول ما و افضل ما و بهترین ما بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم می باشد.(1)

و نیز فرمودند:

به درستی علمی را که حضرت آدم علیه السلام با خودآورده نزد ما است و نمی رود عالمی از ما مگر آنکه می گذارد بعد از خود کسی را که عالم به علم او باشد و علم از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم به امام و از امام به امام دیگر به ارث می رسد.(2)

حسین اخمسی گفت:

شنیدم که حضرت صادق علیه السلام می فرمودند: نزد ما اهل بیت است خزانه ی علم و آثار نبوت و علم کتاب و فضل بین مردم.

(این مجموع روایاتی است که از طریق عامه و خاصه تصریح شده بر اینکه مراد از لفظ «مَن» موصول در آیه شریفه، امیرالمؤمنین علیه السلام است).

برخی دیگر از روایات، علم غیب را برای ائمه طاهرین علیهم السلام ثابت می کند. سدیر صیرفی در حدیث مفصلی می گوید:

از حمران بن اعین شنیدم که از امام باقر علیه السلام از تفسیر آیه 26 سوره جن:

{عَالِمُ الْغَیْبِ فَلا یُظْهِرُ عَلَی غَیْبِهِ أحَدًا }.

1- خرایج، چاپ تبریز، ص447.
2- اصول کافی، کتاب الحجهْ، ص310، ح11.

خداوند متعال آگاه به غیب است و هیچ کسی را بر اسرار غیبش آگاه نمی سازد.

سؤال کرد. حضرت امام باقر علیه السلام بقیه آیه را تلاوت فرمودند:

{إِلا مَنِ ارْتَضَی مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ یَسْلُکُ مِنْ بَیْنِ یَدَیْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا }.

مگر رسولانی که برگزیده است.(1)

و مقصود آن حضرت این است که مطلب در خود آیه اشاره شده است که خداوند متعال عالم به غیب است و کسی غیر از برگزیدگانش را به غیب مطلع نمی کند. بعد امام علیه السلام برگزیدگان را معرفی می فرماید که پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله وسلم از برگزیدگان است، سپس می فرمایند: علم غیب، اول بر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و بعد از آن حضرت به حضرات ائمه معصومین علیهم السلام می رسد.

ابوبصیر از امام صادق علیه السلام نقل می کند که آن حضرت فرمودند:

هر امامی اگر نداند در آینده چه پیش می آید و وقت مردن و از دنیا رفتن خودرا نداند، از طرف خداوند حجت بر خلق و امام مردم نخواهد بود.(2)

بنابراین خود امامت و حجت خدا بودن، با داشتن علم غیبِ مربوط به امور موت، حیات و حوادث آینده ملازمه دارد.

یعقوب بن سراج می گوید:

بر مولایم امام صادق علیه السلام وارد شدم دیدم بالای سر فرزندش ایستاده حضرت امام کاظم علیه السلام که در آن زمان طفلی بود در گهواره، و حضرت

1- بحارالانوار، ج 26، ص 165، ح20.
2- اصول کافی، ج1، ص158؛ بحارالانوار، ج27، ص286؛ بصائر الدرجات، ص142.

صادق علیه السلام با ایشان اسرار را بیان می فرمود. پس کنارش نشستم تا حضرت صادق علیه السلام از گفتگو با فرزندش فارغ شد، سپس برخاستم رفتم خدمت امام صادق علیه السلام ، حضرت فرمودند: بر خیز بر امامت سلام کن پس خود را به گهواره نزدیک کردم و به حضرت موسی بن جعفر علیه السلام سلام کردم پس آن حضرت با زبان فصیح به من جواب سلام داد و فرمود: اسم دخترت را عوض کن چون این اسم را خداوند نمی پسندد. در روز گذشته خداوند به من دختری عطا فرموده بود، نام او را حمیرا گذاشته بودم. امام صادق علیه السلام فرمود: دستور او را عمل کن که رستگار می شوی. اسم او را عوض کردم.(1)

محمد بن سنان می گوید: یک سال قبل از مسافرت حضرت امام موسی بن جعفر علیه السلام به عراق خدمت ایشان مشرف شدم و علی بن موسی الرضا علیه السلام خدمت آن حضرت نشسته بود. پس حضرت موسی بن جعفر علیه السلام نگاهی به من نمود و فرمود: ای محمد بن سنان! در این سال حادثه ای و مسافرتی برایم پیش می آید و از این مسافرت نگران نباش. عرض کردم: فدایت شوم چه پیش خواهد آمد؟ از این خبر که فرمودید خیلی نگران شدم، فرمود: در این سفر از ظالم وقت گزندی به ما نخواهد رسید. عرض کردم: پس از آنچه می شود؟ فرمود: بعد از آن هر چه خدا بخواهد همان می شود. سپس فرمود: هرکس به این فرزندم درباره

خلافت و امامتش ستم کند چنان است که با امیرالمؤمنین، علی بن ابی طالب علیه السلام ، در خلافت و امامتش ظلم کرده است و حقش را بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم غصب کرده باشد.(2)

1- مناقب آل ابی طالب علیه السلام ، ج4، ص 287.
2- اصول کافی، ج1، باب 72، ص 319، ح 16.

مقصود از بیان این حدیث، توجه و علم امام علیه السلام نسبت به آینده است که برای او چه پیش خواهد آمد و از ظالم و غاصب وقت گزندی به او نخواهد رسید.

از مجموع این روایات و احادیث به دست می آید که ائمه علیهم السلام دارای علم غیب هستند.

شخصی از امیرالمؤمنین علیه السلام از علم پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم سؤال کرد، آن حضرت فرمودند: همان طوری که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم خاتم همه پیامبران است، علمش نیز چنین است و علم دارد به آنچه بوده و خواهد بود تا روز قیامت. بعد فرمود: به خدایی که جانم در قبضه و اختیار اوست، به درستی که من هم عالمم به علوم انبیاء و علم آنچه بوده وخواهد بود تا روز قیامت.(1)

در حدیث مفصلی که ابوبصیر از امام صادق علیه السلام نقل می کند، می گوید:

خدمت امام صادق علیه السلام رسیدم و عرض کردم: فدایت شوم! می خواهم از شما سؤال خصوصی کنم؛ در اینجا کسی هست که سخن ما را بشنود؟ می گوید: امام پرده ای که میان او و اتاق دیگر آویزان بود بالا زد و نگاه کرد، بعد فرمود: ای ابومحمد! از هر چه می خواهی سؤال کن. عرض کردم: جانم به فدایت! شیعیان می گویند که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به امیرالمؤمنین علیه السلام بابی از علم آموخته که از آن هزار باب برای ایشان گشوده شد. امام علیه السلام فرمود: ای ابامحمد! رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به علی علیه السلام هزار باب از علوم آموخت که از هر باب آن هزار باب گشوده می شد. عرض کردم: به خدا علم این است. مقداری آن حضرت سکوت نمود و سر انگشت به زمین زد، بعد فرمود: حقیقتاً علم این است ولی باز آن علم

1- بصائر الدرجات، ص343.

کامل و نهایی نیست. به راستی «جامعه» نزد ما است و مردم چه می دانند جامعه چیست؟ عرض کردم: جانم به فدایت «جامعه» چیست؟ فرمود: یک نوشته ای است که هفتاد ذراع در هفتاد ذراع بوده و به املاء رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم می باشد که امیرالمؤمنین، علی علیه السلام ، به دست مبارک خود نوشته و هر حلال و حرام و هر چه مورد نیاز مردم باشد در آن است تا برسد به حکم ارش یک خراش در تن و با دست مبارک، دست به من زد و فرمود: ای ابومحمد! به من اجازه می دهی؟ عرض کردم: جانم به فدایت! من در اختیار شما هستم هر چه می خواهید بفرمایید؛ یک وشکنی از من گرفت و فرمود: حتی ارش این عمل هم در آن ذکر شده و در این حال چهره خشمگین داشت، عرض کردم: به خدا این علم است. فرمود: این علم است، باز هم نهایی نیست و ساعتی ساکت ماند، باز فرمود: و به راستی در نزد ما است «جفر» و چه می دانند که «جفر» چیست؟ عرض کردم که جفر چیست؟ فرمود: یک ظرفی است از پوست که در آن است علم انبیاء و اوصیاء و علم دانشمندان گذشته از بنی اسرائیل. عرض کردم: به راستی این علم است همان علم کامل. فرمود: این علم است ولی باز آن علم نهایی و کامل نیست و ساعتی خاموش و ساکت ماند، باز فرمود: به راستی نزد ما است «مصحف فاطمه سلام الله علیها » و فرمود: چه می دانند که مصحف فاطمه چیست؟ عرض کردم: مصحف فاطمه سلام الله علیها چیست؟ فرمود: سه برابر این قرآن که میان شما است در آن است و به خدا قسم! یک کلمه از این قرآن شما هم در آن نیست. عرض کردم: سوگند به خدا علم کامل این است، فرمود: این هم علم است ولی آن علم نهایی و کامل نیست و ساعتی ساکت و خاموش شد، باز فرمود: به راستی در نزد ما است علم آنچه بوده و علم هرچه خواهد بود تا روز قیامت. عرض

کردم: جانم به فدایت! به خدا علم نهایی این است، فرمود: این هم علم است ولی آن علم نهایی نیست، فرمود: آن علمی که در شب و روز نسبت به کاری دنبال کاری و چیزی دنبال چیزی پدیدارشود تا روز قیامت نزد ماست.(1)

بنابراین؛ امام، از وقایع و حوادث آینده که علم غیب است اطلاع دارد.

آنچه از روایات و احادیث دیگر استفاده می شود این است که آن علوم، اول بر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بعد بر یکایک ائمه علیهم السلام اعطا و افاضه می شود.

1- اصول کافی، ج 1، ص232 تا 236؛ بحارالانوار، ج26، ص38.

فصل دوم: شناخت و معرفت امام علیهم السلام

اشاره

خداوند متعال هدف نهائی خلقت انسان را اطاعت و بندگی و نیل به کمال و معرفت خودش می داند، چنانچه قرآن کریم می فرماید:

{ما خَلَقْتُ الجِنَّ وَالانْسَ الا لِیَعْبُدُونَ }.(1)

نیافریدم جن و انسان را مگر اینکه مرا بندگی و عبادت کنند.

حال که خداوند هدف اصلی خلقت انسان را عبادت و پرستش خود می داند باید ببینیم چه چیزی اساس و پایه این عبادت را تشکیل می دهد.

با توجه به احادیثی که از اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام به دست ما رسیده است؛ اساس و پایه عبادت را همان معرفت خدا دانسته اند. به عنوان نمونه امام رضا علیه السلام می فرمایند:

اول عباده الله معرفته.(2)

اساس و پایه بندگی خدا شناخت اوست، معرفت خدا اصل و ریشه همه عبادات است.

معرفت خداوند به منزله روحی است که در کالبد همه اعمال عبادی جریان دارد و بدون آن عاری از حقیقت است. بنابراین؛ معرفت خدا بالاترین معرفت ها

1- ذاریات / 56.
2- التوحید، باب التوحید نفی التشبیه، ح 2.

و در رأس همه معارف قرار دارد و همه نعمت ها از طریق پذیرفتن آن نصیب انسان می شود؛ لذا بهترین و با فضیلت ترین واجبات، پذیرفتن معرفت الله است؛ چنانکه امام صادق علیه السلام می فرمایند:

إنّ أفضل الفرائض و اوجبها علی الانسان معرفه الرّب و الاقرار له بالعبودیه.(1)

همانا با فضلیت ترین و ضروری ترین واجبات بر انسان، معرفت پروردگار و اقرار به بندگی اوست.

در این حدیث، (معرفهْ الرّب) به عنوان یک فعل اختیاری - که بر انسان واجب است -مطرح شده است و منظور از عبادت در لسان روایات (در موارد مختلف) همان معرفت دانسته شده است. با این بیان به راحتی تصدیق می شود که عبادت بودن اعمالی؛ چون نماز، روزه و حج، به همان معرفتی اطلاق می شود که پشتوانه آن قصد قربت و امتثال امر الهی است چرا که تمام اعمال عبادی بندگان، به جهت تسلیم شدن به پیشگاه خداوند و کرنش در مقابل فرامین اوست؛ همین تسلیم محض به پیشگاه پروردگار است که معرفت خداوند نامیده می شود. لذا در روایت آمده است که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند:

العلم اول دلیل و المعرفه آخر نهایه.(2)

علم و دانش اولین راهنما است و معرفت آخرین درجه و مرحله است.

بندگی از علم آغاز و به معرفت پایان می پذیرد؛ روایت در مقام بیان این

1- بحارالانوار، ج36، ص 107.
2- شرح فارسی غررالحکم و دررالکلم، ج2، ص 123، ح 206.

معناست که عبودیت دارای درجات مختلفی است که هرچه انسان این درجات را بیشتر بپیماید به درجات عالی تری از معرفت نائل خواهد شد؛ به عبارت دیگر معرفت و عبودیت مرتبط با یکدیگر بوده و سعی و تلاش انسان در هر کدام باعث سوق بیشتر او در دیگری است. این سیر بندگی با پشتوانه معرفت ادامه پیدا می کند و تا درجاتی که خدای متعال بخواهد، بالا می رود تا جائی که انسان به بالاترین معرفت ها نائل می گردد و بالاترین معرفت ها آنگونه که در روایات به آن اشاره شده، همان معرفت الله است؛ امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

معرفه الله سبحانه اعلی المعارف.(1)

معرفت خدای سبحان بالاترین معرفت ها است.

نکته قابل توجه اینکه معرفت توأم با عمل است. امام باقر علیه السلام در روایتی این ارتباط را این چنین بیان فرموده اند:

لایقبل عمل الا بمعرفه ولامعرفه الابعمل ومن عرف دلّته معرفته علی العمل ومن لم یعرف فلا عمل له.(2)

هیچ عملی بدون معرفت پذیرفته نمی شود و هیچ معرفتی هم بدون عمل نخواهد بود و هر کسی معرفت داشته باشد معرفت او راهنمای عملش می شود و آن که معرفت ندارد در واقع عملی هم ندارد.

معرفت شرط پذیرفتن عمل و عبادت است و از طرفی معرفت، انسان را به عمل وا می دارد و بنابراین؛ هیچ معرفتی بدون عمل نمی شود.

معرفت آثاری دارد که در عمل ظاهر می شود؛ همواره معرفتِ انسان،

1- شرح فارسی غررالحکم و دررالکلم، ج6، ص 148، ح 9964.
2- تحف العقول، ص294.

راهنمای عمل اوست به طوری که بدون معرفت عمل کاملاً بی ارزش است، درست مانند کالبد بدون روح که هیچ ارزشی ندارد.

به این ترتیب هر چه معرفت انسان بالاتر رود ارزش خود انسان و اعمالش بالاتر می رود. بعد از مرتبه معرفت خداوند متعال، مرتبه معرفت نسبت به اولیاء و مظاهر آیات حق است که آنان واسطه فیض حق به کافه ممکنات می باشند. به این معنا که آن حضرات اگر نبودند هیچ شیئ در عالم موجود نبود. چون غرض کلی از خلقت، وجود حضرت ختمی مرتبت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم و سیزده معصوم دیگر است و جمیع انبیاء الهی که آمدند، همه مقدمه ظهور نور حقیقت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم و کلاً چهارده معصوم علیهم السلام بوده اند. در نهایت آن حضرات، روح تمام آنچه در عوالم است و منشأ جمیع کمالات و مصدر جمیع معارف اند، به این معنا که هر کمالی را که پیامبری از پیامبران خداوند دارد، به سبب ایشان بر خلق بوده و حقیقتش در آن حضرات به وجه اتمّ موجود است.

پس جمیع پیامبران الهی از آدم علیه السلام تا حضرت مسیح علیه السلام ، خوشه چین علم و حکمت و کمالات معصومین علیهم السلام بوده اند و همان طور که معرفت خدا بر ما واجب است، معرفت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم و اوصیاء آن حضرت نیز لازم و واجب است.

احادیثی که در باب معرفت واجب بر انسان ها آمده است، نوعاً خاص (معرفت الله) نیست؛ به عنوان مثال این حدیث شریف از امام صادق علیه السلام نقل شده است:

لیس لله علی خلقه أن یعرفوا و للخلق علی الله ان یعرّفهم و لله علی الخلق اذا عرّفهم ان یقبلوا.(1)

1- اصول کافی، کتاب التوحید باب حجج الله علی خلقه، ح1.

حق خدا بر مخلوقات تنها این نیست که معرفت پیدا کنند و حق مخلوقات بر خداوند تنها این نیست که به ایشان معرفت را ارزانی دارد، بلکه حق خدا بر خلق این است که پس از نیل به معرفت، آن را بپذیرند.

در روایات و زیارت هایی که از ناحیه معصومین علیهم السلام رسیده، معرفت انوار مقدسه معصومین علیهم السلام را هم پایه معرفت خدای تعالی قرار داده اند، مثلاً در زیارت جامعه کبیره عرض می کنیم که: «من عرفکم فقد عرف الله؛ هرکس شما ائمه اطهار را بشناسد، تحقیقاً خدا را شناخته است» و همان طوری که پس از معرفت خداوند وظیفه انسان ها تسلیم نسبت به خداوند است، معرفت معصومین نیز چنین است ووظیفه خلق، تسلیم و پذیرش و قبول اوامر و نواهی آنان است.

در حدیث از امام صادق علیه السلام آمده است که:

انّ أفضل الفرایض واوجبها علی الانسان معرفه الربّ والاقرار له بالعبودیّه وبعده معرفه الرّسول والشهاده له بالنبوّه وادنی معرفه الرّسول الاقرار بنبوّته وانّ ما اتی به من کتاب اوامر او نهی فذلک من الله عزوجلّ.(1)

به درستی که با فضیلت ترین و ضروری ترین واجبات برای انسان، معرفت پروردگار و اقرار به بندگی اوست و پس از آن معرفت رسول و شهادت به پیامبری اوست و کمترین معرفت و شناخت رسول، اقرار به نبوت(2) او و اینکه آنچه او از کتاب یا امر یا نهی آورده از جانب خدای عزوجل می باشد است.

بنابراین پس از معرفت خدای تعالی معرفت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم است.

1- بحارالانوار، ج36، ص 107.
2- نبی یعنی کسی که از جانب خدا خبر داده می شود.

و پس از معرفت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم ، معرفت امام هم که جانشین پیامبر است واجب می باشد بلکه از اهم واجبات بوده و از جایگاه خاصی در اسلام برخوردار است.

همه ما می دانیم که شناخت و معرفت نسبت به ائمه طاهرین علیهم السلام صرف دانستن نام و نسب ایشان نیست، چرا؟ چون ممکن است منکرین آن حضرات حتی غیر مسلمانان هم چنین اطلاعاتی از آنان داشته باشند. وقتی معرفت امام مطرح می شود؛ معنا و مفهوم بالاتری از این دارد و هر کسی باید متناسب با فهم و درک و تلاش خود، معرفت و شناخت پیدا کند. اهمیت شناخت و معرفت امام علیه السلام به خوبی از این حدیث شریف که شیعه و سنی آن را نقل کرده اند روشن می شود:

من مات و لم یعرف امام زمانه مات میته جاهلیه.(1)

کسی که بمیرد و امام زمان خود را نشناسد مرگ و مردنش مردن جاهلی است یعنی در واقع مسلمان از دنیا نرفته است.

این نتیجه عدم معرفت و شناخت امام است و در جای دیگر امام باقر علیه السلام فرموده اند:

من مات ولیس له امام فمیتته میته جاهلیّه ومن مات وهو عارف لامامه لم یضرّه تقدّم هذا الامر او تأخّر ومن مات وهو عارف لامامه کان کمن هو مع القائم فی فسطاطه.(2)

کسی که بمیرد و برای او امامی نباشد به مرگ جاهلیت از دنیا رفته و کسی که بمیرد در حالی که عارف به امامش باشد چه قبل از ظهور بمیرد چه بعد از آن باشد، به او ضرری نمی زند و کسی با معرفت امامش بمیرد مانند کسی است که همراه حضرت قائم علیه السلام در خیمه ایشان باشد.

1- ینابیع المودهْ، باب 29، ص137.
2- اصول کافی، کتاب الحجه، باب انّه عرف امامه، ح5.

با توجه به مطالب فوق؛ ارزش اهمیت معرفت امام علیه السلام برای ما روشن می شود و اینکه اگر کسی به این گوهر گران قدر و اکسیر اعظم دسترسی پیدا کند در حقیقت به سرچشمه همه خوبی ها و خیر کثیر دست یافته است.

امام صادق علیه السلام درباره آیه:

{وَمَنْ یُؤتِ الحِكْمَةَ فَقَدْ اوتِیَ خَیْراً كثیراً }.(1)

به هر کس حکمت داده شود خیر بسیار داده شده است.

فرمودند: «اطاعه الله ومعرفه الامام»؛(2) منظور از حکمت، فرمانبرداری از خدا و معرفت امام است. حکمت آن علم مستحکمی است که قابل رخنه و سست شدن نیست و در مسیر هدایت، محکم ترین پایه و اساس، اطاعت و فرمانبری از خدا همراه با معرفت امام علیه السلام است، زیرا معرفت امام تنها راه تحقق اطاعت خدا می باشد؛ کسی که امامش را بشناسد و ولایت او را بپذیرد همه چیز را به دست آورده است و کسی که امام شناس نباشد هیچ چیز ندارد.

امامت و ولایت بابی است که خداوند برای بندگی خود باز کرده و عبادت را فقط از این طریق، ممکن دانسته است، لذا نمی توان پذیرفت که شخصی ادعای معرفت خدا را داشته باشد اما نسبت امر ولایت حالت تسلیم نداشته باشد. کسی که خدا را به خدایی باور دارد؛ باید پیامبرش را هم به پیامبری و امامش را هم به امامت قبول داشته باشد. اگر در یکی از این ها تزلزل و تردید داشته باشد، در حقیقت در خداشناسی تردید کرده و لذا معرفت خدا را نپذیرفته است.

1- بقره / 273.
2- اصول کافی، کتاب الحجهٔ، باب معرفهٔ الامام و الرد الیه، ح11.

بنابراین معرفت امام علیه السلام جزئی از معرفت خدا و لازمه آن می باشد.

ابوحمزه ثمالی می گوید:

قال لی ابوجعفر علیه السلام : إنّما یعبد الله من یعرف الله فاما من لایعرف الله فإنّما یعبده هکذا ضلالاً قلت جعلت فداک فما معرفه الله؟ قال علیه السلام : تصدیق الله عزوجل وتصدیق رسوله صلی الله علیه و آله وسلم و موالاه علی علیه السلام والائتمام به و بأئمّه الهدی علیهم السلام و البرائه الی الله عزوجل من عدوّهم هکذایصرف الله عزوجل.(1)

امام باقر علیه السلام به من فرمود: تنها کسی که معرفت خدا را دارد بندگی او را می کند ولی آن که اهل معرفت خدا نیست او را این چنین (مانند منکرین ولایت) گمراهانه می پرستد. عرض کردم: فدایت گردم معرفت خدا چیست؟ فرمود: باور داشتن خدای عزوجل و باور داشتن پیامبرش و ولایت علی علیه السلام را داشتن و اقتدا کردن به آن حضرت و ائمه هدی علیهم السلام و بیزاری جستن از دشمنان ایشان به سوی خدای عزوجل. این است معرفت خداوند عزوجل.

ملاحظه می شود که پذیرفتن پیامبر به پیامبری و امام به امامت، جزء معرفت خدا قرار گرفت. این همان چیزی است که در واقع، خدا باوری بدون اعتقاد به امامت، امکان ندارد.

در این زمینه حدیث دیگری جابر جعفی از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که:

انّما یعرف الله عزوجل و یعبده من عرف الله و عرف امامه منّا اهل البیت و من لایعرف الله عزوجل و (لا) یعرف الامام منّا اهل البیت

1- اصول کافی کتاب الحجهْ باب معرفهْ الامام و الرد الیه، ح1.

فإنّما يعرف و يعبد غير الله - والله - ضلالاً.(1)

تنها کسی اهل معرفت خدا و عبادت اوست که هم معرفت خدا را داشته باشد و هم اهل معرفت امام از ما اهل بیت باشد و کسی که خدا را نشناسد و معرفت نسبت به امام از اهل بیت نداشته باشد، جز این نیست که غیر خدا را شناخته و بندگی کرده و به خدا قسم ! این گمراهی است.

بنابراین؛ بهترین رهنمود نسبت به معرفت امام، همان گفتار و مراجعه به سخنان خود آنان است که در زیر به برخی از گفتار پیشوایان دین در این باره می پردازیم.

معرفت امام در گفتار امیرالمؤمنین(ع)

البرسی فی مشارق الأنوار عن طارق بن شهاب عن أمیر المؤمنین علیه السلام أنه قال: یاطارق ! الامام کلمه الله وحجه الله ووجه الله ونور الله وحجاب الله وآیه الله. یختاره الله ویجعل فیه ما یشاء ویوجب له بذلک الطاعه والولایه علی جمیع خلقه فهو ولیه فی سماواته وأرضه، أخذ له بذلک العهد علی جمیع عباده، فمن تقدم علیه کفر بالله من فوق عرشه، فهو یفعل ما یشاء وإذا شاء الله شاء. ویکتب علی عضده: {تَمَّتْ کَلِمَهُ رَبِّکَ صِدْقًا وَعَدْلاً} فهو الصدق والعدل وینصب له عمود من نور من الأرض إلی السماء یری فیه أعمال العباد، ویلبس الهیبه وعلم الضمیر، ویطلع علی الغیب، ویری ما بین المشرق والمغرب فلا یخفی علیه شئ من عالم الملک والملکوت، ویعطی منطق الطیر عند ولایته. فهذا الذی یختاره الله لوحیه ویرتضیه لغیبه ویؤیده بکلمته ویلقنه حکمته و یجعل قلبه مکان مشیته وینادی له

1- الکافی، ج1، ص181.

بالسلطنه ويذعن له بالامره ويحكم له بالطاعه وذلک لأنّ الامامه ميراث الأنبياء ومنزله الأصفياء وخلافه الله وخلافه رسل الله فهی عصمه وولايه وسلطنه وهدايه، وإنه

تمام الدين ورجح الموازين. الامام دليل للقاصدين ومنار للمهتدين وسبيل السالکين وشمس مشرقه فی قلوب العارفين، ولايته سبب للنجاه وطاعته مفترضه فی الحياه و عده بعد الممات، وعز المؤمنين وشفاعه المذنبين ونجاه المحبين وفوز التابعين، لأنها رأس الاسلام وکمال الايمان ومعرفه الحدود والاحکام وتبيين الحلال من الحرام، فهی مرتبه لا ينالها إلا من اختاره الله وقدمه و ولاه وحکمه. فالولايه هی حفظ الثغور وتدبير الأمور وتعديد الأيام والشهور، الامام الماء العذب على الظمأ، والدال على الهدى، الامام المطهر من الذنوب، المطلع على الغيوب، الامام هو الشمس الطالعه على العباد بالأنوار، فلا تناله الأيدی والابصار وإليه الاشاره بقوله تعالى: {فَللهِ العِزّهُ وَلِرَسُولِهِ وَللمُؤمنينَ } والمؤمنون علیٌ و عترته، فالعزه للنبی وللعتره، والنبی والعتره لا يفترقان فی العزه إلى آخر الدهر. فهم رأس دائره الايمان وقطب الوجود وسماء الجود

وشرف الموجود وضوء شمس الشرف ونور قمره وأصل العز والمجد ومبدؤه ومعناه ومبناه، فالامام هو السراج الوهاج والسبيل والمنهاج والماء الثجاج والبحر العجاج والبدر المشرق والغدير المغدق والمنهج الواضح المسالک، والدليل إذا عمت المهالک والسحاب الهاطل والغيث الهامل والبدر الکامل والدليل الفاضل والسماء الظليله والنعمه الجليله والبحر الذی لاينزف والشرف الذی لا يوصف والعين الغزيره والروضه المطيره والزهر الأريج والبدر البهيج والنير اللائح والطيب الفائح والعمل الصالح والمتجر الرابح والمنهج الواضح والطيب الرفيق والأب الشفيق مفزع العباد فی الدواهی والحاکم والآمر والناهی، مهيمن الله على الخلائق، وأمينه على الحقائق حجه الله على عباده

ومحجته فی أرضه وبلاده، مطهر من الذنوب مبرأ من العیوب مطلع علی الغیوب، ظاهره أمر لا یملک، وباطنه غیب لا یدرک، واحد دهره وخلیفه الله فی نهیه وأمره. لا یوجد له مثیل ولا یقوم له بدیل. فمن ذا ینال معرفتنا أو یعرف درجتنا أو یشهد کرامتنا أو یدرک منزلتنا؟ حارت الألباب والعقول وتاهت الافهام فیما أقول تصاغرت العظماء وتقاصرت العلماء وکلت الشعراء وخرست البلغاء ولکنت الخطباء وعجزت الفصحاء وتواضعت الأرض والسماء عن وصف شأن الأولیاء. وهل یعرف أو یوصف أو یعلم أو یفهم أو یدرک أو یملک من هو شعاع جلال الکبریاء وشرف الأرض والسماء؟ جل مقام آل محمد صلی الله علیه و آله وسلم عن وصف الواصفین و نعت الناعتین وأن یقاس بهم أحد من العالمین، کیف وهم الکلمه العلیاء، والتسمیه البیضاء، والوحدانیه الکبری التی أعرض عنها من أدبر وتولی، وحجاب الله الأعظم الاعلی. فأین الاختیار من هذا؟ وأین العقول من هذا؟ ومن ذا عرف أو وصف من وصفت؟ ظنوا أن ذلک فی غیر آل محمد، کذبوا و زلت أقدامهم، اتخذوا العجل ربا، والشیاطین حزبا، کل ذلک بغضه لبیت الصفوه ودار العصمه وحسدا لمعدن الرساله والحکمه، وزین لهم الشیطان أعمالهم، فتبا لهم وسحقا، کیف اختاروا إماما جاهلا عابدا للأصنام، جبانا یوم الزحام؟ والامام یجب أن یکون عالما لا یجهل، وشجاعا لا ینکل، لا یعلو علیه حسب ولا یدانیه نسب، فهو فی الذروه من قریش، والشرف من هاشم، والبقیه من إبراهیم والنهج من النبع الکریم، والنفس من الرسول، والرضی من الله، والقول عن الله. فهو شرف الاشراف والفرع من عبد مناف، عالم بالسیاسه، قائم بالریاسه، مفترض الطاعه إلی یوم الساعه، أودع الله قلبه سره، وأطلق به لسانه فهو معصوم موفق لیس بجبان ولا جاهل، فترکوه یا طارق واتبعوا أهواءهم ومن أضل ممن اتبع هواه بغیر هدی من الله؟

والامام يا طارق بشر ملكى وجسد سماوى وأمر الهى وروح قدسى ومقام على ونور جلى وسر خفى، فهو ملک الذات، إلهى الصفات، زائد الحسنات، عالم بالمغيبات خصا من رب العالمين، ونصا من الصادق الأمين.

وهذا كله لآل محمد لا يشاركهم فيه مشارک. لأنهم معدن التنزيل ومعنى التأويل وخاصه الرب الجليل ومهبط الأمين جبرئيل، صفوه الله وسره وكلمته، شجره النبوه ومعدن الصفوه عين المقاله، ومنتهى الدلاله، ومحكم الرساله، ونور الجلاله جنب الله ووديعته، وموضع كلمه الله ومفتاح حكمته، ومصابيح رحمه الله وينابيع نعمته، السبيل إلى الله والسلسبيل والقسطاس المستقيم والمنهاج القويم والذكر الحكيم والوجه الكريم والنور التقويم، أهل التشريف والتقويم والتقديم والتعظيم والتفضيل خلفاء النبى الكريم وأبناء الرؤف الرحيم وأمناء العلى العظيم، ذريه بعضها من بعض والله سميع عليم. السنام الأعظم والطريق الأقوم، من عرفهم وأخذ عنهم فهو منهم، وإليه الاشاره بقوله: {فَمَنْ تَبعَنى فَإِنَّهُ مِنّى} خلقهم الله من نور عظمته وولاهم أمر مملكته فهم سر الله المخزون وأولياؤه المقربون وأمره بين الكاف والنون إلى الله يدعون وعنه يقولون وبأمره يعملون. علم الأنبياء فى علمهم وسر الأوصياء فى سرهم وعز الأولياء فى عزهم كالقطره فى البحر والذره فى القفر، والسماوات والأرض عند الامام كَيده من راحته يعرف ظاهرها من باطنها ويعلم برها من فاجرها ورطبها ويابسها، لان الله علم نبيه علم ما كان وما يكون وورث ذلک السر المصون الأوصياء المنتجبون، ومن أنكر ذلک فهو شقى ملعون يلعنه الله ويلعنه اللاعنون. وكيف يفرض الله على عباده طاعه من يحجب عنه ملكوت السماوات والأرض؟ وإن الكلمه من آل محمد تنصرف إلى سبعين وجها، وكل ما فى الذكر الحكيم والكتاب الكريم والكلام القديم من آيه تذكر فيها العين والوجه واليد والجنب فالمراد منها

الولی لأنه جنب الله ووجه الله، یعنی حق الله وعلم الله وعین الله وید الله فهم الجنب العلی والوجه الرضی والمنهل الروی والصراط السوی والوسیله إلی الله والوصله إلی عفوه ورضاه. سر الواحد والاحد، فلا یقاس بهم من الخلق أحد،فهم خاصه الله وخالصته وسر الدیان وکلمته، وباب الایمان وکعبته وحجه الله ومحجته وأعلام الهدی ورایته وفضل الله ورحمته، وعین الیقین وحقیقته، وصراط الحق وعصمته، و مبدء الوجود وغایته، وقدره الرب ومشیته، وأم الکتاب وخاتمته، وفصل الخطاب ودلالته، وخزنه الوحی وحفظته، وآیه الذکر وتراجمته، ومعدن التنزیل ونهایته فهم الکواکب العلویه والأنوار العلویه المشرقه من شمس العصمه الفاطمیه، فی سماء العظمه المحمدیه والأغصان النبویه النابته فی دوحه الأحمدیه والاسرار الالهیه المودعه فی الهیاکل البشریه، والذریه الزکیه، والعتره الهاشمیه الهادیه المهدیه أولئک هم خیر البریه. فهم الأئمه الطاهرون والعتره المعصومون والذریه الأکرمون والخلفاء الراشدون والکبراء الصدیقون والأوصیاء المنتجبون والأسباط المرضیون والهداه المهدیون والغر المیامین من آل طه ویاسین، وحجج الله علی الأولین والآخرین. اسمهم مکتوب علی الأحجار وعلی أوراق الأشجار وعلی أجنحه الأطیار وعلی أبواب الجنه والنار وعلی العرش والأفلاک وعلی أجنحه الاملاک وعلی حجب الجلال وسرادقات العز والجمال، وباسمهم تسبح الأطیار، وتستغفر لشیعتهم الحیتان فی لجج البحار، وان الله لم یخلق أحدا إلا وأخذ علیه الاقرار بالوحدانیه والولایه للذریه الزکیه والبراءه من أعدائهم وإن العرش لم یستقر حتی کتب علیه بالنور: لا إله إلا الله محمد رسول الله علی ولی الله.(1)

1- مشارق انوار الیقین، ص171-174.

بُرسی در مشارق الانوار از طارق بن شهاب از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل می کند که فرمود: طارق! امام کلمهْ الله و حجت الله و وجه الله و نورالله و حجاب الله و آیه ی خداست. خدا انتخابش می کند و هر چه خواست در او قرار می دهد. به واسطه همین مقام، اطاعتش و ولایتش بر تمام جهان واجب است. او ولی خدا در آسمان ها و زمین است. این پیمان از جمیع جهانیان گرفته شده است، هر که خود را بر او مقدم بدارد کافر به خدا است پس او هر چه بخواهد انجام دهد و هر چه خدا بخواهد همان را می خواهد.

بر دست راستش نوشته می شود: {تَمَّتْ كَلِمَهُ رَبِّکَ صِدْقًا وَعَدْلاً}؛ او راستی و عدالت است و برایش استوانه ای از نور قرار داده می شود از زمین تا آسمان که اعمال بندگان را به وسیله آن می بیند و بر قامتش لباس عظمت می پوشد و او از دل ها آگاه و بر اسرار مطلع است. بین مشرق و مغرب را می بیند چیزی بر او از ملک و ملکوت پوشیده نیست و زبان پرندگان را هنگام ولایت می داند.

او را برای وحی انتخاب نموده و بر اسرار مطلع کرده و به لطف خود تأیید کرده و به او حکمت تلقین نموده است، دلش مرکز اراده خدا است. به نامش سلطنت زده شده و به او فرمانروایی عطا گردیده و باید از او اطاعت کنند زیرا امامت، میراث انبیاء و مقام اصفیاء و خلافت خدا و جانشینی پیامبران است. امامت؛ عصمت و ولایت و سلطنت و هدایت است و او سبب کامل شدن دین و موجب سنگین شدن ترازوهاست. امام، هدف جویندگان و راهنمای هدایت جویان و راه رهسپاران و خورشید درخشان دل های عارفین است، ولایت او سبب رستگاری و اطاعتش در زندگی واجب است و ذخیره آخرت بعد از مرگ و عزت مؤمنین و شفیع گنه کاران و نجات دوستان و رستگاری پیروان است،

ص: 66

چون او رأس اسلام و کمال ایمان و عارف به حدود احکام و مبین حلال از حرام است، زیرا این مقامی است که به آن نمی رسد مگر کسی که خدا انتخابش کرده و مقدمش داشته و به او ولایت و حکومت داده است.

ولایت عبارت از حفظ مرزها و تدبیر امور و مراقبت بر روزها و ماه ها است. امام آب خوشگوار در تشنگی و راهنمای هدایت است. امام پاک از گناه و مطلع بر عیوب است. امام خورشید درخشان بر بندگان است، به مقام او کسی را یارای چشم بستن یا دست رساندن نیست. این آیه به همان معنی اشاره دارد: {وَلِلهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنينَ} مؤمنین عبارتند از: علی وخاندانش. پس عزت اختصاص به پیامبر دارد و عترتش، پیامبر و عترتش از یک دیگر تا ابد جدا نمی شوند.

آنها مرکز دائره ایمانند و قطب وجود و آسمان جود و شرف و نور خورشید عظمت و روشنی ماه و پایه و مبدأ و معنا و مبنای عزت و مجد. امام چراغ فروزان و راه و روش و آب سرشار و دریای با عظمت و ماه تابان و آب گیری گوارا و راه آشکار و راهنمائی دلسوز در گرفتاری ها و ابری باران زا و بارانی ژاله سان و بدر کامل و دلیل فاضل و آسمان سایه افکن و نعمت بزرگ و دریای خشک نشدنی و شخصیتی که قابل توصیف نیست و سرچشمه ای پر آب و باغستانی شاداب و گلی خوشبو و ماهی خوشرو و ستاره ای درخشان و کانونی عطرزا و عمل صالح و منبع سود و راه واضح و طبیب دلسوز و پدر مهربان است. پناه بندگان در گرفتاری ها و حاکم و آمر و ناهی و مراقب از جانب خدا بر خلایق و امین پروردگار بر خلایق و حجت او بر مردم و راه هموار در زمین و بلاد. پاک از گناه و دور از عیوب وآگاه بر اسرار. ظاهرش را نمی توان مالک شده و باطنش را نمی توان درک کرد، یگانه روزگار و خلیفه خدا در امر و نهی است.

مثل و مانند ندارد و کسی را یارای برابری با او نیست چه کسی می تواند عارف به مقام ما شود یا به درجات ما واقف گردد و شاهد عظمت ما باشد و منزلت ما را دریابد. عقل و خردها حیران است و اندیشه سرگردان. درباره آنچه می گویم بزرگان کوچکند و دانشمندان ناتوان و شعراء گنگ و بلیغان لال و سخنوران الکن و فصیحان عاجز، آسمان و زمین در مقام ستایش اولیاء اظهار کوچکی می نمایند.

آیا می توان شناخت یا ستایش نمود و یا فهمید و یا درک کرد یا احاطه کرد کسی را که پرتو جلال کبریا است و افتخار زمین و آسمان است؟ مقام آل محمّد از وصف ستایشگران و توصیف وصف کنندگان و اینکه احدی را با آنها مقایسه نمود بزرگ تر است. با اینکه آنها کلمه علیا و نام درخشان و وحدانیت کبرائی هستند که فاصله گرفته است از توحید هر کس به آنها پشت کند یا کناره گیرد و حجاب خداوند اعظم اعلی شامل حالش می شود.

پس چگونه می توان چنین شخصیت هایی را با انتخاب تعیین نمود و کجا عقل ها می توانند آنها را درک کنند؟ چه کسی می تواند بشناسد یا وصف کند آنها را که من توصیف نمودم؟ خیال کردند چنین موقعیت و مقامی می تواند در غیر آل محمّد باشد! دروغ گفتند و گمراه شدند و گوساله را به خدائی پذیرفتند و در گروه شیاطین وارد شدند! تمام این انحرافات به واسطه عقده و کینه ای بود که با آل محمّد و خانه عصمت داشتند و حسادتی که به معدن رسالت و حکمت می ورزیدند. شیطان اعمالشان را برایشان زینت نمود پس مرگ بر آنها باد و دور باشند (از رحمت خدا)! چگونه امامی را انتخاب نمودند که نادان و بت پرست و در میان جمعیت یک فرد ترسو بود؟ با اینکه امام باید عالمی باشد که جهل بر او راه نیابد و شجاعی که ترسی او را فرا نگیرد و در نژاد و نسب بی مانند و در

بالاترین خانواده قریش و عظیم ترین فرزندان هاشم و بازماندگان ابراهیم است و منبع سخاوت و چون جان پیامبر و شخصیت مورد رضای خدا و سخنش از جانب او باشد.

او افتخار همه اشراف و بزرگان و از دودمان عبد مناف، سیاستمدار و شایسته مقام ریاست و اطاعتش بر مردم فرض و لازم است تا روز قیامت، خداوند سرّش را در قلب او قرار داده و زبانش را به آن گویا نموده است، پس او معصوم و توفیق داده شده ای است که ترسو و جاهل نمی باشد. اما ای طارق! چنین امامی را رها کردند و پیرو هوای خویش گردیدند! چه کسی گمراه تر است از آن کسی که از خواسته اش بدون هدایت خدا پیروی نماید؟

ای طارق! امام انسانی ملکوتی و پیکر آسمانی و امر الهی و روحی قدسی و مقامی والا و نور اعلی و سرّ مخفی است، او صفاتش خدائی و حسناتش فراوان و به اسرار آگاه و برگزیده پروردگار و منصوص از جانب صادق امین است.

تمام این مقامات اختصاص به آل محمددارد و کسی با آنها شریک نیست، زیرا آنها معدن وحی و معنی تأویل و مورد عنایت پروردگار جلیل و محل فرود آمدن جبرئیل امین و برگزیده خدا و سرّ و کلمه او و شجره نبوت و معدن صفوت و سرچشمه گفتار (حق) و انتهای دلالت و راهنمایی و استحکام دهنده رسالت و نور جلالت خداست، جنب الله و ودیعه او و محل قرار گرفتن کلمهٔ الله و کلید حکمت او و چراغ رحمت خدا و سرچشمه های نعمتش، راهنما به سوی خدا و چشمه سلسبیل و ترازوی صحیح و دقیق و راه و روش محکم و ذکر خدای حکیم و محل بروز صفات پروردگار کریم و نور با قوام و همیشگی اند و اهل شرافت و

بزرگواری و عدالت و مقدم بودن در تمام خوبی ها و عظمت و فضیلت اند و جانشینان پیامبر کریم و فرزندان نبی مهربان و رحیم و امین های خدای علی عظیم اند، ذریه ای که از یک نسل هستند و خدا بسیار شنوا و داناست.

مقامی والا و راهی استوارند، هر که آنها را بشناسد و از ایشان اقتباس کند ازآنها است، به همین معنی اشاره دارد این گفتار رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم که: {فَمَنْ تَبِعَنی فَإِنَّهُ منِّی}؛ «پس هرکس از من پیروی کند قطعاً او از من است». خدا آنها را از نور عظمت خویش آفریده و اختیار جهان را به آنها داده است. پس آنها سرّ ذخیره شده خدا و اولیاء مقرّب اویند و امر خدا بین کاف و نونند(1). دعوت به سوی او می کنند و از جانب او سخن می گویند و به امرش عمل می کنند. علم انبیاء در مقابل علم آنها و سرّ اوصیاء در مقابل سرّ ایشان و عزّت اولیاء در مقابل عزّت آنها، مانند قطره ای در مقابل دریا و ذره ای در مقابل بیابان است، و آسمان ها و زمین در نزد امام، مانند دست اوست نسبت به کف دستش، ظاهرش را از باطنش و خوبش را از بدش و خشکی اش را از تری اش تمیز می دهد.

زیرا خداوند پیامبرش را از علم آنچه که بوده و علم آنچه که خواهد بود مطلع کرده و آن حضرت این سر محفوظ را به اوصیاء برگزیده به ارث گذاشتند. هر که منکر این مطلب باشد شقی و ملعون است که خدا و لعنت کنندگان او را لعنت می کنند. چگونه خداوند اطاعت کسی را بر بندگانش واجب می کند که ملکوت آسمان ها و زمین بر او پوشیده است؟

1- ظاهراً اشاره به آیه ی {إِذا أرادَ شَیْئًا أنْ یَقُولَ لَهُ کُنْ فَیَکُونُ} (یس / 82) است که خدای تعالی می فرماید: هنگامی که خدا چیزی را اراده نماید به او می گوید: باش، پس ایجاد می شود و طبق حدیث فوق، امر خدای تعالی به وسیله امام انجام می شود. (محقق)

هر کلمه ای که از آل محمد باشد دارای هفتاد وجه است و هر آیه در قرآن مجید و کلام خدا، سخن از عین و وجه و ید و جنب دارد، منظور امام است زیرا او جنب الله و وجه الله است یعنی حق الله، علم الله، عین الله و یدالله است، پس آنها جنب خدای علی و وجه پروردگار رضی و سرچشمه گوارا و راه راست و وسیله به سوی خدا و واسطه عفو و رضای اویند.

آنها خدای واحد و احدند، پس هیچ کس را نمی توان با آنها مقایسه کرد زیرا آنها مخلوق خاص خدا و خالص برای او هستند و سرّ خدای دیّان و کلمه او و باب ایمان و کعبه او و حجت خدا و راه روشن او و راهنمایان هدایت و پرچم آن و فضل خداو رحمت او و سرچشمه یقین و حقیقت آن و راه حق و حافظ آن و مبدأ وجود و منتهای آن و قدرت پروردگار و مشیّت او و امّ الکتاب و خاتمه آن(1)) و فصل الخطاب و دلالت آن و گنجینه وحی و نگهبان آن و آیه قرآن و ترجمه آن و معدن تنزیل و نهایت آن هستند. آنها ستارگان بلند مرتبه و انوار علوی هستند که از خورشید عصمت فاطمه سلام الله علیها در آسمان عظمت محمّدی و شاخسار نبوی و درخت احمدی و اسرار الهی که در پیکر بشری به ودیعه قرار گرفته اند می درخشند و ذریّه پاک و عترت هاشمی که هادی و مهدی هستند و آنها بهترین افراد بشرند.

پس آنها ائمه پاک و عترت معصوم و ذریه گرامی و خلفای رشد دهنده و بزرگان صدیق و اوصیاء برگزیده و اسباط پسندیده و هادیانی هستند که خود هدایت شده اند و چهره های درخشان از آل طه و یاسین و حجت های خدا بر اولین و آخرین هستند.

1- یعنی تمام حقیقت قرآن در روح مقدس امام تجلی نموده است. (محقق)

نام آنها بر سنگ ها و برگ های درختان و بر بال پرندگان و ابواب بهشت و بر عرش و افلاک و بال و پر ملائکه و بر حجب جلال و سرادق عزّ و جلال نوشته شده است. به نام آنها پرندگان تسبیح می کنند و برای شیعیان آنها ماهیان دریا در اعماق دریاها استغفار می کنند. خداوند احدی را خلق نکرده مگر اینکه از او اقرار به وحدانیت و ولایت ذریّه پاک و بیزاری از دشمنان آنها گرفته است. عرش استقرار نیافت تا بر آن با نور نوشته شد: لا إِلهَ إِلّا اللهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ الله علی ولی الله.

معرفت امام در گفتار امام صادق(ع)

محمدبن یحیی، عن أحمد بن محمد بن عیسی، عن الحسن بن محبوب، عن إسحاق بن غالب، عن أبی عبدالله علیه السلام فی خطبه له یذکر فیها حال الأئمه علیه السلام وصفاتهم: أن الله عز وجل أوضح بأئمه الهدی من أهل بیت نبینا عن دینه، وأبلج بهم عن سبیل منهاجه، وفتح بهم عن باطن ینابیع علمه، فمن عرف من أمه محمد صلی الله علیه و آله وسلم واجب حق إمامه، وجد طعم حلاوه إیمانه، وعلم فضل طلاوه إسلامه، لان الله تبارک وتعالی نصب الامام علما لخلقه، وجعله حجه علی أهل مواده وعالمه، وألبسه الله تاج الوقار، وغشاه من نور الجبار، یمد بسبب إلی السماء، ولا ینقطع عنه مواده، ولا ینال ما عند الله إلا بجهه أسبابه، ولا یقبل الله أعمال العباد إلا بمعرفته، فهو عالم بما یرد علیه من ملتبسات الدجی، ومعمیات السنن، ومشبهات الفتن، فلم یزل الله تبارک وتعالی یختارهم لخلقه من ولد الحسین علیه السلام من عقب کل إمام، یصطفیهم لذلک ویجتبیهم، ویرضی بهم لخلقه ویرتضیهم، کل ما مضی منهم إمام نصب لخلقه من عقبه إماما، علما بینا، وهادیا نیرا، وإماما قیما، وحجه عالما، أئمه من الله، یهدون بالحق وبه یعدلون،

حجج الله ودعاته ورعاته على خلقه، يدين بهديهم العباد وتستهل بنورهم البلاد، وينمو ببركتهم التلاد، جعلهم الله حياه للأنام، ومصابيح للظلام، ومفاتيح للكلام، ودعائم للاسلام، جرت بذلک فيهم مقادير الله على محتومها. فالامام هو المنتجب المرتضى، والهادى المنتجى، والقائم المترجى، اصطفاه الله بذلک واصطنعه على عينه فى الذر حين ذرأه، وفى البريه حين برأه، ظلا قبل خلق نسمه عن يمين عرشه، محبوا بالحكمه فى علم الغيب عنده، اختاره بعلمه، وانتجبه لطهره، بقيه من آدم عليه السلام وخيره من ذريه نوح، ومصطفى من آل إبراهيم، وسلاله من إسماعيل، وصفوه من عتره محمد صلى الله عليه و آله وسلم لم يزل مرعيا بعين الله، يحفظه ويكلؤه بستره، مطرودا عنه حبائل إبليس وجنوده، مدفوعا عنه وقوب الغواسق ونفوث كل فاسق، مصروفا عنه قوارف السوء، مبرءا من العاهات، محجوبا عن الآفات، معصوماً من الزلات، مصونا عن الفواحش كلها، معروفا بالحلم والبر فى يفاعه، منسوبا إلى العفاف والعلم والفضل عند انتهائه، مسنداإليه أمر والده، صامتا عن المنطق فى حياته. فإذا انقضت مده والده، إلى أن انتهت به مقادير الله إلى مشيئته، وجاءت الاراده من الله فيه إلى محبته، وبلغ منتهى مده والده عليه السلام فمضى وصار أمر الله إليه من بعده، وقلده دينه، وجعله الحجه على عباده، وقيمه فى بلاده، وأيده بروحه، وآتاه علمه، وأنبأه فصل بيانه، واستودعه سره، وانتدبه لعظيم أمره، وأنبأه فضل بيان علمه، ونصبه علما لخلقه، وجعله حجه على أهل عالمه، وضياء لأهل دينه، والقيم على عباده، رضى الله به إماما لهم، استودعه سره، واستحفظه علمه، واستخبأه حكمته واسترعاه لدينه وانتدبه لعظيم أمره، وأحيا به مناهج سبيله وفرائضه وحدوده، فقام بالعدل عند تحير أهل الجهل، وتحيير أهل الجدل، بالنور الساطع، والشفاء النافع، بالحق

الأبلج، والبیان اللائح من کل مخرج، علی طریق المنهج، الذی مضی علیه الصادقون من آبائه علیهم السلام ، فلیس یجهل حق هذا العالم إلا شقی، ولا یجحده إلا غوی، ولا یصد عنه إلا جری علی الله جل وعلا.(1)

امام صادق علیه السلام در خطبه ای، چنین حالات و صفات امامان علیهم السلام را بیان می فرمایند: همانا خدای عزوجل به وسیله ائمه هدی از اهل بیت پیغمبر ما، دینش را آشکار ساخت و راه و روشش را روشن نمود و برای آنان باطن چشمه های علمش را گشود؛ پس هر که از امت محمد صلی الله علیه و آله وسلم حق واجب امامش را شناسد طعم و شیرینی ایمانش را بیابد و فضیلت خرمی اسلامش را بداند، زیرا خدای تبارک و تعالی امام را به پیشوایی خلقش منصوب کرده و بر روزی خواران اهل جهانش حجت قرار داده و تاج وقار بر سرش نهاده و از نور جباریتش به او پوشانده است که با رشته ای الهی تا آسمان کشیده شده و فیوضات خدا از او منقطع نشود و آنچه نزد خداست جز از طریق وسائل او به دست نیاید و خدا اعمال بندگان را جز بامعرفت او نپذیرد. پس آنچه از امور مشتبه تاریک و سنت های مشکل و فتنه های شبهه انگیز بر او وارد شود، همه را می داند. خدای تبارک و تعالی همیشه امامان را برای رهبری خلقش از اولاد حسین علیه السلام و از فرزندان بلا واسطه هر امامی برای امامت برگزیند و انتخاب کند و به وسیله ی آنها از خلقش راضی شود و آنها را مورد رضایت قرار می دهد، هرگاه یکی از ایشان رحلت کند؛ از فرزندان او امامی که مشخص و آشکار بوده و رهبری نوربخش و پیشوائی سرپرستی کننده و حجتی عالم برای خلقش می باشد نصب کند. ایشان از طرف خدا پیشوایند، به حق هدایت می کنند و به حق

1- الکافی، ج1، ص203 تا 205.

داوری نمایند، حجت های خدا و داعیان به سوی خدایند، از طرف خدا مخلوق را سرپرستی کنند. بندگان خدا به رهبری آنها دینداری کنند و شهرها به نورشان آبادان شود و ثروت های کهنه از برکتشان فزونی یابد، خدا ایشان را حیات مردم و چراغ های تاریکی و کلیدهای سخن و پایه های اسلام قرار داده و به این وسیله مقدرات حتمی خدا درباره آنها جاری شده است. پس امام همان برگزیده پسندیده و هدایت کننده نجات یافته و قائم امید داده شده ای است و رهبر محرم اسرار و امید بخشی است که به فرمان خدا قیام کرده است.

به این سبب خدا او را برگزیده و در عالم ذر که او را آفریده، زیر نظر خود پروریده و در میان مردم، او را همچنان ساخته است، پیش از آن که جانداری پدید آید، امام را مانند سایه ای در سمت راست عرش آفریده و با علم غیب خود، به او حکمت بخشیده و او را برای علمش برگزیده و برای پاکیش انتخابش کرده است، باقیمانده ی آدم علیه السلام و از بهترین فرزندان نوح علیه السلام است، برگزیده ی خاندان ابراهیم علیه السلام و سلاله ی اسماعیل و انتخاب شده از عترت محمد صلی الله علیه و آله وسلم است، همیشه زیر نظر خدا سرپرستی شده و با پرده خود، حفظ و نگهبانی اش نموده و دام های شیطان و لشکرش را از او کنار زده و پیش آمدهای شب هنگام و افسون جادوگران را از او دور ساخته است، روی دادهای بدی را ازاو برگردانیده و از بلاها برکنار است، از آفت ها پنهان است، از لغزش ها نگهداری شده و از تمام زشت کاری ها مصون است.

در جوانی به خویشتن داری و نیکوکاری معروف است و در پیری به پاکدامنی و علم و فضیلت منسوب، امر امامت از پدرش به او رسیده و در زمان حیات پدرش از آن گفتار خاموش بوده، چون ایام پدرش

گذشت و مقدرات و خواست خدا نسبت به او پایان یافت و اراده خدا او را به سوی محبت خود رسانید و به پایان دورانش رسید، او درگذشت و امر خدا پس از او به وی رسید، خدا امر دینش را بر گردن او نهاد و او را بر بندگانش حجت قرار داد و در بلادش سرپرست نمود و به روح خود تأییدش نمود و از علم خود به او داد و از فصل الخطاب آگاهش نمود و راز خود بدو سپرد و برای امر بزرگش (رهبری تمام مخلوق) دعوت فرمود و فضیلت بیان علمش را به او خبر داد و برای رهبری خلق منصوبش ساخت و بر اهل عالم حجتش نمود و مایه ی روشنایی اهل دین وسرپرست بندگانش کرد، او را برای امامت خلق پسندید و راز خود بدو سپرد و بر علم خویش نگهبانش کرد و حکمتش را در او نهفت و سرپرستی دینش را از او خواست و برای امر بزرگش او را طلبید و راه های روشن و احکام و حدود خویش را به او زنده کرد.

امام هم با نور درخشان و درمان مفید، هنگام سرگردانی نادانان و سخن آراستن اهل جدل، به عدالت قیام کرد در حالی که حق واضح و بیانی که از هر جهت نورانی بود همراه او بود و به راه مستقیمی که پدران درستکارش رفته بودند گام برداشت، پس حق چنین عالمی را جز بدبخت نادیده نگیرد و جز گمراه نا امید منکرش نشود و جز کسی که بر خدای جل و علا جری شده است، برایش کارشکنی نکند.

معرفت امام به نورانیت

ابو محمد القاسم بن العلاء رحمه الله، رفعه، عن عبد العزیز بن مسلم قال: کنّا مع الرّضا علیه السلام بمرو فاجتمعنا فی الجامع یوم الجمعه فی بدء مقدمنافأداروا أمر الامامه وذکروا کثره اختلاف النّاس فیها فدخلت علی سیدی علیه السلام فأعلمته خوض النّاس فیه، فتبسم علیه السلام ثمّ قال: یا عبدالعزیز

(بن مسلم)، جهل القوم و خدعوا عن آرائهم انّ الله (عزّوجل) لم يقبض نبيّه صلى الله عليه و آله وسلم حتّى أكمل له الدّين و أنزل عليه القرآن فيه تبيان كلّ شیء بيّن فيه الحلال و الحرام و الحدود و الاحكام و جميع ما يحتاج اليه النّاس كملا، فقال (عزّوجلّ): «ما فرّطنا فی الكتاب من شیء.»

وأنزل فی حجّه الوداع وهی آخر عمره صلى الله عليه و آله وسلم : «اليوم أكملت لكم دينكم و أتممت عليكم نعمتی و رضيت لكم الاسلام دينا.»

و أمر الامامه من تمام الدّين و لم يمض صلى الله عليه و آله وسلم حتّى بيّن لامّته معالم دينهم و أوضح لهم سبيلهم و تركهم على قصد سبيل الحقّ و أقام لهم عليّا عليه السلام علما و إماما و ما ترک (لهم) شيئا يحتاج اليه الامّه إلا بيّنه، فمن زعم أنّ الله (عزّوجلّ) لم يكمل دينه فقد ردّ كتاب الله و من ردّ كتاب الله فهو كافر به.

هل يعرفون قدر الامامه ومحلّها من الامّه فيجوز فيها اختيارهم؟ ! انّ الامامه أجلّ قدرا وأعظم شأنا وأعلى مكانا وأمنع جانبا وأبعد غورا من أن يبلغها النّاس بعقولهم أو ينالوها بآرائهم أو يقيموا اماما باختيارهم، انّ الامامه خصّ الله (عزّوجلّ) بها ابراهيم الخليل بعد النبوّه والخلّه مرتبه ثالثه وفضيله شرّفه بها وأشاد بها ذكره فقال: {انّی جاعِلُکَ لِلنّاسِ امامًا} فقال الخليل عليه السلام سرورا بها: {و مِنْ ذُرّيّتی} قال الله تبارک وتعالى: {لا يَنالُ عَهْدِی الظالمينَ} فأبطلت هذه الآيه امامه كلّ ظالم الى يوم القيامه وصارت فی الصّفوه والطّهاره فقال: {ووَهَبْنا له اسحاقَ وَيَعقوبَ نافلةً وَكُلاً جَعَلنا صَالحينَ وَجَعَلنا هُم أئمّةً يَهْدُونَ بأمرنا وَأوحَينا الَيْهم فِعْلَ الخيراتِ وَ إقام الصّلاهِ وَ ايتاء الزّكاه وَ كانوا لَنا عابِدينَ} فلم تزل فی ذرّيّه يرثها و بعض قرنا فقرنا حتّى ورّثها الله تعالى النّبیّ صلى الله عليه و آله وسلم فقال جلّ وتعالى: {انّ أوْلى النّاسِ بابراهيمَ للّذينَ اتّبعُوهُ وَهذا النّبیّ وَالذِينَ

آمَنُوا وَاللهُ وَلیّ المؤمنینَ} فکانت له خاصّه فقلّدها صلی الله علیه و آله وسلم علیّا علیه السلام بأمر الله تعالی علی رسم ما فرض الله، فصارت فی ذرّیّته الأصفیاء الّذین آتاهم الله العلم والایمان، بقوله تعالی:

{وَقال الّذینَ أوتوا العِلمَ وَالایمانَ لَقَدْ لَبِثتم فی کتابِ اللهِ الی یوم البَعْثِ فَهذا یَوْمُ الْبَعْثِ وَلکِنَّکُمْ کُنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ}.

فهی فی ولد علی علیه السلام خاصّه الی یوم القیامه، اذ لا نبیّ بعد محمد صلی الله علیه و آله وسلم فمن أین یختار هؤلاء الجهّال؟!

انّ الامامه هی منزله الأنبیاء و ارث الأوصیاء، انّ الامامه خلافه الله وخلافه الرّسول صلی الله علیه و آله وسلم ومقام أمیرالمؤمنین علیه السلام ومیراث الحسن والحسین'.

انّ الامامه زمام الدّین، ونظام المسلمین، وصلاح الدّنیا وعزّ المؤمنین، انّ الامامه أسّ الاسلام النّامی وفرعه السّامی، بالامام تمام الصّلاه والزّکاه والصّیام والحجّ والجهاد وتوفیر الفی ء والصّدقات وامضاء الحدود والأحکام ومنع الثغور والأطراف، الامام یحلّ حلال الله ویحرّم حرام الله ویقیم حدود الله ویذبّ عن دین الله ویدعوا الی سبیل ربّه بالحکمه والموعظه الحسنه والحجّه البالغه.

الامام کالشّمس الطّالعه المجلّله بنورها للعالم وهی فی الافق بحیث لاتنالها الأیدی والأبصار، الامام البدر المنیر والسّراج الزّاهر والنّور السّاطع، والنّجم الهادی فی غیاب الدّجی وأجواز البلدان والقفار ولجج البحار، الامام الماء العذب علی الظمأ والدّالّ علی الهدی والمنجی من الرّدی، الامام النّار علی الیفاع، الحارّ لمن اصطلی به والدّلیل فی المهالک، من فارقه فهالک.

الامام السّحاب الماطر و الغیث الهاطل و الشّمس المضیئه و السّماء الظّلیله و الارض البسیطه و العین الغزیره و الغدیر و الرّوضه، الامام

الأنیس الرّفیق و الوالد الشّفیق و الأخ الشّقیق و الأمّ البرّه بالولد الصّغیر و مفزع العباد فی الدّاهیه النّاد.

الامام أمین الله فی خلقه و حجّته علی عباده و خلیفته فی بلاده والدّاعی الی الله و الذّابّ عن حرم الله، الامام

المطهّر من الذّنوب و المبرّأ عن العیوب، المخصوص بالعلم، الموسوم بالحلم، نظام الدّین و عزّ المسلمین وغیظ المنافقین و بوار الکافرین، الامام واحد دهره، لا یدانیه أحد ولایعادله عالم و لا یوجد منه بدل و لا له مثل و لا نظیر، مخصوص بالفضل کلّه من غیر طلب منه له و لا اکتساب، بل اختصاص من المفضّل الوهاب فمن ذا الّذی یبلغ معرفه الامام أو یمکنه اختیاره، هیهات هیهات، ضلّت العقول و تاهت الحلوم و حارت الألباب و خسئت العیون و تصاغرت العظماء و تحیرت الحکماء و تقاصرت العلماء وحصرت الاخطباء و جهلت الألبّاء و کلّت الشعراء و عجزت الأدباء وعییت البلغاء عن وصف شأن من شأنه أو فضیله من فضائله و أقرّت بالعجز و التقصیر و کیف یوصف بکلّه أو ینعت بکنهه أو یفهم شی ء من أمره أو یوجد من یقوم مقامه و یغنی غناه، لا، کیف و أنّی؟ و هو بحیث النّجم من ید المتناولین و وصف الواصفین فأین الاختیار من هذا و أین العقول عن هذا و أین یوجد مثل هذا؟ ! أتظنون أن ذلک یوجد فی غیر آل الرسول محمد صلی الله علیه و آله وسلم کذبتهم والله أنفسهم، ومنتهم الاباطیل فارتقوا مرتقا صعبا دحضا، تزل عنه إلی الحضیض أقدامهم، راموا إقامه الامام بعقول حائره بائره ناقصه، و آراء مضله، فلم یزدادوا منه إلا بعدا، [قاتلهم الله أنی یؤفکون] ولقد راموا صعبا، وقالوا إفکا، و ضلوا ضلالا بعیدا، و وقعوا فی الحیره، إذ ترکوا الامام عن بصیره، و زین لهم الشیطان أعمالهم فصدهم عن السبیل وکانوا مستبصرین.

رغبوا عن اختيار الله واختيار رسول الله صلي الله عليه و آله وسلم وأهل بيته إلى اختيارهم والقرآن يناديهم: {وَرِبّک يَخلُقُ ما يَشاءُ وَيختارُ ما کان لَهُم الخيره سُبْحانَ اللهِ وَتَعَالى عَمّا يُشْرِكُونَ}(1) وقال (عزوجل): {وَما كانَ لمُؤمنٍ وَلا مُؤمِنَهٍ إذا قَضَى اللهُ وَرَسولُه أمرًا أن يَكُونَ لهُمُ الخِيَرَهُ مِنْ أمْرِهِم... الآيه}(2) وقال: {ما لَكُمْ کيفَ تَحْكُمُونَ، أم لَکُمْ

كِتابٌ فيه تَدْرُسُونَ، إن لَكم فيه لما تخيّرُونَ، أم لَكُمْ أيمانٌ علينا بالغه إلى يوم القيامه إن لكم لما تحكمون، سَلهُم أيّهُم بذلک زَعِيمٌ، أم لهُم شُرَكاء فليأتوا بش-ركائهم إن كانوا صادِقِينَ}(3) وقال عزوجل: {أفَلا يَتَدَبّرُونَ القُرآنَ أم عَلى قُلُوبٍ أقفالُها}(4) أم {طَبَعَ اللهُ عَلى قُلوبِهِم فهُم لايَفْقَهُونَ}(5) أم {قالُوا سَمِعْنا وَهُم لايَسْمَعُونَ، إنّ شَرَّ الدَّوابِّ عند اللهِ الصُمّ البُكمُ الذينَ لايَعْقِلُونَ، وَلَوْ عَلِمَ اللهُ فِيهم خَيْرًا لاَسْمَعَهُمْ وَلو أسمعهم لَتَوَلّوْا وّهُم مُّعْرِضُون}(6) أم {قالوُا سَمِعْنا وَعَصَيْنا}(7)) بل هو {فَضْلُ اللهِ يُؤْتيهِ مَنْ يَشاءُ وَاللهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظيمِ}(8)، فكيف لهم باختيار الامام؟! والامام عالم لا يجهل، وراع لاينكل، معدن القدس والطهاره، والنسک والزهاد، والعلم والعباده، مخصوص بدعوه الرسول صلى الله عليه و آله وسلم ونسل المطهره البتول، لامغمز فيه فى نسب، ولايدانيه ذو حسب، فى البيت من قريش والذروه

1- قصص / 68.
2- احزاب / 36.
3- قلم / 36 تا 42.
4- محمد / 24.
5- توبه / 87.)
6- انفال / 23 تا 24.
7- بقره / 93.
8- حديد / 21.

من هاشم، والعتره من الرسول صلی الله علیه و آله وسلم والرضا من الله عزوجل، شرف الاشراف، والفرع من عبد مناف، نامی العلم، کامل الحلم، مضطلع بالامامه، عالم بالسیاسه، مفروض الطاعه، قائم بأمر الله عزوجل، ناصح لعباد الله، حافظ لدین الله.

إن الانبیاء والائمه صلوات الله علیهم یوفقهم الله ویؤتیهم من مخزون علمه وحکمه ما لا یؤتیه غیرهم، فیکون علمهم فوق علم أهل الزمان فی قوله تعالی: {أفَمَن یَهْدی إلَی الَحقّ أحَقّ أن یُتَّبَعَ أمَّن لا یَهِدّی إلا أن یُهْدی فَمَالَکُمْ کَیْفَ تَحْکُمُونَ}(1) وقوله تبارک وتعالی: {وَمَن یُؤتِ الِحکْمَهَ فَقَدْ أوُتِیَ خَیْرًا کَثِیرًا}(2) وقوله فی طالوت: {إنّ اللهَ اصْطَفاهُ عَلَیْکُمْ وَزادَه بَسْطَهً فی العِلْم وَالِجسْم وَاللهُ یُؤتی مُلْکَهُ مَن یَشاءُ وَاللهُ واسِعٌ عَلِیمٌ}(3) وقال النبی صلی الله علیه و آله وسلم : {أنْزَلَ عَلَیْکَ الکِتابَ وَالحِکْمَهَ وَعَلّمَکَ مَا لَمْ تَکُنْ تَعْلَم وَکانَ فَضْلُ اللهِ عَلَیْکَ عَظیمًا}(4) وقال فی الائمه من أهل بیت نبیه وعترته وذریته صلوات الله علیهم: {أمْ یَحسُدُونَ الناسَ عَلی ما آتاهُم اللهُ مِن فَضْلِهِ فَقَدْ آتینا آلَ إبراهیمَ الکتابَ وَالحکمَهَ وَآتیناهُمْ مُلکًا عَظِیمًا، فَمِنهم مَنْ آمَنَ به وَمِنْهُمْ مَن صَدَّ عنه وَکفی بجهنم سَعیرًا} (5).

وإن العبد إذا اختاره الله عزوجل لامور عباده، شرح صدره لذلک، وأودع قلبه ینابیع الحکمه، وألهمه العلم إلهاما، فلم یعی بعده بجواب، ولا یحیریه عن الصواب، فهو معصوم مؤید، موفق مسدد، قد أمن من الخطایا والزلل

1- یونس / 35.
2- بقره / 269.
3- بقره / 247.
4- نساء / 113.
5- نساء / 53 تا54.

والعثار، یخصه الله بذلک لیکون حجته علی عباده، وساعده علی خلقه، وذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم.

فهل یقدرون علی مثل هذا فیختارونه أو یکون مختارهم بهذه الصفه فیقدمونه، تعدوا - وبیت الله - الحق ونبذوا کتاب الله وراء ظهورهم کأنهم لا یعلمون، وفی کتاب الله الهدی والشفاء، فنبذوه واتبعوا أهواءهم، فذمهم الله ومقتهم وأتعسهم فقال جل وتعالی: {وَمَن أضَلّ مِمّن اتّبَعَ هَواهُ بغَیر هُدًی منَ اللهِ إنّ اللهَ لا یَهْدِی القَوْمَ الظالمینَ}(1) وقال: {فَتَعْسًا لَهُم وَأضَلّ أعْمَالهُم}(2)

وقال: {کَبرَ مَقْتًا عِندَ اللهِ وَعِندَ الذینَ آمَنُوا کَذلکَ یَطْبَعُ اللهُ عَلی کُلِّ قَلبِ مُتَکَبرٍ جَبّارٍ}(3) وصلی الله علی النبی محمد وآله وسلم تسلیما کثیراً.(4)

عبد العزیز بن مسلم گوید: ما در ایام علی بن موسی الرضا علیه السلام در مرو بودیم، در آغاز ورود خود در روز جمعه، در مسجد جامع گرد آمدیم. ما در موضوع امر امامت که مورد اختلاف فراوان مردم بود گفتگو کردیم و من شرفیاب حضور سید خود، امام رضا علیه السلام ، شدم و بررسی های مردم را در امر امامت به عرض ایشان رسانیدم، تبسمی کرد و فرمود: ای عبدالعزیز! این مردم نادانند و از رأی و دین خود فریب خورده اند، به راستی خدای عزوجل، جان پیغمبر خود را نگرفت تا دین را برای او کامل کرد و قرآنی بر او فرستاد که شرح هر چیز در آن است؛ حلال و

1- قصص / 50.
2- محمد / 8.
3- غافر / 35.
4- بحارالانوار، ج25، ص 169- 175.

حرام و حدود و احکام وآنچه مردم بدان نیاز دارند همه را در آن بیان کرده و فرموده: «ما در این کتاب چیزی را فروگذار نکردیم». در سفر حجه ْ الوداع که آخر عمر پیغمبر بود این آیه را نازل فرمود که: «امروز دین را برای شما کامل کردم و نعمت خود را بر شما تمام نمودم و اسلام را برای شما پسندیدم، تا دین شما باشد.» امر امامت از تمام دین است.

پیغمبر از دنیا نرفت تا برای مردم همه ی معالم دین آنها را بیان کرد و راه آنان را برایشان روشن ساخت و آنها را بر جاده ی حق واداشت و علی علیه السلام را برای آنها رهبر و پیشوا ساخت و از چیزی که مورد نیاز امت باشد صرف نظر نکرد تا آن را بیان نمود، هر که گمان برد که خدا دینش را کامل نکرده، کتاب خدا را رد کرده است، و هر که کتاب خدا را رد کند به آن کافر است. آیا قدر و موقعیت امامت را در میان امت می دانند تا اختیار و انتخاب آنان در آن روا باشد؟ به راستی امامت اندازه و قدری فراتر و مقامی والاتر و موقعیتی بالاتر و آستانی منیع تر و عمقی فروتر از آن دارد که مردم با عقل خود بدان رسند یا به رأی و نظر خود آن را درک کنند یا به انتخاب خود امامی بگمارند.

امامت مقامی است که حضرت ابراهیم علیه السلام پس از آنکه مقام نبوت و خلت را پابرجا کرد بدان رسید، این امامت سومین درجه و فضیلتی بود که خدایش بدان مشرف کرد و نامش را به وسیله ی آن بلند نمود و فرمود: «به درستی که من تو را برای مردم امام نمودم» خلیل از شادمانی بدان عرض کرد: «و از ذریه من هم؟»

خدای تبارک و تعالی فرمود: «عهد و فرمان من به دست ظالمان نخواهد رسید.» این آیه، امامت هر ظالمی را تا روز قیامت باطل کرد و آ ن را مخصوص برگزیدگان پاک ساخت.

سپس خدای عزوجل او را گرامی داشت و امامت را در ذریه و نژاد برگزیده او نهاد و فرمود: «اسحاق و یعقوب را به او بخشیدیم و همه را شایسته نمودیم و آنها را رهبرانی ساختیم که به دستور ما هدایت می کردند و کارهای خیر و برپاداشتن نماز و زکات را به آنها وحی کردیم و آنها برای ما عابد بودند.» این امامت همیشه در ذریه ی او بود و بعضی از هم قرن به قرن ارث می بردند تا اینکه خدای تعالی پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم را وارث آن گرداند و فرمود: «به راستی سزاورترین مردم به ابراهیم پیروان اویند و همین پیغمبر و کسانی که ایمان آوردند و خدا ولی مؤمنان است.» این مقام امامت به آن حضرت اختصاص داشت و به دستور خدا آن را به علی علیه السلام واگذارد، آنچنان که خدای تعالی آن را واجب کرده بود.

سپس به ذریه ی برگزیده ی او منتقل گردید که خدا به آنها علم و ایمان داده طبق گفته ی خدای عزوجل که: «و گفتند: آن کسانی که به آنها علم و ایمان داده شده، شما به فرمان خدا تا روز قیامت (در عالم برزخ) درنگ کردید و این روز قیامت است ولی شما نمی دانید.» این مخصوص فرزندان علی علیه السلام تا روز قیامت است، زیرا پس از محمد صلی الله علیه و آله وسلم پیغمبری نیست، این نفهم ها چطور برای خود امام می تراشند؟ قطعا امامت مقام انبیاء و ارث اوصیاءاست، امامت خلافت از طرف خدا و رسول خدا و مقام امیرالمؤمنین و میراث حسن و حسین علیهم السلام است.

به راستی امامت؛ زمام دین و نظام مسلمین و عزت مؤمنین است. امامت بنیاد پاک اسلام و شاخه با برکت آن است، به وسیله ی امامت نماز و روزه و زکات و حج و جهاد درست می شوند، غنیمت و صدقات بسیار می گردند، حدود و احکام اجرا می شوند، مرزها و نواحی کشور مصون

ص: 84

می شوند، امام، حلال و حرام خدا را بیان می کند و حدود خدا را برپا می دارد و از دین خدا دفاع می کند و با حکمت و پند نیک و دلیل رسا به راه خدا دعوت می نماید، امام مانند آفتاب در عالم طلوع کند و بر افق قرار گیرد که دست و دیده ی مردم بدان نرسد، امام ماه تابنده، چراغ فروزنده، نور برافروخته و ستاره ی رهنما در تاریکی شب ها و بیابان های تنها و گرداب دریاها است، امام آب گوارائی است برای تشنگی و رهبر به حق و نجات بخش از نابودی است، امام چون آتشی است بر تیه برای سرمازدگان و دلیلی است در تاریکی ها که هر که از آن جدا شود هلاک است.

امام ابری است بارنده، بارانی است سیل آسا، آفتابی است فروزان و آسمانی است سایه بخش و زمینی است گسترده و چشمه ای است جوشنده و غدیر و باغی است، امام بسیار امین گیرنده و یک رفیق واقعی است، و امام پدری است مهربان و برادری است دلسوز و پناه بندگان خدا است در موقع ترس و پیش آمدهای بد، امام امین خدای عزوجل است در میان خلقش و حجت او است بر بندگانش و خلیفه او است در بلادش و دعوت کننده به سوی خدای عزوجل و دفاع کننده از حقوق او می باشد.

امام کسی است که از گناهان پاک است و از عیوب بر کنار است، به دانش مخصوص است و به حلم و بردباری موسوم، نظام دین است و عزت مسلمین و خشم منافقین و هلاکت کفار، امام یگانه ی روزگار خود است، کسی با او برابر نیست و دانشمندی با او همسر نیست، جایگزین ندارد، مانند و نظیر ندارد، بدون تحصیل مخصوص به فضل و از طرف مفضل منان بدان اختصاص یافته، کیست که به حق شناسایی امام برسد یا تواند او را انتخاب کند؟ هیهات ! هیهات ! خردها درباره اش گمراهند و خاطرها در گُم گاه، عقل ها سرگردان و چشم ها بی دید، بزرگان در اینجا

کوچکند حکیمان در حیرت و بردباران کوته نظر و هوشمندان گیج و نادان و شعراء لال و گنگ و ادباء درمانده و سخندانان بی زبان، شرح یک مقامش نتوانند و وصف یکی از فضایلش ندانند، همه به عجز معترفند، چگونه توان کنهش را وصف کرد و اسرارش را فهمید؟ چطور کسی به جای او ایستد و حاجت مربوط به او را برآورد؟ نه چطور؟ از کجا؟ او در مقام خود اختری است که برافروزد و از دسترس دست یازان و وصف واصفان فراتر است، انتخاب بشر کجا به این پایه رسد، عقل کجا و مقام کجا؟ کجا چنین شخصیتی یافت شود؟ گمان برند که در غیر خاندان رسول صلی الله علیه و آله وسلم امامی یافت شود؟ خودشان تکذیب خود کنند، بیهوده آرزو برند و به گردنه ی بلند لغزاننده ای گام نهند که آنها را به نشیب پرتاب کند، خواهند به عقل نارسای خود امامی سازند و به رأی گمراه کننده ی خود پیشوایی پردازند، جز دوری از مقصد حق بهره نبرند، خدا آنها را بکشد تا کی دروغ گویند؟ به پرتگاه در آمدند و دروغ بافتند و سخت به گمراهی افتادند و به سرگردانی گرفتار شدند، دانسته و فهمیده امام خود را گذاشتند و پرچم باطل افراشتند.

«شیطان کارشان را برای شان آرایش داد و آنها را از راه بگردانید با آنکه حق جلوی چشم آنها بود.» از انتخاب خدای جل جلاله و رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم روی برتافتند و به انتخاب باطل خویش گرائیدند با اینکه قرآن بدان ها می گوید: «پروردگار تو بیافریند آنچه خواهد و انتخاب کند، آنها اختیاری در کار خود ندارند. منزه است خدا و برتر است از آنچه شریک او شمارند.» خدا فرموده است: «برای هیچ مرد و زن با ایمان، اختیاری در برابر حکم خدا و رسولش در امری از امورش نیست.» و فرموده است: «شما را چه شده است، چگونه قضاوت می کنید؟ آیا کتابی دارید که از آن درس

می گیرید؟ که در آن آمده است که هرچه را بخواهید می توانید انتخاب کنید؟ یا اینکه عهد مستمری تا روز قیامت بر ما دارید که هرچه حکم کنید برای شما باشد؟ از آنها بپرس کدامشان چنین چیزی را تضمین می کند؟ یا برای آنها شریکانی است؟ شرکای خود را اگر راست می گویند بیاورند.»

و خدای عزوجل فرموده است: «آیا در قرآن تدبر نمی کنند یا بر دل هایشان قفل هاست یا خدا دلشان را مهر کرده و نمی فهمد.» یا «گویند می شنویم ولی شنوایی ندارند. قطعا بدترین جنبندگان نزد خدا کرها و گنگ هایی اند که عقل ندارند. اگر خدا خیری در آنها سراغ داشت قطعاً آنها را شنوا می نمود و اگر آنها را شنوا نماید رو بر می گردانند در حالی که اعراض می کنند یا «می گویند شنیدیم و مخالفت کردیم»؛ بلکه آن «فضلی است که خدا به هر که خواهد دهد و خدا صاحب فضل بزرگ است.» چگونه می توانند امام اختیار کنند با آنکه باید امام شخصیتی باشد که:

1- عالم باشد و جهلی نداشته باشد.

2- راعی و سرپرستی باشد که شانه خالی نکند و نکول ننماید.

3- معدن قدس و طهارت، نور و زهد و علم و عبادت باشد.

4- مخصوص باشد به دعوت از طرف رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و از جانب او معین شود.

5- از ذریه فاطمه ی زهراء بتول باشد.

6- در نسب او تیرگی و گفتگو نباشد و از بالاترین خاندان در قبیله قریش و کنگره ی رفیع بنی هاشم و عترت رسول اکرم و پسند خدای عزوجل باشد.

7- شرف اشراف و زاده ی عبد مناف باشد.

8- شکافنده ی حقائق علم و دارای مقام کامل بردباری و حلم باشد.

9- مملو از معنویات امامت و دانای به تدبیر و سیاست باشد.

10- واجب الاطاعه باشد و به امر خدا قیام کند.

11- ناصح بندگان خدا و حافظ دین خدای عزوجل باشد.

به راستی پیغمبران و امامان علیهم السلام را خدا توفیق می دهد و از مخزون علم و حکمت خود به آنها چیزهایی عطا می کند که به دیگران ندهد و دانش آنها برتر از دانش همه ی اهل زمان های آنها است، چنانچه خدای عزوجل فرماید: «آیا کسی که رهبری کند شایسته پیروی است یا کسی که نیازمند هدایت است، چه شده؟ شما چگونه قضاوت می کنید؟» و «به هر که حکمت داده شد خیر بسیار داده شده و جز خردمندان یادآور آن نباشد.» و درباره ی طالوت فرماید: «به راستی خدا او را بر شما برگزید و افزونی در علم و جسم داد، خدا به هر که خواهد ملکش را بدهد، خدا واسع و دانا است.» و درباره ی پیغمبر خود فرموده: «کتاب و حکمت را بر تو فرو فرستاد و آنچه نمی دانستی تعلیمت داد و فضل خدا بر تو بزرگ است.» و درباره ی خاندانش که از آل ابراهیم هستند فرمود: «آیا حسد برند به مردم در آنچه خدا از فضل خود به آنها داده، محققاً عطا کردیم به آل ابراهیم کتاب و حکمت را و به آنها بزرگی دادیم. برخی بدان ایمان داشته و برخی نداشته، دوزخ آتشی افروخته به قدر کفایت دارد.»

به راستی چون خدا بنده ای را برای اصلاح کار بندگان خود انتخاب کند به او شرح صدر عطا کند و در دلش چشمه های حکمت و فرزانگی بجوشاند و دانش خود را از راه الهام به او بیاموزد که در پاسخ هیچ سؤال و پرسشی در نماند و از حق و حقیقت سرگردان نشود، زیرا از طرف خداوند معصوم است و مشمول کمک و تأیید او است، از خطا و لغزش و برخورد ناصواب در امان است، خدا او را بدین صفات

اختصاص داده تا حجت بالغه بر هر کدام از خلقش باشد که او را درک کند، اینها فضل الهی است که به هر که خواهد عطا کند و خدا صاحب فضل و بزرگی است، آیا بشر قادر است که چنین امامی انتخاب کند یا منتخب آنها داری چنین صفاتی بوده که آن را پیش انداخته اند؟ قسم به خانه ی خدا که به حق تعدی کردند و قرآن را پشت سر انداختند، مثل اینکه علم ندارند، و حال آنکه هدایت و شفا در کتاب خدا است. پس بدان پشت کردند و پیروی هوای نفس خود شدند و خدا آنها را مورد نکوهش قرار داد و بدبخت ساخت و فرمود: «کیست گمراه تر از آنکه از هوای نفسش بدون هدایتی از جانب خدا پیروی کرد قطعا خدا مردم ستمکار را هدایت نمی کند.» و فرموده است: «پس مرگ بر آنان! و اعمالشان نابود باد!» و همچنین فرموده است: «خشم بزرگی در نزد خدا و مؤمنین بوجود آورد این چنین خدا بر دل هر متکبر جباری مهر می زند.» و صلی الله علی محمد و آله و سلم تسلیماً کثیراً.

معرفت امام بالنورانیه در گفتار امیرالمؤمنین(ع)

روی عن محمد بن صدقه أنه قال: سأل أبوذر الغفاری سلمان الفارسی رضی الله عنهما یا أبا عبدالله ما معرفه الامام أمیرالمؤمنین علیه السلام بالنورانیه؟ قال: یا جندب فامض بنا حتی نسأله عن ذلک، قال: فأتیناه فلم نجده. قال: فانتظرناه حتی جاء قال صلوات الله علیه: ما جاء بکما؟ قالا جئناک یا أمیر المؤمنین نسألک عن معرفتک بالنورانیه قال صلوات الله علیه:

مرحبا بکما من ولیین متعاهدین لدینه لستما بمقصرین، لعمری أن ذلک الواجب علی کل مؤمن ومؤمنه، ثم قال صلوات الله علیه: یا سلمان ویا جندب قالا: لبیک یا أمیر المؤمنین، قال علیه السلام : إنه لا یستکمل

أحد الايمان حتى يعرفنى كنه معرفتى بالنورانيه فإذا عرفنى بهذه المعرفه فقد امتحن الله قلبه للايمان وشرح صدره للاسلام وصار عارفا مستبصرا، ومن قصر عن معرفه ذلک فهو شاک ومرتاب، يا سلمان ويا جندب قالا: لبيک يا أمير المؤمنين، قال عليه السلام : معرفتى بالنورانيه معرفه الله عز وجل ومعرفه الله عز وجل معرفتى بالنورانيه وهو الدين الخالص الذى قال الله تعالى: «وما أمروا إلا ليعبدوا الله مخلصين له حنفاء ويقيموا الصلاه ويؤتوا الزكاه وذلک دين القيمه». يقول: ما أمروا إلا بنبوه محمد صلى الله عليه و آله وسلم وهو الدين الحنيفيه المحمديه السمحه، وقوله: «يُقيمُونَ الصّلاه» فمن أقام ولايتى فقد أقام الصلاه وإقامه ولايتى صعب مستصعب لا يحتمله إلا ملک مقرب أو نبى مرسل أو عبد مؤمن امتحن الله قلبه للايمان. فالملک إذا لم يكن مقربا لم يحتمله، والنبى إذا لم يکن مرسلا لم يحتمله والمؤمن إذا لم يكن ممتحنا لم يحتمله، قلت: يا أمير المؤمنين من المؤمن وما نهايته وما حده حتى أعرفه؟ قال عليه السلام : يا ابا عبدالله قلت: لبيک يا أخا رسول الله، قال: المؤمن الممتحن هو الذى لا يرد من أمرنا إليه بشئ إلا شرح صدره لقبوله ولم يشک ولم يرتب. اعلم يا اباذر أنا عبد الله عز وجل وخليفته على عباده لا تجعلونا أربابا وقولوا فى فضلنا ما شئتم فإنكم لا تبلغون كنه ما فينا ولا نهايته، فان الله عزوجل قد أعطانا أكبر وأعظم مما يصفه واصفيكم أو يخطر على قلب أحدكم فإذا عرفتمونا هكذا فأنتم المؤمنون. قال سلمان: قلت: يا أخا رسول الله ومن أقام الصلاه أقام ولايتک؟ قال: نعم! يا سلمان تصديق ذلک قوله تعالى فى الكتاب العزيز: {وَاسْتَعينُوا بالصّبر وَالصّلاهِ وَإنّها لَكَبيرَهٌ إلّا عَلَى الخاشِعينَ} فالصبر رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم والصلاه إقامه ولايتى، فمنها قال الله تعالى: {وإنها لكبيره} ولم يقل: وإنهما لكبيره لان

الولایه کبیره حملها إلا علی الخاشعین، والخاشعون هم الشیعه المستبصرون، وذلک لان أهل الأقاویل من المرجئه والقدریه والخوارج وغیرهم من الناصبیه یقرون لمحمد صلی الله علیه و آله وسلم لیس بینهم خلاف وهم مختلفون فی ولایتی منکرون لذلک جاحدون بها إلا القلیل. وهم الذین وصفهم الله فی کتابه العزیز فقال: {إِنّها لَکَبیَرهٌ إلّا عَلی الخاشِعِینَ} وقال الله تعالی فی موضع آخر فی کتابه العزیز فی نبوه محمد صلی الله علیه و آله وسلم وفی ولایتی فقال عز وجل: {وَبِئْرٍ مُعَطَّلَهٍ وَقَصْرٍ مَشیدٍ} فالقصر محمد والبئر المعطله ولایتی عطلوها وجحدوها، ومن لم یقر بولایتی لم ینفعه الاقرار بنبوه محمد صلی الله علیه و آله وسلم ألا إنهما مقرونان. وذلک أن النبی صلی الله علیه و آله وسلم نبی مرسل وهو إمام الخلق، وعلی من بعده إمام الخلق ووصی محمد صلی الله علیه و آله وسلم ، کما قال له النبی صلی الله علیه و آله وسلم : «أنت منی بمنزله هارون من موسی إلا أنه لا نبی بعدی» وأولنا محمد وأوسطنا محمد وآخرنا محمد،فمن استکمل معرفتی فهو علی الدین القیم کما قال الله تعالی: «وذلک دین القیمه» وسأُبین ذلک بعون الله وتوفیقه. یا سلمان ویا جندب! قالا: لبیک یا أمیر المؤمنین صلوات الله علیک! قال: کنت أنا ومحمد نورا واحدا من نور الله عز وجل، فأمر الله تبارک وتعالی ذلک النور أن یشق فقال للنصف: کن محمدا وقال للنصف: کن علیا، فمنها قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم : «علی منی وأنا من علی ولا یؤدی عنی إلا علی» وقد وجه أبابکر ببراءه إلی مکه فنزل جبرئیل علیه السلام فقال: یا محمد! قال: لبیک، قال: ان الله یأمرک أن تؤدیها أنت أو رجل عنک، فوجهنی فی استرداد أبی بکر فرددته فوجد فی نفسه وقال: یا رسول الله! أنزل فی القرآن؟ قال: لا ولکن لا یؤدی إلا أنا أو علی. یا سلمان ویا جندب! قالا: لبیک یا أخا رسول الله! قال علیه السلام : من لا یصلح لحمل صحیفه یؤدیها عن رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم کیف یصلح للامامه؟ یا سلمان ویا جندب! فأنا

ورسول الله صلى الله عليه و آله وسلم كنا نوراواحدا صار رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم محمد المصطفى، وصرت أنا وصيه المرتضى، وصار محمد الناطق، وصرت أنا الصامت، وإنه لابد فى كل عصر من الاعصار أن يكون فيه ناطق وصامت، يا سلمان! صار محمد المنذر وصرت أنا الهادى، وذلک قوله عزوجل: «إنما أنت منذر ولكل قوم هاد» فرسول الله صلى الله عليه و آله وسلم المنذر وأنا الهادى «الله يعلم ما تحمل كل أنثى وما تغيض الأرحام وما تزداد وكل شئ عنده بمقدار عالم الغيب والشهاده الكبير المتعال سواء منكم من أسر القول ومن جهر به و من هو مستخف بالليل وسارب بالنهار له معقبات من بين يديه ومن خلفه يحفظونه من أمر الله». قال: فضرب عليه السلام بيده على الأخرى وقال: صار محمد صاحب الجمع وصرت أنا صاحب النشر، وصار محمد صاحب الجنه وصرت أنا صاحب النار، أقول لها: خذى هذا وذرى هذا، وصار محمد صلى الله عليه و آله وسلم صاحب الرجفه وصرت أنا صاحب الهده وأنا صاحب اللوح المحفوظ ألهمنى الله عزوجل علم ما فيه. نعم! يا سلمان ويا جندب!

وصار محمد يس والقرآن الحكيم، وصار محمد ن والقلم، وصار محمد طه ما أنزلنا عليک القرآن لتشقى، وصار محمد صاحب الدلالات، وصرت أنا صاحب المعجزات والآيات، وصار محمد خاتم النبيين وصرت أنا خاتم الوصيين، وأنا الصراط المستقيم وأنا النبأ العظيم الذى هم فيه مختلفون ولا أحد اختلف إلا فى ولايتى، وصار محمد صاحب الدعوه وصرت أنا صاحب السيف، وصار محمد نبيا مرسلا وصرت أنا صاحب أمر النبى صلى الله عليه و آله وسلم قال الله عزوجل: «يلقى الروح من أمره على من يشاء من عباده» وهو روح الله لا يعطيه ولا يلقى هذا الروح إلا على ملک مقرب أو نبى مرسل أو وصى منتجب، فمن أعطاه الله هذا الروح فقد أبانه من الناس وفوض إليه القدره وأحيى الموتى وعلم بما كان وما يكون وسار

من المشرق إلى المغرب ومن المغرب إلى المشرق فی لحظه عین، وعلم ما فی الضمائر والقلوب وعلم ما فی السماوات والأرض. یا سلمان ویا جندب ! وصارمحمد الذکر الذی قال الله عزوجل: «قد أنزل الله إلیکم ذکرا رسولا یتلو علیکم آیات الله» إنی أعطیت علم المنایا والبلایا وفصل الخطاب، واستودعت علم القرآن وما هو کائن إلی یوم القیامه، ومحمد صلی الله علیه و آله وسلم أقام الحجه حجه للناس، وصرت أنا حجه الله عزوجل، جعل الله لی ما لم یجعل لاحد من الأولین والآخرین لا لنبی مرسل ولا لملک مقرب. یا سلمان ویا جندب ! قالا: لبیک یا أمیر المؤمنین ! قال علیه السلام : أنا الذی حملت نوحا فی السفینه بأمر ربی، وأنا الذی أخرجت یونس من بطن الحوت باذن ربی وأنا الذی جاوزت بموسی بن عمران البحر بأمر ربی، وأنا الذی أخرجت إبراهیم من النار باذن ربی، وأنا الذی أجریت أنهارها وفجرت عیونها وغرست أشجارها باذن ربی. وأنا عذاب یوم الظله، وأنا المنادی من مکان قریب قد سمعه الثقلان: الجن والانس وفهمه قوم. إنی لاسمع کل قوم الجبارین والمنافقین بلغاتهم وأنا الخضر عالم موسی وأنا معلم سلیمان بن داود وأنا ذو القرنین وأنا قدره الله عزوجل. یا سلمان ویا جندب ! أنا محمد ومحمد أنا وأنا من محمد ومحمد منی، قال الله تعالی: «مرج البحرین یلتقیان بینهما برزخ لا یبغیان». یا سلمان ویا جندب قالا: لبیک یا أمیرالمؤمنین، قال: إن میتنا لم یمت وغائبنا لم یغب وإن قتلانا لن یقتلوا. یا سلمان ویا جندب ! قالا: لبیک صلوات الله علیک ! قال علیه السلام : أنا أمیر کل مؤمن ومؤمنه ممن مضی وممن بقی، وأیدت بروح العظمه، وإنما أنا عبد من عبید الله لا تسمونا أربابا وقولوا فی فضلنا ما شئتم فإنکم لن تبلغوا من فضلنا کنه ما جعله الله لنا، ولا معشار العشر. لِأنا آیات الله ودلائله، وحجج الله وخلفاؤه

وامناؤه وأئمته، ووجه الله وعين الله ولسان الله، بنا يعذب الله عباده وبنا يثيب ومن بين خلقه طهرنا واختارنا واصطفانا، ولو قال قائل: لم وكيف وفيم؟ لكفر وأشرک، لأنه لا يسأل عما يفعل وهم يسألون. يا سلمان ويا جندب ! قالا: لبيک ياأمير المؤمنين صلوات الله عليک ! قال عليه السلام : من آمن بما قلت وصدق بما بينت وفسرت وشرحت وأوضحت ونورت وبرهنت فهو مؤمن ممتحن امتحن الله قلبه للايمان وشرح صدره للاسلام وهو عارف مستبصر قد انتهى وبلغ وكمل، ومن شک وعند وجحد ووقف وتحير وارتاب فهو مقصر وناصب. يا سلمان ويا جندب ! قالا: لبيک يا أمير المؤمنين صلوات الله عليک ! قال عليه السلام : أنا أحيى وأميت باذن ربى، أنا أنبئکم بما تأكلون وما تدخرون فى بيوتكم باذن ربى، وأنا عالم بضمائر قلوبكم والأئمه من أولادى عليهم السلام يعلمون ويفعلون هذا إذا أحبوا وأرادوا لِأنا كلنا واحد، أولنا محمد وآخرنا محمد وأوسطنا محمد وكلنا محمد فلا تفرقوا بيننا، ونحن إذا شئنا شاء الله وإذا كرهنا كره الله، الويل كل الويل لمن أنكر فضلنا وخصوصيتنا، وما أعطانا الله ربنا لان من أنكر شيئا مما أعطانا الله فقد أنكر قدره الله عز وجل ومشيته فينا. يا سلمان ويا جندب ! قالا:

لبيک يا أمير المؤمنين صلوات الله عليک ! قال عليه السلام : لقد أعطانا الله ربنا ما هو أجل وأعظم وأعلى وأكبر من هذا كله قلنا: يا أميرالمؤمنين ! ما الذى أعطاكم ما هو أعظم وأجل من هذا كله؟ قال: قد أعطانا ربنا عز وجل علمنا للاسم الأعظم الذى لو شئنا خرقت السماوات والأرض والجنه والنار ونعرج به إلى السماء ونهبط به الأرض ونغرب ونشرق وننتهى به إلى العرش فنجلس عليه بين يدى الله عزوجل ويطيعنا كل شئ حتى السماوات والأرض والشمس والقمر والنجوم والجبال والشجر والدواب والبحار والجنه والنار، أعطانا الله

ذلک کله بالاسم الأعظم الذی علمنا وخصنا به، ومع هذا کله نأکل ونشرب ونمشی فی الأسواق ونعمل هذه الأشیاء بأمر ربنا ونحن عباد الله المکرمون الذین لا یسبقونه بالقول وهم بأمره یعملون. وجعلنا معصومین مطهرین وفضلنا علی کثیر من عباده المؤمنین، فنحن نقول: الحمد لله الذی هدانا لهذا وماکنا لنهتدی لولا أن هدانا الله وحقت کلمه العذاب علی الکافرین، أعنی الجاحدین بکل ما أعطانا الله من الفضل والاحسان، یا سلمان ویا جندب! فهذا معرفتی بالنورانیه فتمسک بها راشدا فإنه لا یبلغ أحد من شیعتنا حد الاستبصار حتی یعرفنی بالنورانیه فإذا عرفنی بها کان مستبصرا بالغا کاملا قد خاض بحرا من العلم، وارتقی درجه من الفضل، واطلع علی سر من سر الله، ومکنون خزائنه.(1)

از محمد فرزند صدقه نقل شده که می گوید: ابوذر به سلمان گفت: شناختن علی، امیرالمؤمنین علیه السلام ، با نورانیت چیست و چگونه است؟ فرمود: ای جندب (نام ابوذر است)! با هم به حضور خود حضرت علی علیه السلام برویم تا از این مطلب بپرسیم، می گوید: با هم به حضور حضرت علی علیه السلام آمدیم ولی ایشان را ملاقات ننمودیم. زمانی انتظار کشیدیم تا حضرت تشریف آورده و فرمود: چه باعث شده که اینجا

بیایید؟ گفتند: ای امیرالمؤمنین! برای این به حضورتان شرفیاب شدیم تا بپرسیم شناختن شما با نورانیت چگونه است؟ حضرت فرمود: مرحبا به شما دو دوستی که مواظب دین خود هستید، و گناهکار نیستید، که به جان خودم سوگند! این گونه شناختن من بر همه ی مردان و زنان با ایمان لازم است.

1- بحارالأنوار، ج26، ص1 - 7.

بعد حضرت فرمود: ای سلمان و ای جندب! عرض کردند: لبیک ای امیرمؤمنان! فرمود: به راستی هیچ کس ایمانش کامل نمی شود جز آنکه حقیقت معرفت مرا به نورانیت بشناسد، و اگر با این معرفت مرا شناخت حقیقتاً خدا دل او را با ایمان آزمایش کرده و سینه ی او را برای اسلام وسعت داده است و صاحب معرفت و بصیرت گردیده است و هر کس از این گونه شناختن کوتاهی نماید او مردّد و شک کننده است.

ای سلمان و ای جندب! عرض کردند: لبیک ای امیرمؤمنان! حضرت فرمود: شناختن من با نورانیت، شناختن خدای عزوجل است و شناختن خدای عزوجل، شناختن من با

نورانیت است و او همان دین خالص است که خداوند تعالی فرموده است: {وَما اُمِرُوا إِلاّ لِیَعْبُدُوا اللهَ مُخْلِصینَ لَهُ الدِّینَ حُنَفاءَ وَیُقیمُوا الصَّلاةَ وَیُؤْتُوا الزَّکاةَ وَذلِکَ دینُ الْقَیِّمَهِ}؛ دستور داده نشده اند به جز اینکه خدا را پرستش کنند در حالی که دین را برای او خالص کرده باشند و موحد باشند و نماز را به پا دارند و زکات را بدهند و این دین استوار است.

حضرت می فرماید: یعنی دستور داده نشده اند جز به نبوت حضرت محمد صلی الله علیه و آله وسلم و او همان دین مستقیم محمدی وسهل و آسان است و اینکه خدا فرموده نماز را به پا دارند، پس هرکس ولایت مرا بر پا دارد، تحقیقا نماز را به پا داشته است و به پا داشتن ولایت من سخت و دشوار است و جز فرشته ی مقرب و یا پیامبر مرسل و یا مؤمنی که خدا دل او را با ایمان آزمایش کرده احدی قدرت تحمل به پا داشتن آن را ندارد؛ پس اگر فرشته مقرب نباشد نمی تواند آن را تحمل کند و پیامبر اگر مرسل نباشد قدرت تحمل آن را ندارد و مؤمن اگر امتحان نشده باشد، نمی تواند آن را تحمل کند.

سلمان گوید: عرض کردم: ای امیرمؤمنان! مؤمن کیست و نهایت و حد او چیست؟ بیان فرمائید تا او را بشناسم. فرمود: ای ابوعبدالله (کنیه ی سلمان بود)! گفتم: لبیک ای برادر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم ! فرمود: مؤمن آزمایش شده آن کسی است که از امر ما چیزی وارد نمی شود جز اینکه سینه و دل او برای پذیرش آن گشوده شده است و در آن شک و تردید پیدا نمی کند و بر نمی گردد.

ای ابوذر! بدان من بنده خدای عزوجل و خلیفه او بر بندگانش می باشم، ما را خدایان قرار ندهید، درباره ی فضیلت و برتری ما هر چه خواستید بگوئید، زیرا شما به حقیقت و پایان آن چه در ما هست نمی توانید برسید، یقینا خدای عزوجل بزرگ تر از آنچه را که مدح کننده ی شما می گوید و یا بر دل شما می گذرد به ما داده است، پس اگر شما ما را این گونه بشناسید شما مؤمن هستید.

سلمان می گوید: عرض کردم: ای برادر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم ! پس هر که نماز را به پا دارد ولایت شما را به پا داشته است؟

حضرت در پاسخ فرمود: آری ای سلمان! این مطلب را فرمایش خدای تعالی در کتاب عزیز تأیید می کند که: {وَاسْتَعینُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلاهِ وَإِنَّها لَکَبیرَهٌ إِلاّ عَلَی الْخاشِعینَ} یعنی از صبر و نماز یاری بخواهید یقینا آن بزرگ است مگر بر خاشعان.

پس صبر؛ پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم و نماز؛ به پا داشتن ولایت من است، از آن جهت خدای تعالی فرمود: «وانها لکبیره» و نفرمود: «وانهما لکبیره» و به عبارت دیگر خدا ضمیر را مفرد آورد و تثنیه نیاورد (چون ضمیر به ولایت فقط بر می گردد) زیرا ولایت است که حمل آن سنگین است جز بر خاشعان و خاشعان همان شیعیان بصیر و آگاهند. و این به آن خاطر است که سخن سرایان و نظر دهندگان بی پایه و اساس از مرجئه و قدریّه

و خوارج و غیر آنها از ناصبیان، به نبوت حضرت محمد صلی الله علیه و آله وسلم اعتراف می کنند و اقرار به او دارند و در میان آنان درباره ی پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم اختلافی نیست، ولی آنها درباره ی ولایت من اختلاف دارند به همین خاطر جز عده کمی آن را انکار می کنند وآن ها کسانی هستند که خدای تعالی در کتاب عزیز خودش آنها را چنین توصیف کرده است: {وَإِنَّها لَكَبيرَةٌ إِلّا عَلَى الْخاشِعينَ}(1)؛ «به پا داشتن ولایت سنگین است جز بر خاشعان».

و باز خدای تعالی در جای دیگر از کتاب عزیز خود درباره ی نبوت حضرت محمد صلی الله علیه و آله وسلم و ولایت من فرموده است: {وَبِئْرٍ مُعَطَّلَهٍ وَقَصْ-رٍ مَشيدٍ}(2). پس قصر مشید حضرت محمد صلی الله علیه و آله وسلم و بئر معطله، ولایت من است که او را معطل گذاشته و انکار کرده اند و هر که به ولایت من گردن ننهد و اقرار ننماید اقرار او به نبوت حضرت محمد صلی الله علیه و آله وسلم فائده ای ندارد مگر این که، این دو با هم قرین و در کنار هم باشند. به خاطر آنکه پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نبی مرسل و امام تمام خلق است، و علی هم پس از ایشان امام تمام خلق و وصی حضرت محمد صلی الله علیه و آله وسلم است همان گونه که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم به او فرموده است: تو نسبت به من به منزله ی هارون نسبت به

موسی هستی جز آنکه بعد از من پیامبری نیست و اول ما محمد و وسط ما محمد و آخر ما محمد است و هر که مرا کامل و دقیق بشناسد او بر همان دین محکم و استوار است که خدای تعالی فرموده است: {وَذلِکَ دينُ الْقَيِّمَهِ}(3). و این مطلب را با یاری خدا و توفیق او بیان می کنیم.

1- بقره / 45.
2- حج / 45.
3- بینه / 5.

ای سلمان و ای جندب! عرض کردند: لبیک یا امیرالمؤمنین! حضرت فرمود: حضرت محمد صلی الله علیه و آله وسلم و من یک نور بودیم از نور خدای عزوجل، خدای تعالی دستور داد: که این نور دو نیم گردد، این نور دو نیم گردید خدا به نیم آن فرمود: محمد باش! و به نیم دیگر فرمود: علی باش! و به همان سبب پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: علی از من و من از علی هستم، و از جانب من کسی دیْنم را به جز علی ادا نمی کند.

وقتی که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم سوره برائت را به وسیله ابوبکر به سوی مکه فرستاد، جبرئیل نازل شد و عرض کرد: ای محمد! فرمود: لبیک! جبرئیل عرض کرد: به راستی خدا به شما دستور داده که سوره ی برائت را خودت به مردم برسانی و ابلاغ کنی و یا مردی از تو این کار را انجام دهد، پس مرا برای بازگرداندن ابوبکر فرستاد و من رفتم و او را برگرداندم و او اندوهناک شده و گفت: ای پیامبر خدا! درباره ی من مطلبی در قرآن نازل شده است؟ پیامبر فرمودند: نه! و لیکن این آیات را جز من و علی کسی به مردم نمی رساند.

ای سلمان و ای جندب! عرض کردند: لبیک ای برادر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم ! حضرت فرمودند: کسی که شایسته نیست صحیفه را از جانب رسول خدا به مردم برساند چگونه ممکن است برای امامت شایسته باشد؟

ای سلمان و ای جندب! پس من و رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم یک نور بودیم، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم ، محمد مصطفی شد و من وصی پسندیده ی او گشتم، و حضرت محمد صلی الله علیه و آله وسلم ناطق گردید و من سکوت اختیار نمودم، و به راستی باید در هر زمانی از زمان ها یک ناطق و یک سکوت کننده ای باشد.

ص: 99

ای سلمان و ای جندب! محمد صلی الله علیه و آله وسلم انذارکننده و من هادی شدم و این فرمایش خدای تعالی است: {إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هادٍ}(1) یعنی جز این نیست که تو ترساننده ای و برای هر قومی راهنمایی است، پس پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم ترساننده و من راهنما هستم، و بعد حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام این آیه شریفه را تلاوت فرمودند: {اللهُ يَعْلَمُ ما تَحْمِلُ كُلُّ أُنْثى وَما تَغيضُ الأَرْحامُ وَما تَزْدادُ وَكُلُّ شَيْ ءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدارٍ* عالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهادَةِ الْكَبيرُ الْمُتَعالِ * سَواءٌ مِنْكُمْ مَنْ أَسَرَّ الْقَوْلَ وَمَنْ جَهَرَ بِهِ وَمَنْ هُوَ مُسْتَخْفٍ بِاللَّيْلِ وَسارِبٌ بِالنَّهارِ * لَهُ مُعَقِّباتٌ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللّه }(2). خدای می داند آنچه را که یک ماده حمل می کند و نیز از آنچه رحم ها کم می کنند (و پیش از موعد مقرر به دنیا می آورند) و آنچه اضافه می کنند (و بعد از موقع به دنیا می آورند) و هر چیزی نزد او به اندازه مشخصی است، او دانا به پنهان و آشکار، بزرگوار و برتر است، یکسان است از شما هر که سخنی را پنهان کند و هرکه آشکار نماید و هر که پنهانی در شب حرکت کند یا در روشنایی روز، برای او فرشته هایی است از پیش روی او و از پشت سر او که او را از امر خدا نگه می دارند.

راوی می گوید: حضرت یکی از دست هایش را به دیگری زد و فرمود: حضرت محمد صلی الله علیه و آله وسلم صاحب جمع و من صاحب نشر گردیدم و حضرت محمد صلی الله علیه و آله وسلم صاحب بهشت و من صاحب آتش شدم که به او می گویم: این یکی را بگیر و آن یکی را ترک کن! و حضرت محمد صلی الله علیه و آله وسلم صاحب لرزاندن

1- رعد / 7.
2- رعد / 8 - 10.

و جنباندن و من صاحب ویران کردن و از میان بردن شدیم[(1)] و من صاحب لوح محفوظم که هر چه در او هست خدای تعالی به من الهام نموده است.

ای سلمان و ای جندب! حضرت محمد صلی الله علیه و آله وسلم (یس والقرآن الحکیم و ن والقلم وطه ما انزلنا علیک القرآن لتشقی) گردید و حضرت محمد صلی الله علیه و آله وسلم صاحب دلیل ها و براهین شد و من صاحب معجزات و نشانه ها شدم و حضرت محمد صلی الله علیه و آله وسلم خاتم پیامبران شده و من خاتم اوصیاء شدم و من صراط مستقیم و راه راستم و من آن نبأ عظیمی هستم که در او اختلاف می کنند و احدی جز درباره ی خلافت من اختلاف نکرده است، حضرت محمد صلی الله علیه و آله وسلم صاحب دعوت گشت و من صاحب شمشیر شدم، حضرت محمد صلی الله علیه و آله وسلم پیامبر مرسل شد و من صاحب امر و فرمان او شدم و خدای عزوجل می فرماید: {یُلْقِی الرُّوحَ مِنْ أمْرِهِ عَلی مَنْ یَشاءُ مِنْ عِبادِهِ}[(2)] یعنی روح را از امر خود به هر که می خواهد از بندگان خویش القاء می کند.

و آن روح خدائی است که جز به فرشته مقرّب و یا پیامبر مرسل و یا وصی برگزیده او آن را القاء نمی کند و نمی دهد، پس هر که خدا این روح را به او بدهد به راستی او را از مردم جدا کرده و به او قدرت داده است و مرده ها را زنده کرده و علم به آنچه بوده و آنچه خواهد بود را به او داده است و در مدت چشم به هم زدن از مشرق تا مغرب و از مغرب تا مشرق می گردد و آنچه در نهاد و دل ها و در آسمان ها و زمین است را می داند.

ای سلمان و ای جندب! حضرت محمد صلی الله علیه و آله وسلم آن ذکری گردید که خدای

1- شاید منظور امیرالمؤمنین علیه السلام این باشد که من با کمک رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم از بین برنده انحرافات و بت ها و... بودیم. (محقق)
2- غافر / 15.

عزوجل فرموده است: {قَدْ أنْزَلَ اللهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا * رَسُولاً يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آياتِ اللهِ}؛ خدا به سوی شما ذکری فرستاده، پیامبری که بر شما آیات خدا را می خواند. قطعا به من علم مرگ ها و بلاها و آنچه میان حق و باطل را جدا می کند، داده اند و علم قرآن و آنچه تا روز قیامت شدنی است در من به ودیعه گذارده شده است.

حضرت محمد صلی الله علیه و آله وسلم حجت را اقامه کرده تا دلیل محکمی برای مردم باشد، و من همان حجت خدای عزوجل شدم، خدای عزوجل برای من چیزی قرار داده که برای احدی از گذشتگان و آیندگان نه برای پیامبر مرسل و نه برای ملک مقرب قرار نداده است.

ای سلمان و ای جندب! عرض کردند: لبیک یا امیرالمؤمنین! حضرت فرمود: من همانم که با دستور پروردگارم نوح را در کشتی حمل کردم، من همانم که با اذن خدای خویش یونس را از شکم ماهی نجات دادم، و من بودم که با اذن پروردگارم حضرت موسی بن عمران را از دریا گذراندم، من همانم که با اذن پروردگارم حضرت ابراهیم را از آتش رهایی داده و بیرون آوردم، من کسی هستم که با اذن خدا نهرهای خدا را جاری کردم و چشمه های او را جوشاندم و درختان او را کاشتم، من عذاب روز تاریکی هستم، من آن منادی از جای نزدیک هستم که انس و جن او را شنیده و عده ای آن را فهمیده اند، قطعا من به هر گروهی از ستمگران و منافقان با لغت ها و زبان های خودشان می شنوانم، من خضر، معلم موسی ام، من معلم سلیمان بن داودم، من ذوالقرنینم و من قدرت خدای عزوجلم.

ای سلمان و ای جندب! من محمدم و محمد من است و من از محمدم

و محمد از من است، خدای عزوجل فرموده است: {مَرَجَ الْبَحْرَیْنِ یَلْتَقِیانِ * بَیْنَهُما بَرْزَخٌ لایَبْغِیانِ }(1) یعنی: خدا دو دریا را در کنار هم قرار داد در حالی که با هم تماس دارند، میان آن دو دریا مانعی است که یکی بر دیگری غلبه نمی کند. (یعنی: شیرینی یکی شوری دیگری را نمی برد و شوری یکی هم شیرینی آن دیگری را از بین نمی برد.)

ای سلمان و ای جندب! عرض کردند: لبیک یا امیرمؤمنین! فرمود: به راستی مرده ی ما نمرده و غائب ما غائب نشده و کشته شدگان ما کشته نشده اند.

ای سلمان و ای جندب! عرض کردند: لبیک صلوات خدا بر تو باد! فرمود: من امیر هر مرد با ایمان و زن با ایمان از گذشتگان و آیندگان هستم و با روح بزرگی و عظمت تأیید شده ام و جز این نیست که من بنده ای از بنده های خدا هستم، ما را خدا و پروردگار نخوانید و در فضیلت ما هر چه خواستید بگویید، زیرا عظمت و فضیلتی که خدا برای ما قرار داده هرگز نمی توانید به کنه آن برسید، به خاطر آن که ما آیات خدا و راهنمایان او و حجت ها و خلیفه های او هستیم و ما امین های خدا و پیشوایان او می باشیم، ما وجه خدا و چشم و زبان اوئیم. به سبب ما خدا بنده هایش را عذاب می کند و به جهت ما اجر و ثواب می دهد و ما را از میان خلقش پاک کرده و اختیار نموده و برگزیده است و اگر کسی بگوید: چرا و چگونه؟ در این باره کافر شده و مشرک گردیده است، زیرا خدا از آنچه می کند مورد سؤال و پرسش واقع نمی گردد و آنها مورد سؤال واقع می شوند.

ای سلمان و ای جندب! عرض کردند: لبیک ای امیرمؤمنان صلوات خدا بر شما باد! فرمود: هر کسی به گفته ی من ایمان بیاورد و آنچه را که من

1- رحمن / 19 و 20.

بیان کرده و تفسیر نموده و شرح داده و روشن ساخته و آشکار نموده و برهان آورده ام، تصدیق کرده و باور نماید؛ او مؤمن امتحان شده ای است که خدا دل او را برای ایمان آزمایش کرده و سینه ی او را برای اسلام باز کرده است و او عارف و دارای بصیرت است و به آخرین مرتبه ی (ایمان) رسیده و کامل شده است و هر کسی که در گفته ی من شک نموده و عناد ورزد و انکار کرده و توقف نماید و حیران مانده و تردید نماید، او تقصیر کار و ناصبی است.

ای سلمان و ای جندب! عرض کردند: لبیک ای امیرمؤمنان صلوات خدا بر شما باد!

حضرت فرمود: من با اذن پروردگار خویش زنده می کنم و می میرانم و با اذن خدایم از آنچه شما می خورید و آنچه در خانه های خویش ذخیره می کنید خبر می دهم، من رازهای نهفته ی دلتان را می دانم و ائمه از فرزندان من هم اگر بخواهند و اراده نمایند اینها را می دانند و انجام می دهند، زیرا همه ی ما یکی هستیم، اول ما محمد و وسط ما محمد و آخر ما محمد و همه ی ما محمدیم، پس در میان ما تفرقه میندازید و ما اگر بخواهیم خدا می خواهد و اگر نپسندیم خدا نپسندیده است. پس وای تمام وای ها و سرزنش ها برای کسی که فضیلت و امتیاز و خصوصیت ما و آنچه خدا به ما عطا کرده را انکار نماید، زیرا کسی که چیزی از آن چه خدا به ما داده انکار نموده و باور نکند، پس تحقیقا قدرت خدای تعالی و مشیت و خواست او را درباره ما انکار کرده است.

ای سلمان و ای جندب! عرض کردند: لبیک ای امیرمؤمنان صلوات خدا بر شما باد! حضرت فرمود: تحقیقا آن چه بالاتر و

بزرگ تر و بلندتر از همه ی این ها است خدا به ما داده است. عرض کردیم: ای امیرمؤمنان! آن چیزی که از همه ی این ها بزرگ تر و بالاتر و ارزشمندتر است چیست؟

حضرت فرمود: خدای توانا و با عظمت اسم اعظم را به ما یاد داده است که اگر بخواهیم آسمان ها و زمین و بهشت و دوزخ را بشکافیم و به این وسیله به آسمان ها رفته و به زمین بیاییم، و به مغرب زمین رفته و به مشرق زمین بیاییم انجام می دهیم و به سبب آن به عرش الهی رفته و روی آن در پیشگاه با عظمت خدا می نشینیم(1) و هر چیزی حتی آسمان ها و زمین و خورشید و ماه و ستاره ها و کوه ها و درخت ها و تمامی جنبده ها و دریاها و بهشت و دوزخ از ما اطاعت می کنند. خدای تعالی همه ی این قدرت هارا به واسطه ی اسم اعظمی که به ما تعلیم کرده و ما را به آن اختصاص داده، عطا فرموده است و با همه ی این قدرت ها، می خوریم و می نوشیم، در بازارها راه می رویم و این کارها را با دستور پروردگارمان انجام می دهیم و ما بنده های گرامی او هستیم، بنده هایی که به امر او پیشی نمی گیرند و به دستور او عمل می کنند.

خدا ما را معصوم و پاک و مطهر قرار داده است و بر بنده های مؤمن خویش فضیلت و برتری داده است، پس ما می گوییم: {الْحَمْدُ لِلهِ الَّذی هَدانا لِهذا وَما کُنّا لِنَهْتَدِیَ لَوْ لا أنْ هَدانَا اللهُ}(2) و {حَقَّتْ کَلِمَهُ الْعَذابِ عَلَی الْکافِرینَ}.(3)

یعنی: سپاس و شکر و ستایش مخصوص خدایی است که ما را به این امر هدایت فرموده است، و اگر او ما را هدایت نمی کرد هدایت

ص: 105

1- همه متوجه هستیم که خدای تعالی در همه جا وجود دارد و حاضر و ناظر است و جای خاصی ندارد و اینکه حضرت امیر صلوات الله علیه این مطلب را می فرمایند به این معناست که می توانیم به عرش که نشان دهنده عظمت قدرت و خلقت الهی در بعد ملکی است و هرکسی نمی تواند به آن راه یابد، وارد شویم. (محقق)
2- اعراف / 43.
3- زمر / 71.

نمی شدیم و کلمه ی عذاب بر کافران ثابت شده است، یعنی کسانی که تمام آنچه خدا از فضل و احسان به ما عطاکرده است را انکار می کنند.

ای سلمان و ای جندب! این شناختن من با نورانیت است پس به آن تمسک کنید تا رشد پیدا کنید زیرا کسی از شیعیان ما به حد بصیرت و بینایی واقعی نمی رسد تا اینکه مرا با نورانیت بشناسد و اگر مرا با نورانیت بشناسد بصیر و بینای واقعی شده و بصیرت یافته و کامل گردیده است، و به دریایی از علم و دانش فرو رفته است و به درجه ای از فضیلت بالا رفته و به سری از اسرار الهی و به علم پنهانی خزینه های خدا آگاه گردیده است.

این صفات و اوصاف، منحصر به امام معصوم علیهم السلام می باشد، همان گونه که امیرالمؤمنین و امام العارفین علی علیه السلام می فرماید:

نحن وجه الله الاعظم.

(ما خاندان) وجه اعظم الهی هستیم.(1)

پس اگر خدای تعالی در کلامش، قرآن، تجلی نموده است، چنان که امام صادق علیه السلام فرموده اند:

{لَقَد تَجَلّی الله لِخَلْقِهِ فی کَلامِهِ ولکِنَّهُم لایبصرون }.

تحقیقاً خدا در کلام خود برای خلقش تجلی کرده است ولی مردم نمی بینند و بصیرت ندارند.(2)

می گوییم امام معصوم نیز در همان مرتبه عبودیت، کار خدای تعالی را انجام

1- مناهج انوار المعرفهْ، ص 357.
2- بحارالانوار، ج 9، ص 107.

می دهد یعنی همان کاری را می کند که خدا می خواهد. زیرا معنی خلافت الهی این است که خلیفه باید مستجمع جمیع صفات و کمالات الهی باشد(1) تا به او بگوییم؛ خلیفه الله و حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم و این ذوات مقدسه و فاطمه سلام الله علیها ، آینه تمام نمای صفات الهی هستند به همین جهت است که فرموده اند:

نحن اسمائه الحسنی.(2)

ما اسماء و نام های نیکوی خداییم.

لذا معرفت امام نیز معرفت خدای تعالی می باشد، همان گونه که امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

من عرفنی بالنّورانیّه فقد عرف الله ومن عرف الله فقد عرفنی بالنورانیه.

کسی که مرا به نورانیت بشناسد خدا را شناخته و کسی که خدا را بشناسد مرا به نورانیت شناخته است.(3)

حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام به اباصلت می فرمایند:

وجه خدای تعالی انبیاء و رسولان و حجت های خدا صلوات الله علیهم هستند که افراد به وسیله ی آنها به خدای عزوجل و دین و معرفت او متوجه می شوند.(4)

1- البته باید توجه داشته باشیم که ائمه علیهم السلام ، با اینکه جانشین خدای تعالی در عالم خلقت هستند، ولی در عین حال مخلوق خدای تعالی بوده و نسبت به خدای نامحدود، محدود می باشند. بنابراین تمام صفات و کمالات الهی را در حد خود دارا می باشند. (محقق)
2- اصول کافی، ج 1، ص 196.
3- علی فوج الفائزین، ص206.
4- التوحید، ص 118.

و امام سجاد علیه السلام می فرمایند:

نحن الوجه الّذی یؤتی الله منه.(1)

ما همان وجهی هستیم که از همان وجه خدای تعالی تجلی می نماید.

و آن ذوات مقدسه محل ظهور اراده الهی هستند، به این جهت است که خدای تعالی می فرماید:

{وما رَمَیْتَ اذْ رَمَیْتَ وَلکِنّ اللهَ رَمَی }.(2)

هنگامی که تیر انداختی تو تیر نینداختی بلکه خدا تیر انداخت.

وقتی انسان کاملاً پاک گردید و به کمال رسید و به مرحله توحید نائل گشت؛ متوجه حقیقت کلام پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم می شود که می فرمایند:

من احب علیاً فقد احبنی ومن احبنی فقد احب الله ومن ابغض علیاً فقد ابغضی ومن ابغضی فقد ابغض الله.(3)

و هرگونه محبت و دشمنی با محمد و آل طاهرینش علیهم السلام محبت و دشمنی با خدا است زیرا وقتی امام، مظهر اتمّ صفات الهی می باشد، آزار و اذیت او، آزار و اذیت خداست. در چنین موقعیتی است که به فرموده حضرت امام

هادی علیه السلام در زیارت جامعه کبیره که «من اطاعکم فقد اطاع الله» آن کسی که شما اهل بیت را اطاعت کند خدا را اطاعت و پیروی کرده است. «ومن احبکم فقد احب الله» آن کسی که شما را دوست بدارد خداوند را دوست داشته است. «ومن عرفکم فقد

ص: 108

1- البرهان، ج4، ص266.
2- انفال / 17.
3- صواعق المحرقهْ، ص 123.

عرف الله؛ آن کسی که شما را شناخت خدا را شناخته است». این شأن و مقام ائمه معصومین علیهم السلام است که اطاعت و محبت و معرفتشان، اطاعت و محبت و معرفت حق تعالی می شود و نیز امام صادق علیه السلام می فرمایند:

اِنّ الله جَعَلَ ولایتنا اهل البیت قُطب القرآن، وقُطبَ جَمیع الکُتُب، علیها یَسْتَدیرُ مُحکَم القرآنِ وبِها یوهب الکُتُب ویَسْتَبین الایمان.

خدا ولایت ما اهل بیت را قطب قرآن و قطب همه کتب آسمانی قرار داد و محکمات قرآن بر ولایت ما دور می زند و به سبب ولایت ما کتاب ها عطا می شود و ایمان روشن می گردد.(1)

بنابراین مؤثر و مثمر ثمر بودن تمام اعمال با ولایت است؛ چون فیض خدای تعالی از طریق امیرالمؤمنین و ائمه معصومین علیهم السلام افاضه می گردد. آنان که از ولایت معصومین علیهم السلام منحرف شوند یا دیگران را بر اهل بیت ترجیح بدهند، در حقیقت از راه خدا جدا شده اند و در گمراهی و ضلالت افتاده اند. روی همین جهت است که رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند:

هر کسی به امیرالمؤمنین علیه السلام توجه و توسل کند نجات یابد و هر کسی از او منحرف شود سرنگون گردد.(2)

حضرت امام باقر علیه السلام می فرمایند:

نحن الاسماء الحسنی التی لایقبل الله من العباد عملا إلا بمعرفتنا ونحن والله الکلمات التی تلقاها آدم من ربه فتاب علیه.(3)

1- بحارالانوار، ج 89، ص 27.
2- شواهد التنزیل، ج2، ص 242.
3- بحارالانوار، ج25، ص5.

ما اسامی نیکویی هستیم که خدای تعالی از بندگانش هیچ عملی را جز با معرفت ما قبول نمی کند و به خدا قسم ! ما کلماتی هستیم که آدم آنها را از پروردگارش آموخت تا توبه اش را پذیرفت.

و حضرت علی علیه السلام می فرمایند:

نحن الاسماء الحسنی التی اذا سئل الله عزوجل بها أجاب.(1)

ما آن اسامی نیکویی هستیم که هنگامی که خدای عزوجل با آنها خوانده شود اجابت می شود.

همچنین می فرمایند:

انا اُحیی واُمیت باذن ربّی.

یعنی من به اذن پروردگارم زنده می کنم و می میرانم.(2)

بر این اساس تنها با شناخت و اطاعت اهل بیت از صفات و حالات حیوانی بیرون می آییم و به کمال انسانی که همان حیات طیبه بدون هرگونه شرک است دست می یابیم.

حضرت امام باقر علیه السلام می فرمایند:

ولایتنا ولایه الله.(3)

ولایت ما ولایت خدا است.

تردیدی نیست که اعتقاد شیعیان دوازده امامی بر این است که امام علیه السلام جانشین و قائم مقام پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در تمام شئونات کمالی و جلالی و جمالی است،

1- بحارالانوار، ج 27، ص 38.
2- مناهج انوار المعرفه.
3- بحارالانوار، ج2، ص 281؛ اصول کافی، ج2، ص 429.

زیرا اگر صفات نبی صلی الله علیه و آله وسلم در وجود او نباشد نمی توانیم بگوییم او جانشین و خلیفه رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم است زیرا غرض از بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و نازل شدن کتاب، به کمال رساندن انسان هاست و همان طور که لازم است پیامبر و رسول در همه صفات افضل و کامل از تمام مردم باشد و اگر اینطور نباشد نمی تواند انسان ها را به کمال انسانی شان ترقی دهد، امام نیز باید اینگونه باشد و افضل و اکمل در تمام صفات باشد و تنها تفاوتی که بین ائمه معصومین و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم وجود دارد این است که بر آنها از جانب خدا وحی نازل نمی شود.(1)

علماء و دانشمندان فرموده اند: واجب است امام افضل از رعیت و مأمومین خودش باشد زیرا از نظر عقلی از این سه صورت خارج نیست؛ یا امام افضل است که باید هم افضل باشد که منظور از امام و امامت هم همین است. یا اینکه مساوی با مأمومین و رعیت است که این محال است زیرا ترجیح بلا مرجح است (قاعده مسلم عقلی). یا اینکه امام پایین تر از مأموم و رعیت است، این هم از نظر عقلی قبیح است، زیرا تقدم مفضول بر فاضل لازم می آید، در حالی که خدای تعالی می فرماید:

{قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَهْدِى إِلَى الْحَقِّ قُلِ اللهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ أفَمَنْ يَهْدِى إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لا يَهِدِى إِلا أَنْ يُهْدَى فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ }.(2)

بگو: آیا هیچ یک از معبودان شما هست که به سوی حق هدایت کند؟

1- البته باید توجه داشت که به امام فقط در احکام و معارف دین وحی نمی شود زیرا اگر در این امور وحی شود و مطلب جدیدی بر آنها نازل گردد، دیگر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم خاتم النبیین نخواهند بود و آن امام خاتم النبیین خواهد بود. ولی در امور دیگر مانند اخبار و مسائل مربوط به عالم، به امام نیز وحی می شود. (محقق)
2- یونس / 35.

بگو: تنها خدا است که به حق هدایت می کند. آیا آنکه به حق هدایت می کند سزاواتر به پیروی است یا کسی که خودش هدایت نمی شود مگر اینکه هدایتش کنند؟ شما را چه شده، چگونه چنین قضاوت می کنید؟

پس آن که هدایت شده و افضل است و جمیع کمالات و صفات الهیه را داراست، قابلیت برای پیروی و اطاعت دارد.

در روایات هم بر این مطلب تصریح شده است. در روایتی که از مولا حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام درباره صفات امام علیه السلام نقل شده، آمده است که علم و کمالات امام اکتسابی نیست بلکه خداوند او را برگزیده است و همه این کمالات از طرف خداوند به آنان عطا شده است.(1)

از این حدیث شریف امام رضا علیه السلام عصمت ائمه ثابت می شود و خداوند از ابتدا اینها را معصوم قرار داده است همچنین امام عالم به همه چیز است.(2) اگر غیر این باشد نقص در مقام امامت است، زیرا امام باید عالم به جمیع آنچه مورد نیاز بشر است، باشد در غیر این صورت مسائلی پیش می آید که امام از آن آگاهی ندارد و فرد دیگری در آن پیش آمد آگاهی دارد(3) در این صورت تقدم مفضول بر فاضل لازم می آید و این از نظر عقلی قبیح است. بنابراین؛ ائمه علیهم السلام در همه علوم و کمالات اعلم و افضل از همه افراد بشر هستند.

1- اصول کافی، ج1، ص 201.
2- خدای تعالی در قرآن به این مطلب تصریح نموده و فرموده است: {وَكُلَّ شَيْ ءٍ أحْصَيْناهُ فی إِمامٍ مُبينٍ} یعنی: و (علم) هر چیزی را در امام مبین قرار دادیم. (محقق)
3- همان طور که در زمان خلفا، احکام و مسائلی پیش می آمد که خلفا نسبت به آن آگاهی نداشته و اگر امیرالمؤمنین علیه السلام ، حقیقت را بیان نمی نمودند حقوق بسیاری پایمال می شد. به همین جهت بارها عمر گفت: «لو لا علی لهلک عمر»، یعنی: اگر علی علیه السلام نبود، عمر حتماً هلاک می شد. (محقق)

نکته دیگر اینکه همان گونه که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم خاتم انبیاء است، قرآن هم خاتم کتب آسمانی است و در آن هر تر و خشکی و آنچه نیاز همه ی موجودات عالم است بیان شده وقرآن تأمین کننده دنیا و آخرت انسان است. چنانچه می فرماید:

{وَلاحَبَّهٍ فی ظُلُماتِ ٱلأرْضِ وَلا رَطْبٍ وَلا یابِسٍ إِلاّ فی کِتابٍ مُبینٍ }.(1)

هیچ دانه ای در تاریکی های زمین نیست و هیچ تر و خشکی نیست مگر اینکه در کتاب مبین هست.

و هم چنین در جای دیگر می فرماید:

{وَلا أصْغَرُ مِنْ ذَلِکَ وَلا أکْبَرُ إِلا فی کِتَابٍ مُبِینٍ }.(2)

هیچ کوچک و بزرگی و ریز و درشتی نیست مگر اینکه (علم) او در کتاب مبین آمده است.

و این قرآن بر قلب خاتم انبیا صلی الله علیه و آله وسلم نازل گردیده و آن حضرت دارای جمیع علوم می باشند.

موضوع دیگری که مطرح می باشد این است که شرافت علم در چیست؟ در پاسخ به این سؤال باید گفت؛ شرافت علم اولاً ذاتی است یعنی از این جهت که علم است ارزش و شرافت دارد؛ ثانیاً شرافت علم به معلوم خودش است. لذادرجات علوم و مراتب معلومات آن متفاوت است و ارزش و اعتبار هر علمی بر اساس موضوعات و معلومات آن است. از باب مثال علم طب یک مرتبه موضوع اش انسان است و یک مرتبه موضوع اش حیوان است. مانند اینکه به دام پزشک هم پزشک گفته می شود و به پزشکی که انسان را مورد طبابت قرار

1- انعام / 6.
2- سبا / 3؛ یونس / 62.

می دهد هم پزشک گفته می شود. اما این دو تا پزشک از نظر شرف، هرگز قابل مقایسه نیستند چرا که یکی موضوع علم اش انسان و دیگری حیوان است.(1)

بنابراین؛ اشرف علوم، همان علوم قرآن است که ارزشمندتر از آن در عالم امکان وجود ندارد. قبلاً یادآور شدیم که علوم قرآن به طور کامل تنها نزد امام علیه السلام است و سایر مردم هم جز از طریق امام راهی به آن ندارند؟ قرآن هم به فرموده خداوند بیان کننده تمام اشیاء است، آنجا که می فرماید: {وَنَزَّلْنا عَلَیْکَ الْکِتابَ تِبْیاناً لِکُلِّ شَیْ ءٍ}؛ نازل کردیم برتو کتاب (قرآن) را که بیان کننده همه چیز است. یعنی از ریزترین تا بزرگ ترین موضوعات و حوادث عالم تا روز قیامت، در آن آمده است.

هم چنین در جای دیگر می فرماید: {ما فَرَّطْنا فی الْکِتابِ مِنْ شَیْ ءٍ}؛ در کتاب (قرآن) چیزی را فروگذار نکردیم و همه علوم مورد نیاز بشر در آن بیان شده است. آنگاه با مراجعه به روایات عامه و خاصه به خوبی در می یابیم؛ آن کسی که دارای علم الکتاب است؛ امیرالمؤمنین علیه السلام و ائمه معصومین علیهم السلام هستند که جریان آن در سوره نمل، آیات 20-40 بیان شده است. گفتار هدهد با سلیمان و گزارش او از قضایای بلقیس و تشکیلات سلطنتی او و مأموریت یافتن هدهد در بردن نامه سلیمان که خدای تعالی می فرماید: حضرت سلیمان علیه السلام به بزرگان و اطرافیان خود گفت: کدام یک از شما حاضر است تخت بلقیس را پیش از آنکه تسلیم امر من شوند نزد من حاضر سازد؟ چون اجنه در خدمت گذاری و انجام دستورات سلیمان

1- منظور این است که شرافت پزشکی از شرافت دامپزشکی بالاتر است نه اینکه شرافت پزشک از دامپزشک بالاتر است، زیرا شرافت انسان به تقوی و پاکی است. از این گذشته اگر پزشک از ارزش بیشتری نسبت به دامپزشک برخوردار است به خاطر ارزش بیشتر انسان نسبت به حیوان است ولی از نظر ارزشی که ممکن است کار هر یک در پیشگاه خدای تعالی داشته باشد بستگی به انجام وظیفه هرکدام در مقابل خدای تعالی دارد. (محقق)

حاضر بودند، یکی از بزرگان آنان گفت: من چنان قدرت و توانایی دارم که قبل از آنکه از جایگاه خودت حرکت کنی تخت را حاضر می کنم، پس آن کسی که نزد او علمی از کتاب بود - یعنی آصف بن برخیا که وصی سلیمان بود و تنها یک حرف از اسم اعظم را می دانست - عرض نمود: من پیش از آنکه چشم خود را به هم بزنی تخت را حاضر می کنم، ناگهان دید که تخت در پیش او حاضر شد، گفت: این در اثر فضل و کرم پروردگارم است و این قدرت را خداوند در حق من عنایت فرموده است. چنانچه قرآن می فرماید: {قالَ الَّذی عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْکِتابِ أَنَا آتیکَ بِهِ قَبْلَ أنْ یَرْتَدَّ إِلَیْکَ طَرْفُکَ فَلَمّا رَآهُ مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ قالَ هذا مِنْ فَضْلِ رَبّی}؛ این قدرت مال کسی است که یک حرف از اسم اعظم را داراست، ولی آن کسی که تمام 72 حرف از اسم اعظم در نزد اوست و آگاه به تمام جزئیات و کلیات علم کتاب است، وجود مقدس امیرالمؤمنین و ائمه معصومین علیهم السلام هستند.

اینکه آصف بن برخیا به یک چشم به هم زدن تخت بلقیس را پیش حضرت سلیمان علیه السلام حاضر کرد، امام صادق علیه السلام فرمودند: او، با انگشت خود اشاره کرد و تخت را حاضر نمود، مسلماً آن کسی که تمام اسم اعظم را در اختیار دارد،توانایی اش به مراتب بالاتر از آصف بن برخیا است.

همچنین زراره نقل می کند که:

قال: سمعت اباعبدالله علیه السلام یقول مازاد صاحب سلیمان علی ان قال بإصبعه هکذا فاذا هو جاء بعرش حاجه سباء فقال له حمران کیف هذا فقال ان ابی کان یقول ان الارض طویت له اذا اراد طواها.(1)

1- بحارالانوار، ج 14، ص 110.

از این روایت استفاده می شود که امام هر وقت اراده کند، زمین را در هم می پیچد و این دانایی عین توانایی است، چنانچه علامه قطب راوندی در اول کتاب خرایج آورده است: مابین حضرت سلیمان علیه السلام و تخت بلقیس پانصد فرسخ راه فاصله بوده با یک اشاره انگشت، زمین را شکافت و پیچاند و تخت را حاضر کرد و باز زمین را به حالت اولش برگرداند و این قدرت و توانایی او بر زمین، در اثر استفاده از بعضی از علم کتاب است، که یک حرف از اسم اعظم را در اختیار داشته، اما آنچه که در قدرت امام علیه السلام است، تمام هفتاد دو حرف از اسم اعظم است، چناچه امام باقر و امام صادق‘ در روایات متعدد فرموده اند: به آصف وصی سلیمان، یک حرف از اسم اعظم عطا شد که با آن زمین را شکافت و تخت بلقیس را به یک چشم به هم زدن نزد سلیمان حاضر کرد.

نزد پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم هفتاد و دو حرف از اسم اعظم می باشد و یک حرف آن نزد پروردگار متعال مخزون و مکنون است و هیچ یک از مخلوقات از آن آگاهی ندارند و تمام آنچه را پیامبر ما می داند، اوصیاء آن حضرت یعنی ائمه اثنی عشر علیهم السلام نیز به آن علم دارند، زیرا آنها وارثان انبیاء هستند.(1)

مرحوم شیخ مفید به اسناد خودش از سلمان فارسی از امیرالمومنین علیه السلام نقل می کند که آن حضرت فرمودند:

ای سلمان! پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم افضل است یاسلیمان نبی؟ عرض کردم: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم افضل است. فرمود: ای سلمان! چگونه می شود آصف، وصی حضرت سلیمان علیه السلام تخت بلقیس را از فارس به یک چشم به هم

1- اصول کافی، ج 2، انتشارات اسوه باب ما اعطی الائمه علیهم السلام من اسم الله الاعظم.

زدن نزد سلیمان حاضر کند و حال آنکه بعضی از علم کتاب را می دانست؛ و من که علم هزار کتاب را می دانم نتوانم چندین برابر این کار را او را انجام دهم؟ بلی می توانم.(1)

بنابراین قدرت و توانایی امیرالمؤمنین علیه السلام و یازده فرزند پاک و معصوم آن حضرت، به مراتب بالاتر از انبیاء است. لذا می توانند به اذن خدا مرده ها را زنده کنند، کور مادر زاد و بیمار پیسی را شفا دهند و هر چیزی که از هر جای دنیا بخواهند می توانند به آن دست یابند. چنانچه در قضایای تاریخی آمده است که: امیرالمؤمنین علیه السلام در کوفه دست دراز کردند و از شام برف حاضر نمودند.

همچنین در قضاوت های آن حضرت آمده است که به هر جای عالم که بخواهد می تواند به یک چشم به هم زدن برود و چیزی و یا کسی را نیز همراه خود ببرد. روایات متعددی از خاصه و عامه نقل شده که علم الکتاب نزد آن حضرت، و ائمه معصومین علیهم السلام است.

در روایتی که از طریق عامه نقل شده، چنین آمده است:

عن أبی سعید الخدری قال سألت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم عن قول الله جل ثناؤه. {قالَ الَّذی عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْکِتابِ}(2) قال ذلک وصی اخی سلیمان بن داود قلت له یا رسول الله فقول الله عزوجل: {قُلْ کَفی بِاللهِ شَهیداً بَیْنی وَبَیْنَکُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْکِتابِ}.(3)) قال کذلک اخی علی بن أبی طالب علیه السلام .(4)

ص: 117

1- بحارالانوار، ج 7، ص 364.
2- نمل / 40.
3- رعد / 43.
4- بحارالانوار، ج 35، ص 429، باب انه علیه السلام الذی عنده علم الکتاب.

ابوسعید خدری می گوید: از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم سؤال کردم از قول خداوند تعالی که می فرماید: آن کسی که نزد او علمی از کتاب است چه کسی است؟ حضرت فرمود: اووصی و جانشین برادرم سلیمان است، عرض کردم: یا رسول الله ! آن قول خداوند که می فرماید: بگو: ای پیامبر ! کفایت می کند مرا از جهت گواهی و شاهد به رسالتم خدا و آن کسی که علم کتاب نزد اوست چه کسی می باشد؟ فرمود: او برادرم علی بن ابی طالب علیه السلام است.

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام نقل شده است:

عن أبی عبدالله علیه السلام «قال الذی عنده علم الکتاب» هو أمیرالمؤمنین علیه السلام وسئل (عن) «الذی عنده علم من الکتب» أعلم ام الذی عنده علم الکتاب؟ فقال: ما کان علم الذی عنده علم من الکتاب عند الذی عنده علم الکتاب الّا بقدر ما یأخذ بعوضه بجناحها من ماء البحر. (1)

حضرت فرمود: آن کس که نزد او علم کتاب است، امیرالمؤمنین علیه السلام است و سؤال شد از آن حضرت کسی که در نزد او علمی اندک ازکتاب است اعلم و داناتر است یا آن کسی که تمام علم کتاب نزد او است؟ پس فرمود: (علم) آن کس که علمی از کتاب نزد اوست در مقایسه با آن که تمام علم کتاب نزد اوست، به اندازه ای است که مگس با بال هایش از یک دریای بی کران آب بردارد یعنی علم آصف بن برخیا در مقابل علم امیرالمؤمنین علیه السلام به اندازه تری بال مگس نسبت به دریای آب بی کران است.

بنابراین، تمام علوم و کمالاتی که در نزد همه انبیاء الهی بود، نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم و اوصیاء او، موجود است، از جمله کتب آسمانی که بر آنها نازل شده

1- بحارالانوار، ج 35، ص 429.

و آثار و آیات انبیاء سلف مانند صحف آدم و ادریس و ابراهیم، تورات موسی، انجیل عیسی و زبور داود علیهم السلام و عصای موسی علیه السلام که از بهشت برای حضرت آدم علیه السلام آورده بودند و از آدم به شعیب و از شعیب به موسی رسیده بود و آن را به آن سنگ معین که در قرآن ذکر شده می زد و دوازده چشمه ظاهر می شد و خود آن سنگ و تابوت (صندوق) بنی اسرائیل و قمیص یوسف که برای حضرت ابراهیم خلیل از بهشت آورده بودند و ازابراهیم به اسحاق، از اسحاق به یعقوب و از یعقوب به یوسف رسیده بود و باز یوسف آن را فرستاد تا به صورت پدر بزرگوارش انداختند بینا شد و زره داود و انگشتر سلیمان و غیر از آن، هرچیزی که به هر پیغمبری داده شده بود، تمام آنها را خداوند برای خاتم پیغمبران حضرت محمد صلی الله علیه و آله وسلم جمع آوری نموده و از آن حضرت به خلفای رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم یعنی به ائمه اطهار علیهم السلام به امر ایزد متعال به ارث رسیده است.

فصل سوم: منابع علوم ائمه علیهم السلام

اشاره

ص: 121

اقسام علم

در منابع اسلامی تقسیم بندی های مختلفی برای علم صورت گرفته است. اما تقسیم علم به حقیقی و ظاهری یکی از مهم ترین تقسیمات این کتاب است که مورد توجه می باشد، در این جا به برخی دیگر از دسته بندی های علم که در سخنان پیشوایان دین نیز بدان پرداخته شده است اشاره می کنیم:

مردم به دور شخصی که او را علامه می دانستند جمع شدند، چون او عالم به علم انساب بود! پیامبر وقتی این معنا را شنیدند فرمودند:

انما العلم ثلاثه آیه محکمه او فریضه عادله او سنه قائمه وما خلاهن فهو فضل.(1)

منحصرا علم سه تا است: آیه ی محکمه، فریضه ی عادله و سنت قائمه و غیر از این علم، بقیه علوم فضیلت اند و مراد از این سه علم به فرموده بزرگان عبارتند از:

1- عقائد حقه (آیه محکمه).

2- علم اخلاق و تزکیه نفس (فریضه عادله).

3- علم فقه که مربوط به امور تعبدی و آداب و واجبات شرعیه می شود (سنت قائمه).

1- الکافی، ج1، ص 32، ح 1.

و این ها علوم شریعتند که بر ما لازم است به قدر توان خود از آن آگاه باشیم و به آن عمل کنیم تا نور الهی شامل حال ما بشود.

از امیرالمؤمنین علی علیه السلام درباره ی علم سؤال شد، آن حضرت فرمودند:

اربع کلمات ان تعبدالله بقدر حاجتک الیه وان تعصیه بقدر صبرک علی النار وان تعمل لدنیاک بقدر عمرک فیها وان تعمل لاخرتک بقدر بقائک فیها.

فرمودند: علم چهار چیز است:

1- خدا را به اندازه ی نیازت عبادت کنی.

2- به مقدار تحملت بر آتش، نافرمانیش کنی.

3- به مقدار ماندگاریت در دنیا، برای دنیا تلاش کنی.

4- به مقدار بقایت در آخرت برای آن تلاش و کوشش نمایی.

از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمودند:

وجدت علم الناس کله فی اربع؛ اولها: ان تعرف ربک والثانی: ان تعرف ما صنع بک والثالث: ان تعرف ما اراد منک والرابع: ان تعرف ما یخرجک عن دینک.(1)

دانش مردم را در چهار چیز یافتم: اول اینکه: پروردگارت را بشناسی، دوم: انسان شناسی (و اینکه چگونه تو را آفریده است)، سوم: وظیفه شناسی (و اینکه از تو چه می خواهد)، چهارم: آسیب شناسی (و اینکه چه چیزی تو را از دینت خارج می کند).

1- الکافی، ج1، ص50؛ التوحید، ص 394، ح 49؛ بحارالانوار، ج1، ص212، ح6.

از امام علی علیه السلام نقل شده که فرمودند:

العلوم اربعه: الفقه للادیان، الطب للابدان و النحو للسان و النجوم لمعرفه الزمان.(1)

علوم چهار دسته اند:

1- علم فقه برای شناخت ادیان.

2- علم پزشکی برای شناخت بدن انسان.

3- علم نحو برای سخن گفتن.

4- علم نجوم و ستاره شناسی برای آشنایی به زمان.

از این روایات، استفاده می شود تمام علومی که در راه سعادت بشر برای رسیدن به کمال انسانیت لازم به یادگیری باشد اسلام با آن موافق است (در حد منافع عموم انسان ها و تا زمانی که انسان را رو به رشد ببرد) و آنچه از علوم موجب نابودی بشر گردد و موجب اختلاف و تفرقه بین جوامع و خانواده ها گردد مثل علم سحر و جادو و... اسلام حکم به جوازیادگیری آن را (جز در موارد ضروری) نمی دهد.

پس با توجه به سخنان معصومین و آیات قرآن، این علوم هر گاه که در راه رسیدن به علم حقیقی به کارگرفته شوند قابل تحسین و ستایش هستند و گرنه ظاهر و پوسته ای بیش نیستند و از خود اصالت ندارند.

1- بحار الانوار، ج1، ص 218، ح42.

همان طور که در مباحث گذشته ذکر گردید، تمام علم ائمه علیهم السلام و کلا انوار مقدسه چهارده معصوم علیهم السلام از جانب خدای تعالی است حال چه به صورت مستقیم به ائمه علیهم السلام افاضه گردد یا از طریق رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم ، تفاوتی ندارد، زیرا این چهارده نور مقدس از نظر علم و عصمت و فضیلت یکی هستند و هیچ تفاوتی با یکدیگر ندارند به جز مقام نبوت که مختص رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم است. لذا امام صادق علیه السلام می فرمایند:

علمنا واحد وفضلنا واحد ونحن شیء واحد.(1)

علم ما یکی است و فضائل ما هم یکی است و اصلاً ما یک چیز هستیم و هیچ جدایی و تفاوتی بین ما وجود ندارد.

در روایت دیگری آن حضرت می فرمایند:

کل ما کان لمحمد صلی الله علیه و آله وسلم فلنا مثله الا النبوه والازواج.(2)

هرچه برای حضرت محمد صلی الله علیه و آله وسلم بود برای ما نیز مثل همان است جز نبوت و تعداد همسران.

روایاتی که در ذیل آورده می شود بر مطلب بالا دلالت دارند:

1- ابی بصیر می گوید:

دخلت علی ابی عبدالله علیه السلام فقلت له جعلت فداک انّی اسألک عن مسأله هیهنا احد یسمع کلامی؟ قال فرفع ابوعبدالله علیه السلام سترا بینه و بین بیت

1- بحارالانوار، ج 26، ص317، ح 82.
2- همان، ح83.

آخر فأطّلع فیه ثمّ قال یا ابا محمد سل عمّا بدالک قال فقلت جعلت فداک انّ شیعتک یتحدّثون انّ رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم علّم علیّاً علیه السلام باباً یفتح له منه ألف بابٍ یفتح من کلّ بابٍ الف بابٍ قال قلت هذا والله العلم قال فنکت ساعةً فی الارض ثمّ قال انّه لعلمٌ و ما هو بذاک قال ثمّ قال یا ابا محمدٍ و انّ عندنا الجامعه و ما یدریهم ما الجامعه؟ قال قلت جعلت فداک وما الجامعه؟ قال صحیفه طولها سبعون ذراعاً بذراع رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم واملائه من فلق فیه و خطّ علیٍ بیمینه فیها کلّ حلالٍ و حرامٍ و کلّ شیءٍ یحتاج النّاس الیه حتّی الارش فی الخدش و ضرب بیده الیّ و قال تأذن لی یا ابا محمدٍ قال قلت جعلت فداک انّما انا لک فاصنع ما شئت قال فغمزنی بیده و قال حتّی ارش هذا کانّه مغضبٌ قال قلت هذا والله العلم قال انّه لعلم و لیس بذاک ثمّ سکت ساعةً ثمّ قال و انّ عندنا الجفر و یدیهم ما الجفر قال قلت و ما الجفر قال و عاءٌ من اُدُم فیه علم النّبیّین و الوصیّین و علم العلماء الّذین مضوا من بنی اسرائیل قال قلت انّ هذا هو العلم قال انّه لعلمٌ و لیس بذاک ثمّ سکت ساعةً ثمّ قال و انّ عندنا لمصحف فاطمه سلام الله علیها و ما یدریهم ما مصحف فاطمه سلام الله علیها ؟ قال قلت و ما مصحف فاطمه؟

قال مصحف فیه مثل قرآنکم هذا ثلاث مرّاتٍ و الله ما فیه من قرآنکم حرف واحدٌ قال قلت هذا والله العلم قال انّه لعلمٌ و ما هو بذاک ثمّ سکت ساعةً ثمّ قال انّ عندنا علم ما کان و علم ما هو کائنٌ الی ان تقوم السّاعه قال قلت جعلت فداک هذا هو والله العلم قال انّه لعلمٌ و لیس بذاک قال قلت له جعلت فداک فایُّ شیءٍ العلم قال ما یحدث باللّیل و النّهار الامر بعد الامر و الشّیء بعد الشیء الی یوم القیامه.(1)

1- الکافی، ج 1، ص 239.

محضر امام صادق علیه السلام شرفیاب شدم، عرض کردم: قربانت گردم، می خواهم از شما موضوعی بپرسم. آیا در اینجا غیر از ما کسی هست که سخن مرا بشنود؟ می گوید امام پرده وسط اتاق را بالا زد تا ابی بصیر ببیند که کسی نیست. آنگاه فرمود: ای ابی بصیر! هرچه می خواهی سؤال کن. عرض کردم: قربانت گردم، شیعیان شما می گویند امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده بابی از علم را پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم

به من آموخت که از آن هزار باب علم بر روی حضرت علی باز شده است. حضرت فرمود: ای ابابصیر! رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم هزار باب از علم به علی علیه السلام یاد داد که از هر باب، هزار باب علم به روی آن حضرت گشوده شده است. ابابصیر می گوید عرض کردم: به خدا سوگند! این است علم. ابی بصیر می گوید: مولایم ساعتی با انگشتان مبارکش بر زمین زد و فرمود: مسلّماً این علم است، اما آن علم کامل و همه جانبه نیست. فرمودند: کتاب جامعه نزد ماست و مردم نمی دانند جامعه چیست. می گوید عرض کردم: جامعه چیست؟ فرمود: کتابی است که طول آن هفتاد ذراع است با ذراع رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم و آن را به زبان مبارکشان بیان فرموده و حضرت علی علیه السلام نوشته است. تمام احکام الهی از واجب و حرام و هرچه مردم نیاز به آن دارند در آن هست، حتی دیه و جرم یک خراش. در این موقع امام صادق علیه السلام دست مبارکشان را به من زده، فرمودند: اجازه می دهی؟ عرض کردم: مولای من! هرچه میل دارید عمل کنید. آنگاه حضرت یک نشگون از من گرفت و فرمود: حتی جزای این عمل کوچک هم در آن بیان شده است. در این موقع امام علیه السلام به نظر غضبناک می رسیدند. عرض کردم: قربانت شوم، والله! این علم است. فرمودند: آری! این علم است اما دانش نهایی نیست. سپس لحظه ای سکوت کردند و فرمودند: در نزد ما کتاب جفر است، و

مردم چه می دانند جفر چیست. عرض کردم: قربانت شوم، جفر کدام است؟ فرمود: ظرفی است که تمام علوم انبیاء و اوصیاء و دانشمندان بنی اسرائیل، همه در آن است. عرض کردم: قربانت گردم، این است معنی علم؟ فرمودند: این علم است اما باز علم کامل نیست. آن گاه مدتی ساکت ماندند و فرمودند: نزد ماست مصحف مادرم فاطمه، و مردم چه می دانند مصحف فاطمه چیست. عرض کردم: مصحف فاطمه چیست؟ فرمودند: سه برابر قرآن شماست، به خدا سوگند! یک کلمه از قرآن شما در آن مصحف نیست. عرض کردم: به خدا! علم کامل این است. فرمودند: این کتاب علم است اما علم کامل نیست. و لحظاتی خاموش شدند، آنگاه فرمودند: درنزد ماست علم به آن چه گذشته و هرچه که در آینده واقع می شود تا قیام قیامت. عرض کردم: به خدا سوگند! علم نهایی این است. فرمودند: این علم است اما علم کامل نیست. ابی بصیر می گوید عرض کردم: پس علم کامل و نهایی چیست؟ فرمود: علم کامل آن است که همواره در زیاد شدن باشد، و بر آن چه در شبانه روز پدید می آید و بر فرمان هایی که صادر می شود و حوادثی که تا روز قیامت رخ می دهد، احاطه داشته باشد.

2- سدیر صیرفی می گوید:

من و مفضل بن عمر و ابوبصیر و أبان بن تغلب به محضر آقایمان حضرت صادق علیه السلام شرفیاب شدیم، دیدیم آن حضرت به روی خاک نشسته و لباسی که از مو بافته شده و طوقدار و بی گریبان بود، پوشیده است و مانند مادر فرزند مرده گریه می کند و آثار حزن و اندوه از گونه و رخسارش آشکار و اشک، کاسه چشمانش را پر کرده بود و می فرمود:

سیدی غیبتک نفت رقادی، وضیقت علی مهادی، وابتزت منی راحه

فؤادی سیدی غیبتک أوصلت مصابی بفجایع الأبد وفقد الواحد بعد الواحد یفنی الجمع والعدد، فما أحس بدمعه ترقی من عینی وأنین یفتر من صدری عن دوارج الرزایا و سوالف البلایا إلا مثل بعینی عن غوابر أعظمها أفظعها، و بواقی أشدها و أنکرها و نوائب مخلوطه بغضبک، و نوازل معجونه بسخطک.(1)

آقای من! غیبت (دوری) شما خوابم را گرفته و خوابگاهم را بر من تنگ کرده و آرامش و راحت دلم را ربوده است. آقای من! غیبت تو مصیبتم را به مصیبت های دردناک ابدی پیوسته، و از دست دادن یکی پس از دیگری، جمع و عدد را فانی می سازد.

پس احساس نمی کنم به اشکی که در چشمم خشک می گردد و ناله ای که در سینه ام آرام می گیرد، مگر آن که مصائب بزرگ تر و دلخراش تر و پیشامدهای سخت تر و ناشناخته تر در برابر دیده ام مجسم می شود.

سدیر گفت که: عقل از سر ما پرید و دل های ما از غم و اندوه این پیشامد هولناک و حادثه خطرناک پاره شد و گمان کردیم از اتفاق ناگوار کوبند ه ای این چنین گریان و سوگوار است یا از روزگار به او مصیبتی رسیده است.

عرض کردیم: خدا دیدگانت را نگریاند، ای پسر خیر الوری! از چه پیشامدی این گونه گریانی و از دیده اشک می باری؟ چه روی داده که این گونه سوگواری؟ حضرت چنان آه عمیقی کشید که ناراحتیش از آن افزوده شد، از روی تعجب فرمود: وای بر شما! بامداد امروز نگاه کردم در کتاب «جفر» و آن کتابی است که علم مرگ ها و بلاها، و آن چه واقع

1- کمال الدین و تمام النعمهٔ، ص 353.

شده و واقع می شود تا روز قیامت، در آن مندرج است و خدا، پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و امامان بعد از او را به آن اختصاص داده است و تأمل کرده در موضوع ولادت غائب ما و غیبت و طول عمر و گرفتاری مؤمنان در آن زمان و شک هایی که از جهت طول غیبت در دل هایشان پیدا می شود و این که بیشتر آن ها از دین برگردند و رشته اسلام از گردن بردارند.

تا آخر حدیث که طولانی و مفصل است.

3- عن عبید بن زراره قال أرسل ابوجعفر علیه السلام الی زراره ان یُعلِمَ الحَکم بن عُتَیبه ان اوصیاء محمد صلی الله علیه و آله وسلم محدّثون.(1)

عبید بن زراره گوید: امام باقر علیه السلام فرستاد نزد زراره تا به حکم بن عتیبه اعلام کند که اوصیاء محمد صلی الله علیه و آله وسلم محدّث هستند؛ یعنی خدای تعالی به آنها علوم و اخبار جدید را عنایت می فرماید.

4- عن محمدبن اسماعیل قال سمعت ابالحسن علیه السلام الائمه عُلماءٌ صادقون ومُفَهَّمونَ محدَّثون.(2)

محمد بن اسماعیل گوید شنیدم ابوالحسن علیه السلام می فرمود: ائمه علیهم السلام دانشمندان راستگو، تفهیم شده از جانب خدای تعالی و محدَّث هستند.

5- عن محمد بن مسلم قال: ذُکِرَ المُتحدَّث عند أبی عبدالله علیه السلام فقال انّهُ یَسمعُ الصَّوتَ ولایَری الشّخص فقلتُ له

جُعِلتُ فداک کیف یَعلَمُ أنّهُ کلام المَلَک؟ قال انّهُ یُقصی السّکینهَ و الوَقارَ حتی یَعلَمَ انّه کلام مَلکٍ.(3)

محمد بن مسلم گوید: از متحدّث نزد امام صادق علیه السلام سخن به میان آمد،

1- الکافی، ج 1، ص 336؛ بصائر الدرجات، ص 154.
2- الکافی، ج 1، ص 340.

3- الکافی، ج 1، ص340.

آن حضرت فرمودند: آن کسی است که صدا را می شنود ولی شخص را نمی بیند به آن حضرت عرض کردم: قربانت چطور می داند که آن کلام فرشته است؟ فرمود: آرامش دل و اطمینان خاطر برایش حاصل می شود تا بداند که کلام فرشته است.

6- عن حمران بن أعْيَن قال: قال ابوجعفر علیه السلام اِنّ علیّاً علیه السلام کان متحدّثاً فتخرجت الی أصحابی فقلتُ جئتُکم بعجیبهٍ فقالوا و ما هی؟ فقلتُ سمعتُ اباجعفرٍ علیه السلام یقوُلُ کان علی علیه السلام محدّثاً فقالوا ما صنعت شیئاً الا سأَلتهُ من کان یتحدَّثُهُ فرجَعتُ الیه فقلت انّی حدّثت اصحابی بما حدَّثتنی فقالوا ما صنعتَ شیئاً اَلا سألتهُ مَن یتحدَّثهُ فقال لی یتحدّثهُ مَلک قلتُ تقولُ انّه نبی؟ قال فحرّک یَدَه هکذا و کصاحب سلیمان او کصاحب موسی او کذی القرنین اَوَ ما بَلَغَکُم انه صلی الله علیه و آله وسلم قال و فیکم مثله.(1)

حمران بن اعین می گوید: امام باقر علیه السلام فرمودند: علی علیه السلام محدَّث بود من نزد یاران خود رفتم و گفتم خبر شگفت آوری برای شما آورده ام، گفتند: آن چیست؟ گفتم: از امام باقر علیه السلام شنیدم می فرمود: علی علیه السلام محدَّث است. گفتند: کاری نکردی سؤال و پرسشی می کردی چه کسی به او حدیث می گوید؟ پیش آن حضرت برگشتم و عرض کردم: آن چه به من فرمودی من به یاران خود گفتم و آن ها گفتند: کاری نکردی لازم بود سؤال می کردی چه کسی بر او حدیث می گوید. به من فرمود: فرشته ای به او حدیث می گوید. گفتم می فرمایید او پیغمبر است؟ گفت: دستش را چنین حرکت داد و مانند صاحب سلیمان یا صاحب موسی است یا چون

1- همان.

ذی القرنین یا چنان چه به شما رسیده که خودش فرمود در میان شمامانند او هست (یعنی مانند ذی القرنین) مقصود امیرالمؤمنین علی علیه السلام است.

ردّ اشکالات وهابیت

با وجود اینکه در روایات صحیح السند و متقن از نظر سند و دلالت و آیات قرآن، محدث بودن اولیاء خدا ثابت است؛ وهابیت و عده ای از اهل عامه این گونه مطالب را انکار می کنند و نسبت به اولیاء الهی و در رأس آن ها ائمه معصومین علیهم السلام این مطالب را قبول ندارند، اما خودشان این محدث بودن را برای کسانی ثابت می کنند که هیچ بویی از این مسائل نبرده اند.

به عنوان نمونه بخاری از ابو هریره از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم نقل می کند که: به درستی کسانی در گذشته از امت قبل از شما بودند که محدث بودند و با فرشته سخن می گفتند و به درستی اگر در امت من از آن محدثون باشد او (عمربن خطاب) است.

همچنین در حدیث دیگری از ابی هریره نقل می کند که پیامبر می فرماید: در امت قبل از شما از بنی اسرائیل، مردهایی بودند که بافرشته ها سخن می گفتند بدون این که از انبیاء باشند اگر از امت من کسی باشد که با فرشته سخن بگوید او عمر است.

جواب و پاسخ این روایات جعلی و دروغ معلوم است، برای این که این مقام محدَّث بودن برای اولیاء است؛ کسانی که در مقام عمل و اعتقاد به درجه کمال بندگی رسیده باشند و جزء متقیان و پرهیزگاران باشند، نه کسی مثل عمربن خطاب که خود عامه با سندی معتبر نقل کرده اند که یاد گرفتن و آموختن سوره بقره برای عمر دوازده سال طول کشید، بعد از دوازده سال وقتی سوره بقره

را یاد گرفت شتر قربانی کرد و محدث کسی است که در نمازش خاضع باشد و از اقامه کنندگان نماز باشد نه کسی که توجه به نماز ندارد!

محمد حسن شیبانی از استادش ابوحنیفه با سند صحیح نقل می کند که:

أخبرنا أبوحنیفه، عن حمّاد، عن ابراهیم، أنّ عمر بن الخطّاب رضی الله عنه، صلّی بأصحابه المغرب، فلم یقرأ فی شیء منها حتّی انصرف، فقال له اصحابه: ما منعک أن تقرأ یا امیرالمؤمنین! قال: أو ما فعلت! انّی جهّزت عیراً العشیّه الی الشّام، فلم أزل أرحلُها منقلةً منقلةً حتّی وردت الشّام. فأعاد و أعاد أصحابه. قال محمد: و به نأخذ و هو قول أبی حنیفه رضی الله عنه.(1)

عمربن خطاب با یارانش نماز مغرب می خواند هیچ چیزی از نماز نخواند تا نمازش تمام شد. یارانش گفتند: چه چیزی مانع شد از این که قرائت کنی یا امیرالمؤمنین! گفت: آیا می دانید من در موقع نماز چه کار کردم؟ به طرف شام قافله ای را بردم، همین طور در حال حرکت و نقل و انتقال بودم تا به شام رسیدم و دوباره برگشتم.

در حالی که خداوند در قرآن می فرماید: {قَدْ افلَحَ المؤمِنُونَ الذینَ فی صَلاتِهِمْ خاشِعُونَ} تحقیقا مؤمنین رستگارند آنان که در نمازشان خاشع و فروتن باشند. کسی که نمازش این گونه باشد (و دراصل ایمان او شک است و جزء رستگاران نیست)، آیا می شود محدث باشد؟!

این مطلب را علماء و پیروان خودتان نپذیرفتند و او را رد کردند و حرف او

1- الحجهْ، ج 1، ص 237.

را حرف شیطان دانستند. آن کسی که از ائمه اهل خلاف و مؤسس مذهب احناف است و او ابوحنیفه ابن ثابت است که اعتقادش نسبت به خلیفه دوم چنین است.

ابن جوزی با سند صحیح نقل می کند:

أخبرنا عبدالرحمن بن محمد، قال: أخبرنا أحمد بن علیٍّ الحافظ، قال: أخبرنا البرقانیّ قال: قرأت علی محمد بن محمود المحمودی حدّثکم محمد بن علیٌّ الحافظ، قال: حدّثنا إسحاق بن منصور، قال: أخبرنا عبد الصمد، عن أبیه، قال: ذکر لأبی حنیفه قول النّبیِّ صلی الله علیه و آله وسلم : أفطر الحاجم والمحجوم فقال: هذا سجع و ذکر له قول قاله عمر، فقال: هذا قول شیطان.(1)

عبدالصمد از پدرش نقل می کند که گفت: با ابو حنیفه درباره فرمایش پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم ، سخن به میان آمد که آن حضرت فرمود: حجامت کننده و حجامت شده روزه شان افطار می شود. ابوحنیفه گفت: این حرف سجع و قافیه است! به ابو حنیفه تذکر داده شد که ناقل این سخن عمر است! ابو حنیفه گفت: این سخن شیطان است.

أخبرنا ابن رزق، قال: أخبرنا أحمد بن جعفر بن سلم، قال: حدّثنا أحمد بن علی الأبّار، قال، حدّثنا محمد بن یحیی النیسابوری، بنیسابور، قال: حدّثنا أبو معمر عبدالله بن عمرو بن أبی الحجّاج، قال: حدّثنا عبدالوارث، قال: کنت بمکّه و بها أبوحنیفه فأتیته و عنده نفر، فسأله رجل عن مسألهٍ فأجاب فیها، فقال له الرّجل: فما روایهٌ عن عمر بن الخطّاب؟ قال: ذاک قول شیطان. (2)

در حدیث دیگری عبدالوارث می گوید: من در مکه بودم که ابوحنیفه نیز

1- المنتظم، ج 8، ص 136؛ تاریخ بغداد، ج 13، ص 403 - 404.
2- تاریخ بغدادی، ج 13، ص 404؛ السنهْ، ج 1، ص 227.

آنجا بودپیش او رفتم و نزد او شخصی بود، پس کسی مسأله ای را از او سؤال کرد و او جواب آن مسأله را داد. آن مرد به ابوحنیفه گفت: آیا روایتی از عمر بن خطاب وجود ندارد؟ ابوحنیفه گفت: قول او (عمر) قول شیطان است!

ابوحنیفه محدث بودن عمر را قبول ندارد و اقوال او را قول شیطان می داند.

قبلاً بیان شد که اولیاء خدا محدث هستند و آن ها از همه آلودگی ها و ناپاکی ها دور هستند و تقوا محور در قول و عمل آنها است. وقتی محدث بودن اولیاء خدا مطرح می شود بعضی اهل عامه و وهابیت، دادشان بلند می شود که شما در مقابل خدا شریک قرار داده اید؛ ولی اگر نسبت به عمر بن خطاب گفته شود ساکتند و در کتاب های معتبر خودشان آن را نقل می کنند. این که گفتگو و ارتباط با ملائکه برای غیر انبیاء الهی میسر است، هیچ جای تردید و شکی نیست. خود علمای اهل عامه هم این مطلب را آورده اند و جواب داده اند.

آلوسی مفسر اهل تسنن بعد از نقل روایتی در همین مورد می گوید:

و الأخبار طافحه برؤیه الصحابه للملک و سماعهم کلامه، و کفی دلیلا لما نحن فیه قوله سبحانه: {إنَّ الذینَ قالُوا رَبّنا اللهُ ثمّ اسْتَقامُوا تَتنَزَّلُ عَلَیْهم الملائِکَهُ ألّا تَخافُوا وَلا تَحزَنُوا وَأبشِرُوابالَجنّهِ الّتی کُنْتُم توعَدُونَ}(1) الآیه فإن فیها نزول الملک علی غیر الأنبیاء فی الدنیا وتکلیمه إیاه و لم یقل أحد من الناس: إن ذلک یستدعی النبوه و کون ذلک لأن النزول و التکلیم قبیل الموت غیر مفید کما یخفی.(2)

1- فصلت / 30.
2- روح المعانی، ج 22، ص 40.

روایات بسیاری وارد شده که صحابه ملائکه را می دیدند و سخن آنان را می شنیدند. برای اثبات آن این دلیل کافی است که خداوند کریم فرموده است: «بدون تردید کسانی که گفتند پروردگار ما خداست سپس (در میدان عمل بر این حقیقت) استقامت ورزیدند، فرشتگان به آنان نازل می شوند (و می گویند) نترسید و اندوهگین نباشید، شما را به بهشتی که وعده داده شده اید بشارت باد.

این آیه ثابت می کند که ملائکه به غیر انبیاء در دنیا نازل می شوند و با آن ها سخن می گویند و کسی هم نگفته است که این سخن گفتن مستلزم نبوت است.

روایات بسیاری در منابع اهل تسنن وارد شده است که اگر انسان آن گونه که خداوند می خواهد در این دنیا زندگی کند، واجبات را انجام داده و از محرمات نیز پرهیز کند، می تواند مستقیماً با ملائکه در ارتباط بوده و با آنان سخن بگوید.

مسلم نیشابوری نقل می کند که:

قال رسول الله صلی الله علیه و سلّم و الّذی نفسی بیده إن لو تدومون علی ما تکونون عندی و فی الذّکر لصافحتکم الملائکه... .(1)

رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند: قسم به خدایی که جانم در دست اوست! اگر شما همان حالتی را که اکنون دارید، حفظ نمایید و بر آن استقامت ورزید، ملائکه با شما مصافحه خواهند نمود.

البانی وهابی که از او به عنوان «بخاری دوران» تعبیر می کنند و بن باز مفتی عربستان سعودی گفته بود که ایشان را باید «امام الحدیث» بنامیم، این روایت را

1- صحیح مسلم، ج 8، ص 95.

در سنن ابن ماجه و الجامع الصغیر و سلسلهٔ الأحادیث الصحیحهٔ(1)، صحیح دانسته است.

در روایت دیگری مسلم نیشابوری می نویسد:

لو کانت تکون قلوبکم کما تکون عند الذکر لصافحتکم الملائکه حتی تسلم علیکم فی الطرق.(2)

اگر قلبتان را به همان حالتی که در حال راز و نیاز با خداوند دارید، حفظ کنید، ملائکه با شما مصافحه خواهند نمود؛ تا اینکه در راه ها به شما سلام خواهند کرد.

از این دو روایت استفاده می شود که اگر انسان اهل تقوا باشد و دستورات الهی را انجام دهد، می تواند با ملائکه در ارتباط باشد و با آن ها گفتگو کند. و فاطمه زهرا سلام الله علیها که قرآن در آیه تطهیر شهادت بر عصمت اوداده و طبق نص صریح روایات صحیح بخاری و مسلم، سیده زنان اهل بهشت است، قطعاً دارای این مقام بوده است.

در گفتگوی حضرت مریم با ملائکه، قرآن کریم صراحت دارد که حضرت مریم سلام الله علیها با ملائکه صحبت می کرده در حالی که او نیز پیامبر نبوده است. خداوند در سوره مریم آیات 16 تا 21 می فرماید:

{وَاذْكُرْ فی الْكِتَابِ مَرْيَمَ إِذِ انْتَبَذَتْ مِنْ أَهْلِهَا مَكَانًا شَرْقِيًّا. فَاتَّخَذَتْ مِنْ دُونِهِمْ حِجَابًا فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا. قَالَتْ إِنِّی أَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ إِنْ كُنْتَ تَقِيًّا. قَالَ إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ رَبِّكِ لِأَهَبَ لَكِ غُلَامًا زَكِيًّا. قَالَتْ أَنَّى يَكُونُ

1- سنن ابن ماجهٔ، ج 2، ص 415 - 416؛ الجامع الصغیر، ج 2، ص 931 و 1190.
2- همان.

لی غُلامٌ وَ لَمْ یَمْسَسْنِی بَشَرٌ وَ لَمْ أکُ بَغِیًّا. قَالَ کَذَلِکِ قَالَ رَبُّکِ هُوَ عَلَیَّ هَیِّنٌ وَ لِنَجْعَلَهُ آیَهً لِلنَّاسِ وَ رَحْمَهً مِنَّا وَ کَانَ أمْرًا مَقْضِیًّا }.

و در این کتاب (آسمانی) مریم را یاد کن، آن هنگام که از خانواده اش جدا شد، و در ناحیه شرقی (بیت المقدس) قرار گرفت. و میان خود و آنان حجابی افکند. در این هنگام، ما روح خود را به سوی او فرستادیم و او در شکل انسانی بی عیب و نقص، بر مریم ظاهر شد. او گفت: «من از شر تو، به خدای رحمان پناه می برم اگر پرهیزگاری! گفت: «من فرستاده پروردگار توام (آمده ام) تا پسر پاکیزه ای به تو ببخشم». گفت: چگونه برای من پسری باشد در حالی که بشری با من تماس نگرفته است؟! گفت: «مطلب همین است. پروردگارت فرموده: این کار بر من آسان است! (ما او را می آفرینیم، تا قدرت خویش را آشکار سازیم) و او را برای مردم نشانه ای قرار دهیم و رحمتی باشد از سوی ما. و این امری است حتمی.

وقتی حضرت مریم سلام الله علیها بتواند با ملائکه در ارتباط باشد، فاطمه زهرا سلام الله علیها که سیده تمامی زنان اهل بهشت است، به طریق اولی می تواند با ملائکه در ارتباط باشد.

از روایات اهل تسنن استفاده می شود که ملائکه با برخی از صحابه تعامل داشته و با آن ها مصافحه کرده اند و آن ها نیز ملائکه را با چشمان خود دیده اند.

مسلم نیشابوری در صحیحش به نقل از عمران بن حصین می نویسد:

و قد کان یسلّم علیّ حتّی اکتویت فترکت ثمّ ترکت الکی فعاد.(1)

فرشته بر من سلام می کرد تا این که آلوده به گناه غیبت و عدم کنترل زبان

1- صحیح مسلم، ج 4، ص 48.

شدم و او را نمی دیدم پس از آن که دست از این گناه کشیدم دوباره تماس برقرار شد.

ابن حجر عسقلانی در ترجمه (شرح حال) عمران بن حصین می نویسد:

عمران بن حصین... وکانت الملائکه تصافحه... .(1)

عمران بن حصین کسی بود که ملائکه با او مصافحه می نمودند.

همچنین ذهبی در ترجمه وی می نویسد:

عمران بن حصین... وکان ممن یسلم علیه الملائکه.(2)

عمران بن حصین از کسانی بود که ملائکه بر او سلام می کردند.

از این احادیث استفاده می شود که جمعی از صحابه توانسته اند با ملائکه ارتباط برقرارکرده و آن ها را ببینند و ملائکه به آن ها سلام می کردند. وقتی افرادی مثل عمران بن حصین که قطعاً مقام او از مقام امیرالمؤمنین و سیده ی زنان اهل بهشت سلام الله علیها پایین تر است، بتواند کلام ملائکه را بشنود و با آن ها ارتباط برقرار نماید، چه انگیزه ای وجود دارد که اهل تسنن اسرار بر انکار آن در حق امیرالمؤمنین و صدیقه ی طاهره سلام الله علیها داشته باشند؟ آیا انکار آن در حق امیرالمؤمنین و فاطمه ی زهرا سلام الله علیها ، طعن آشکار به خاندان رسالت نیست؟

روایات بسیاری در کتاب های اهل تسنن وجود دارد که برخی از صحابه کلام ملائکه را شنیده و با آن ها صحبت کرده اند.

1- تهذیب التهذیب، ج 8، ص 112.
2- تذکرهْ الحفاظ، ج 1،ص 29.

احمد بن حنبل استاد بخاری و مسلم، در مسندش می نویسد:

عن حذیفه بن الیمان أنّه أتی النبی صلی الله علیه و آله و سلّم فقال بینما أنا اصلی إذ سمعت متکلّماً یقول اللهم لک الحمد کلّه ولک الملک کلّه بیدک الخیر کلّه علیک یرجع الامر کله علانیته وسرّه فأهل أن تحمد انّک علی کلّ شیء قدیر اللهم اغفر لی جمیع ما مضی من ذنبی واعصمنی فیما بقی من عمری و ارزقنی عملاً زاکیاً ترضی به عنّی فقال النبی صلی الله علیه و سلّم ذاک ملک أتاک یعلمک تحمید ربّک.(1)

نقل شده است که روزی حزیفه نزد نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله وسلم آمد و عرض کرد: من در حال نماز بودم، شنیدم که گوینده ای می گفت: اللهم لک الحمد... پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: آن شخص ملکی بوده که آمده به تو یاد دهد چگونه خداوند را حمد و سپاس بگویی.

همچنین آلوسی مفسر معروف اهل تسنن در تفسیرش می نویسد:

وأخرج ابن أبی الدنیا فی کتاب الذکر عن أنس قال: أبی بن کعب لأدخلن المسجد فلأصلین و لأحمدن الله تعالی بمحامده لم یحمده بها أحد فلما صلی و جلس لیحمد الله تعالی و یثنی علیه إذا هو بصوت عال من خلف یقول: اللهم لک الحمد کله و لک الملک کله و بیدک الخیر کله و إلیک یرجع الامر علانیته و سره لک الحمد انک علی کل شیء قدیر اغفر لی ما مضی من ذنوبی و اعصمنی فیما بقی من عمری و ارزقنی اعمالا زاکیه ترضی بها عنی و تب علی فأتی رسول الله صلی الله علیه و سلم فقص علیه فقال: ذاک جبرئیل علیه السلام .(2)

ص: 141

1- مسند احمد، ج 5، ص 395 - 396.
2- روح المعانی، ج 22، ص 40.

از همه این ها گذشته، بسیاری از علمای اهل تسنن، یکی از فضایل عمر بن خطاب را شنیدن اذان از جبرئیل علیه السلام دانسته و آن را با آب و تاب فراوان نقل کرده اند.

حارث بن أبی اسامه در مسندش می نویسد:

أول من أذن بالصلاه جبرئیل فی سماء الدنیا فسمعه عمر و بلال فسبق عمر بلالا فأخبر أن نبی صلی الله علیه و سلم ثم جاء بلال فقال له سبقک بها عمر.(1)

نخستین کسی که در آسمان دنیا اذان گفت، جبرئیل بود و عمر بن خطاب و بلال آن را شنیدند!! عمر پیش دستی کرد و زودتر به پیامبر خبر داد بعد از او بلال آمد، پیامبر فرمود: عمر زودتر از شما خبر داده است.

جالب این است که ابن حجر عسقلانی و عینی بعد از نقل حدیث هیچ حاشیه ای نمی زنند. سرّش این است که وقتی بحث فضایل عمر بن خطاب باشد، آن ها چشم و گوش بسته تمام آن چه را که نقل می شود می پذیرند، اما اگر کسی عین همان را برای امیرالمؤمنین و یا صدیقه ی طاهره سلام الله علیها نقل کند، فوراً او را متهم به کفر و غلو می کنند و روایات او را نمی پذیرند و... .

اگر عمر بن خطاب می توانست صدای جبرئیل را بشنود، چه استبعادی دارد که فاطمه زهرا و امیرالمؤمنین‘ نیز آن را نشنیده باشند؟

این ها بود آن چه که در مورد ماهیت و راه ها و انواع علوم ائمه علیهم السلام آمده است.

1- بغیۀ الباحث عن زوائد مسند الحارث، ص51؛ فتح الباری، ج 2، ص 63؛ عمدۀ القاری، ج 5، ص107؛ السیرۀ الحلبیۀ، ج 2، ص 302 و... .

اما این که مقدار علومشان و کیفیت کامل دانش شان چگونه است، ما نمی توانیم بیان کنیم و توضیح دهیم زیرا که احاطه و اشراف نداریم، همان طوری که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

یا علی ما عرف الله الا انا و انت و ما عرفنی الا الله و انت و ما عرفک الا الله و انا.(1)

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند: یا علی! کسی خدا را نشناخت مگر من و تو و من را هم نمی شناسد مگر خداوند و تو و هیچ کسی تو را نمی شناسد مگر خداوند و من.

بنابراین ائمه طاهرین علیهم السلام ، و در رأس آن ها پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم ، از نظر علم و دانش، افضل و برتر از اولین و آخرین هستند. این برتری تا جایی است که هر آن چه مورد نیاز و احتیاج بشر تا روز قیامت از سعادت دنیا و آخرت است، علم آن نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم و ائمه علیهم السلام است، زیرا آن ها دعوت کنندگان به راه

خیر و سعادت واقعی هستند و آن ها اشراف و تسلط بر همه امور، حتی نیات ما دارند. آن چه واقع شده و آن چه در آینده پیش می آید و حتی زبان پرندگان و حیوانات و احتیاجات آن ها را می دانند و نیازمندی های همه موجودات از جن و انس را می دانند و برای آن ها رفع نیاز و احتیاج می کنند، لذا ما قادر به وصف و توصیف آن ها نیستیم و خودشان در زیارت جامعه کبیره فرموده اند:

کیف أصف حسن ثنائکم واحصی جمیل بلائکم وبکم أخرجنا الله من الذّل وفرّج عنّا غمرات الکروب.

1- مدینهٔ المعاجز، ج2، ص439.

چطور و چگونه وصف کنم شما را و چگونه ستایش کنم و بشمارم نیکویی های شما را، به وسیله شما خداوند ما را از خواری (دنیا و آخرت) بیرون آورد و به وسیله شما موج های گرفتاری از ما برطرف می گردد.

بنابراین پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم و ائمه طاهرین علیهم السلام آگاهی کامل بر همه موجودات و نیازها و احتیاجات آن ها چه در عالم تکوین و چه دردائره تشریع دارند چون آن ها حجج حق بر همه موجودات عالم اند. آن ها مرجع همه موجودات از ریزترین موجود عالم تا بزرگترین آن ها هستند. همان طوری که مولای ما امام صادق علیه السلام می فرماید:

انّ الله لا یجعل حجته فی أرضه یسأل عن شیئ فیقول لا أدری؟(1)

خداوند قرار نداده حجت خود را در زمین که از او چیزی سؤال و پرسش شود و او در جواب بگوید که من نمی دانم.

این روایت مطلق است و همه اشیاء و همه چیزها را در بر می گیرد.

آن حضرت در حدیث دیگری می فرمایند:

انّ الله تعالی أحکم وأکرم وأجلّ وأعظم وأعدل من ان یحتج بحجه ثم یغیب عنهم شیئاً من امورهم.(2)

خداوند دادگرتر و کریم تر و بالاتر و عظیم تر و اعدل تر از آن است که احتجاج و استدلال کند به حجتی پس پنهان کند ازایشان چیزی از اموراتشان را.

1- به نقل از بدایهْ المعارف، ج2، ص49.
2- بصائر الدرجات، ج 3، ص 143.

و به تعبیر دیگر می فرماید:

من شک ان الله تعالی یحتجّ علی خلقه بحجّه لایکون عنده کلّ ما یحتاجون الیه فقد إفتری علی الله.(1)

اگر کسی شک کند که خدای تعالی بر خلقش به حجتی احتجاج می کند که نزد او هر آنچه که به آن احتیاج دارند نمی باشد قطعاً به خداوند افترا و دروغ بسته است.

همچنین امام باقر علیه السلام می فرمایند:

لا والله لا یکون عالم جاهلاً ابداً، عالماً بشیء جاهلاً بشیء ثم قال الله اجل واعز واکرم من أن یفرض طاعه عبدٍ یحجب عنه علم سمائه و ارضه ثم قال لا یحجب ذلک عنه.(2)

به خدا قسم ! هرگز عالم(3) جاهل نمی باشدکه چیزی را بداند و چیزی را نداند. سپس فرمود: خداوند والاتر و عزیزتر و گرامی تر از آن است که اطاعت بنده ای را بر مردم واجب کند که علم زمین و آسمان خود را از او در پس پرده و نهان گذاشته باشد. سپس فرمودند: علم آسمان و زمین را از او نهان و مخفی نمی دارد.

در حدیث دیگری هشام بن حکم می گوید:

سألت اباعبدالله علیه السلام بیمنی عن خمس مائه حرف من الکلام فاقبلت اقول یقولون کذا وکذا قال فیقول قل کذا وکذا قلت جعلت فداک هذا الحلال

1- همان.
2- اصول کافی، ج 1، ص 260.
3- مقصود از عالم در اینجا، آن عالمی است که حجت بوده و اطاعت از او واجب باشد که منظور وجود مقدس معصومین علیهم السلام اند. (محقق)

و هذا الحرام أعلم انک صاحبه وانک أعلم الناس به و هذا هو الکلام؟ فقال لی ویک یا هشام (لا) یحتج الله تبارک و تعالی علی خلقه بحجهٍ لا یکون عنده کل ما یحتاجون الیه.(1)

هشام بن حکم گوید: از امام صادق علیه السلام در مِنی پرسش کردم از پانصد جمله از سخن، می گفتم چنین و چنان گویند، می فرمود: در پاسخ چنین و چنان بگو، گفتم:

قربانت در حلال و حرام مسلّم بود که فنّ شما است و شما از همه مردم بدان اعلم هستید ولی این ها مسائل علم کلام است (و شما این طور حاضر جواب هستید؟) فرمود: ای هشام! وای بر تو! خدای تبارک و تعالی بر خلقش به حجتی احتجاج نمی کند که نزد او همه آنچه مورد نیازشان می باشد، نباشد.

علم ائمه(ع) در آیات و روایات

در قرآن کریم آیات فراوانی دلالت بر علم ائمه طاهرین علیهم السلام دارد که به بیان برخی از مهم ترین آنها می پردازیم:

آیه اول:

{وَ کَلّ شَیءٍ احْصَیْناهُ فی امامٍ مُبینٍ}.(2)

(علم) هر چیزی را در امام مبین قرار دادیم.

در این آیه مبارکه خداوند متعال به صراحت بیان فرموده است که علم همه چیز را در امام مبین احصا و ضبط نموده ایم. روشن است که مقصود از ضبط کردن همه چیز در امام مبین، ضبط و فرونهادن موجودات و اشیاء خارجی نیست

1- اصول کافی، ج 1، ص 310.
2- یس / 12.

بلکه مراد از علم، آگاهی پیدا کردن به همه چیز و به همه اشیاء و امور در امام مبین است. همچنین نزد اهل تسنن و شعیان روشن است که امام مبین، شخصی آشکار کننده یا جدا کننده حق از باطل است. چنانکه لفظ امام و لفظ مبین در موارد متعددی از قرآن به همین معنا به کار رفته است.

بنابراین، آیه شریفه به روشنی علم به همه چیز را برای امام مبین علیه السلام اثبات می کند.

همین مطلب را پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم در روایات فراوانی تذکر داده اند.

علی بن ابراهیم قمی، مفسر جلیل القدر، آیه فوق را از آیات محکمه، به معنای آشکار بودن شمرده است.

ولی جای تعجب است که کسی خود را پیرو ائمه معصومین علیهم السلام بداند و مدعی تمسک به کتاب و عترت باشد و از دیگران پیروی کند و بر خلاف صریح آیه شریفه و روایات وارده درتفسیرش، آیه فوق را به رأی خود تفسیر نماید و بدون دلیل شرعی از معنای صریح آیه دست بردارد و بگوید مقصود از امام، لوح محفوظ یا پرونده ی اعمال خلایق است.

بعضی دیگر به خیال این که اول آیه مربوط به احوال قیامت است، جمله امام مبین را بر خلاف صریح آیه و روایات مربوطه، در تفسیرشان به پرونده و صحیفه اعمال تفسیر نموده اند و می گویند: ما ائمه هدی را امام مبین می دانیم، اما این آیه ربطی به مقام امام ندارد، بلکه مربوط به پرونده اعمال انسان است، چون پرونده او را مقابلش قرار می دهند از آن جهت او را امام خوانده اند، در صورتی که با کمی دقت در آیه مذکور می رساند که:

انّا نحْنُ نحی المَوْتی وَنَکْتُبُ ما قَدَّمُوا وَآثارَهُم وَکُلَّ شَیْءٍ احْصَیْناهُ فی امامٍ مُبینٍ.

ص: 147

به یقین ما مردگان را زنده می کنیم و آنچه را از پیش فرستاده اند و تمام آثار آنها را می نویسم و هر چیزی را در امام مبین قرار دادیم.

از دقت و توجه به این آیه، چهار مطلب استفاده می شود:

1- ما زنده می کنیم مردگان را.

2- ضبط می کنیم و می نویسیم تمام کارهای خلایق را در دنیا.

3- ضبط می نمائیم آثار آن ها.

4- آگاه ساختیم حجت خود را (امام) به همه چیز و تمامی حقایق.

اما جمله اول (زنده نمودن مردگان) مخصوص قیامت نیست؛ زمین مرده و قلوب مرده را خداوند در دنیا نیز زنده می کند، چنانچه صریح آیات قرآن است و افرادی را خداوند در دنیا زنده کرده و زنده می کند، درست است که زنده کردن همه مردگان از اولین و آخرین، مخصوص قیامت کبری است اما این مثبت دعوی نیست.

و اما جمله دوم و سوم؛ ضبط کردن و نوشتن کارهای خلایق و آثار آن در دنیا صورت می گیرد؛ زیرا در قیامت نوشتن در کار نیست و شاید از این جهت باشد که کلمه «نحیی و نکتب» به صورت مستقبل به کار رفته است ولی

«احصیناه» اخبار از گذشته است و چون کتابت در دنیا صورت می پذیرد و احیاء قبل از کتابت ذکر شده پس می توان گفت احیاء در خلقت آدمی است. چنانچه در قرآن فرموده است:

{كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللهِ وَكُنْتُمْ أمْواتًا فَأحْياكُمْ ثُمَّ يُميتُكُمْ }.(1)

ص: 148

1- بقره / 28.

کتابت اعمال بعد از خلقت و رسیدن انسان به حدّ بلوغ و کمال است، بر این اساس ممکن است آیه نظر به قیامت نداشته باشد. علاوه بر این در صحیفه ی اعمال هر کسی اعمال خود او را می نویسند نه اعمال دیگران را و نه اینکه کل شیء را در آن احصاء نمایند. بنابراین اگر گفته شود صحیفه اعمال را در قیامت مقابل انسان می گذارند و از این جهت او را امام مبین می گویند، سخن نابجا است و در واقع قرآن را به رأی خود تفسیر کرده و پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم فرموده اند: کسی که قرآن را به رأی خود تفسیر کند، جای او در جهنم خواهد بود. هم چنین مریض است کسی که صریح قرآن را بابیان عترت کنار بگذارد و نسبت به آن بی اعتنا باشد و با اندیشه خود رأی عامه را در تفسیر قرآن ترجیح دهد.

تفسیر امام مبین به لوح محفوظ، صریح تفاسیر عامه است و بعضی از علمای شیعه - اعلی الله مقامهم - نیز بدون تأمل و دقت از آن ها پیروی کرده اند و تأمل نکرده اند که دلالت لفظ امام مبین بر لوح محفوظ به کدام یک از دلالات ثلاثه است و نزد اهل منطق و دانش واضح است که دلالت لفظ از یکی از معانی دلالات سه گانه خارج نیست و بر آن استدلال عقلی شده است و در این جا هیچ یک از دلالات ثلاثه نیست پس وجهی ندارد بگوییم امام مبین یعنی لوح محفوظ، بر فرض اگر گفته شود مراد لوح محفوظ است، خواهیم گفت: مقصود از آن قلب مطهر، پیغمبر خاتم یا امیرالمؤمنین علیه السلام می باشد؛ چنانچه در روایاتی، لوح محفوظ تأویل به آن شده است و با صریح آیه و روایات منافات ندارد. ولی اگر مقصود از امام مبین لوح محفوظ باشد، باز می گوییم: به صریح روایات متواتره علم همه چیز و همه مخلوق، نزد پیغمبر و ائمه هدی علیهم السلام است.

بنابراین از صریح آیه با ضمیمه روایات وارده در تفسیرش استفاده می شود

که علم همه چیز از عوالم بالا (آسمان ها) و زمین ها و آن چه در آن هاست و گذشته و آینده در قلب مقدس امام مبین (ائمه هدی علیهم السلام) مضبوط است.

اما روایاتی که در تفسیر آیه کریمه «وَکُلَّ شَیءٍ احْصَیْناهُ فی امامٍ مُبینٍ» آمده است؛

روایت اول؛ خطبه غدیر که تمامی آن در کتاب شریف احتجاج طبرسی نقل شده و در کمال صحت و اعتبار است و در حدود هفتاد مرتبه رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم در خطبه غدیر فرموده است:

معاشر الناس ما من علم الا وقد احصاه الله فیّ وکل علم علّمته فقد احصیته فی امام المتقین وما من علم الا وقد علمته علیاً وهو الامام المبین. (1)

ای مردم! هیچ علمی نیست مگر آنکه خداوند آن را در وجود من نهاده است وهر علمی که تعلیم گرفته ام، آن را در امام متّقین قرار داده ام و هیچ علمی نیست مگر آن که آن را به علی تعلیم داده ام و علی امام مبین و آشکار است.

به طور آشکار از این خطبه شریفه استفاده می شود که هیچ علمی به هیچ فردی از مخلوق داده نشده مگر آن که پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله وسلم همه آن را می داند و باز تمام علوم پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم نزد امام مبین، امیرالمؤمنین علیه السلام ، می باشد و از او به ائمه هدی علیهم السلام به ارث رسیده و این مطلب از صدها روایت دیگر نیز استفاده می شود.

روایت دوم: ابن عباس می گوید: امام علی علیه السلام فرمود:

وَکُلَّ شَیْءٍ احْصَیْناهُ فی امامٍ مُبینٍ ای کتاب مبین فهو محکم و ذکر ابن عباس عن أمیرالمؤمنین علیه ًالسلاَم أنّه قال: انا و الله الامام المبین اُبین الحق والباطل ورثته من رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم .

1- بحارالانوار، ج35، ص 428 و ج 37، ص 208.

به خدا قسم! من امام مبین هستم که حق و باطل را بیان می کنم و آن را از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به ارث برده ام.(1)

روایت سوم: امام باقر علیه السلام از پدر بزرگوارشان از رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم نقل فرموده اند که:

«لما نزلت هذه الآیه علی رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم وکل شیء أحصیناه فی امام مبین قام ابوبکر و عمر مجلسهما فقالا یا رسول الله هو التوراه؟ قال: لا قالا فهو الانجیل قال لا قالا: فهو القرآن؟ قال لا قال: فاقبل امیرالمومنین علیه السلام فقال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم هو هذا انّه الامام الذی أحصی الله تبارک وتعالی فیه علم کل شیء».(2)

هنگامی که آیه شریفه {وَکُلّ شَیءٍ احْصَیناهُ فی امامٍ مُبینٍ} نازل شد ابوبکر و عمر عرض کردند: یا رسول الله! آیا این امام مبین تورات است؟ فرمود: نه! عرض کردند: انجیل است؟ فرمود: نه! عرض کردند: قرآن است؟ فرمود: نه! در این هنگام علی بن ابی طالب علیه السلام وارد شد، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم

فرمود: امام مبین ایشان است، قطعا او امامی است که خداوند تبارک و تعالی علم همه چیز را در وجود او احصاء و ضبط فرموده است.

روایت چهارم: صالح بن سهل گوید: امام صادق علیه السلام بعد از آن که آیه شریفه {وَکُلّ شَیءٍ احْصَیناهُ فی امامٍ مُبینٍ} را قرائت نمود فرمود: امام مبین امیرالمؤمنین علیه السلام است.(3)

1- بحار الانوار، ج 35، ص 427.
2- همان، ص 428؛ معانی الاخبار، ص95.
3- بحارالانوار، ج24، ص158.

روایت پنجم: عمار بن یاسر گوید: در بعضی از جنگ ها خدمت مولی الکونین امیرالمؤمنین علیه السلام بودم. به بیابانی که مورچه در آن بسیار بود رسیدیم، گفتم: یا امیرالمؤمنین آیا کسی هست که عدد این مورچه ها را بداند؟ علی علیه السلام فرمود: ای عمار! من کسی را می شناسم که عدد نر و ماده آن ها را می داند عرض کردم: آن شخص کیست؟ فرمود: عمار! آیه شریفه سوره یس را قرائت کرده ای؟ «وَكُلّ شَیءٍ احْصَیناهُ فی امامٍ مُبینٍ» عرض کردم: قرائت کرده ام، فرمود: منم امام مبین که علم همه چیز در قلب من محفوظ است.(1)

آری قرآن فرموده است: «وَما مِنْ دابّهٍ الا عَلی اللهِ رِزْقُها وَیَعْلَمُ مُسْتَقَرَّها وَمُسْتَوْدَعَها فی کتابٍ مُبینٍ»؛ یعنی هیچ جانداری نیست مگر آن که روزی آن با خداست و خداوند قرارگاه و آرامگاه موقت آن ها را می داند (علم) همه این ها در کتاب مبین است و کتاب مبین چنان که بیان شد «امام» است و علامه مجلسی در مرآت العقول فرموده مراد از کتاب مبین، امیرالمؤمنین علیه السلام و فرزندان معصومین او هستند. چنان که عامه و خاصه در تفسیر آیه ی {وَكُلّ شَیءٍ احْصَیناهُ فی امامٍ مُبینٍ} نقل کرده اند که: چون آیه شریفه نازل شد پیغمبر اشاره به امیرالمؤمنین علیه السلام نمود و فرمود: ایشان امام مبین است.(2)

روایت ششم: «مصباح الانوار» به اسناد خودش به مفضل می گوید:

دخلت علی الصادق علیه السلام ذات یوم فقال لی: یا مفضّل! هل عرفت محمّداً وعلیاً و فاطمه و الحسن و الحسین علیهم السلام کنه معرفتهم؟ قلت: یا سیدی

1- این حدیث را شیخ طوسی در کتاب خود مصباح الانوار نقل نموده و نیز مانند این حدیث را از ابوذر هم روایت فرموده است.
2- مرآهْ العقول، ج4، ص358.

وما کنه معرفتهم؟ قال: یا مفضل! من عرفهم کنه معرفتهم کان مؤمناً فی السّنام الاعلی قال: قلت: عرفّنی ذلک یا سیدی، قال: یا مفضّل تعلم أنّهم علموا ما خلق الله عزوجل و ذرأه و برأه و أنهم کلمه التقوی و خزان السماوات و الارضین و الجبال و الرمال و البحار و علموا کم فی السماء من نجم و ملک و وزن الجبال وکیل ماء البحار و أنهارها وعیونها و ما تسقط من ورقه إلا علموها و لا حبّه فی ظلمات الارض ولا رطب و لا یابس إلا فی کتاب مبین و هو فی علمهم وقد علموا ذلک. فقلت: یا سیدی قد علمت ذلک و أقررت به و آمنت، قال: نعم یا مفضّل! نعم یا مکرم! نعم یا محبور! نعم یا طیب! طبت و طابت لک الجنّه و لکل مؤمن بها.(1)

مفضل گوید: روزی بر حضرت صادق علیه السلام وارد شدم، فرمود: ای مفضل! آیا محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را به حقیقت معرفت شناخته ای عرض کردم: ای آقای من! حقیقت معرفت آنان چیست؟ فرمود: ای مفضل! هر کس به حقیقت معرفت آنان رسیده باشد در پیشگاه خدای اعلی مؤمن کامل خواهد بود. عرض کردم: این معرفت را برای من بیان فرمایید، فرمودند: بدان که آنان می دانند آن چه را خداوند خلق فرموده و آن هایند کلمه ی تقوی و خزینه دار آسمان ها و زمین ها و کوه ها و ریگزارها و دریاها و می دانند عدد ستاره های آسمان و عدد ملائکه و وزن کوه ها و میزان آب دریاها و نهرها و چشمه ها و هیچ برگی از درخت جدا نمی شود و هیچ دانه ای در تاریکی های زمین وجود ندارد و هیچ تر و خشکی نیست مگر در کتاب مبین آمده باشد و تمام این ها درعلم آنهاست و تحقیقا آن را

1- بحار الانوار، ج26، ص116.

می دانند.(1) سپس عرض کردم: این مطلب را متوجه شدم و به آن اقرار نمودم و ایمان آوردم. آن حضرت فرمودند: آری! ای مفضل! بله! ای گرامی داشته شده! بله! ای آراسته شده! بله! ای پاکیزه! پاک شدی و بهشت گوارای تو و هرکس به آن مؤمن است، باشد!(2)

روایت هفتم: از احادیثی که معنی آیه شریفه {وَکُلّ شَیءٍ احْصَیناهُ فی امامٍ مُبینٍ} را روشن می نماید؛ حدیثی است که در اصول کافی نقل فرموده است. در این حدیث شریف، عیسی بن المستفاء خدمت حضرت موسی بن جعفر علیه السلام عرض می نماید:

اکان فی الوصیه توثبهم وخلافهم علی امیرالمؤمنین علیه السلام فقال: نعم شیئا شیئا وحرفا حرفا اما سمعت قول الله عزوجل انا نحن نحیی الموتی ونکتب ماقدموا وآثارهم وکل شیءِ احصیناه فی امام مبین.(3)

گفتم: آیا در آن وصیت نامه که جبرئیل برای حضرت رسول آورده استیلای ظالمین و مخالفت آن ها با امیرالمؤمنین علیه السلام مذکور است؟ فرمود: بلی والله همه چیز جزء به جزء و حرف به حرف نوشته شده است، آیا نشنیده ای که خداوند فرمود: ما مردگان را زنده می کنیم و آنچه از پیش فرستاده اند و همچنین آثارشان را ثبت می کنیم و همه چیز را در امام مبین احصاء نموده ایم.

1- انعام / 95.
2- حدیث در تفسیر برهان و تفسیر کنز الغرایب و بحرالدقائق و بحارالانوار، چاپ کمپانی، ج7، باب علم ائمه علیهم السلام به همه چیز و محبوب نبودن آن ها از علم به موجودات از شیخ طوسی نقل شده است.
3- اصول کافی، ج2، ص 378.

آیه دوم:

{وَتَعِیَها اُذُنٌ واعِیَه }.(1)

و گوش شنوا آن را حفظ می کند.

یکی از راه های رسیدن دانش و علوم به ائمه اطهار علیهم السلام از طریق پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم است. امیرالمؤمنین علیه السلام از هنگام کودکی در کنار رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و همدم و انیس ایشان بود. اهل

مکه به قحطی سختی دچار شدند؛ ابوطالب علیه السلام شخص آبرومند و کثیرالعیالی بود، رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نزد آن حضرت رفت و امیرالمؤمنین علیه السلام را از ایشان گرفت و جزء عیال خودش قرار داد و در تعلم و تربیت او کوشش نمود.(2)

و از طرفی هم قرآن کتاب هدایت و کتابی است که همه چیز در آن بیان شده است؛ تبیاناً لکل شیء، کتابی نازل شده است تا آدمی را از ظلمات دنیا به نور و بینش برساند و در پیچ و تاب های تاریک زندگی مددکار او باشد.

نگاهی به این کتاب عظیم القدر نشان می دهد که خداوند متعال آن چه را لازمه زندگی یک انسان است به نحو احسن بیان کرده است و هیچ نقطه ابهامی را باقی نگذاشته است، بلکه یکی از نیازهای اساسی انسان، نیاز به رهبری و امامت و معرفی انسان های کامل است. آدمی برای رسیدن به سرمنزل کمال، نیاز به پیشوا و امامی دارد که دارای قدرت علمی کاملی باشد و به راه های سعادت بشر آگاهی کامل داشته باشد، قرآن که تأمین کننده نیازهای آدمی است بدون شک به این نیاز پاسخ گفته است. پیامبر بزرگ اسلام در موارد مختلفی قدرت

1- الحاقه / 12.

2- الفصول المهمه، ص 15- 14؛ ذخائر العقبی، ص 58؛ اعیان الشیعه، ج3، ص 11.

علمی و شخصیت آن انسان کامل را بیان فرموده که امیرالمؤمنین علیه السلام مصداق اتم آن است.

این مطلب را خداوند برای پیامبرش در آیه {وَتَعِیَها أُذُنٌ واعِیَه}(1) بیان فرموده است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم می فرمایند:

یا علی انّ الله امرنی ان ادنیک و اعلمک لتعی فانزل الله هذه الآیه {وَتَعِیَها أُذُنٌ واعِیَهٌ} فقال انت اذن واعیه.

یا علی! خدا به من دستور داد تو را به خودم نزدیک کنم و علوم خودم را به تو یاد دهم تا آنها را حفظ کنی. پس خداوند این آیه را نازل فرمود: {وَتَعِیَها أُذُنٌ واعِیَهٌ} سپس به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: تو گوش حفظ کننده و نگهدارنده هستی.(2)

سید ابن طاووس می فرماید:

موقعی که هشام بن عبدالملک مروان «لعنهْ الله علیه»، امام باقر و امام صادق علیهم السلام را در شام احضار کرد و جمعی مشغول تیراندازی بودند، هشام نُه چوبه به امام باقر علیه السلام داد و از آن حضرت درخواست کرد که تیراندازی کند. امام علیه السلام تیر اول را به وسط خال و نشانه زد و تیر دوم را در وسط چوبه تیر اول و تیر سوم را در وسط چوبه دوم... هم چنین نهم را در وسط هشتم زدند، چنانکه حاضرین را شگفتی عجیب فرا گرفت و هشام از این دستور پشیمان شد و گفت: من تا به حال چنین تیراندازی را ندیده ام! آیا

1- الحاقه / 12.
2- غایهْ المرام، ص 367.

فرزندت جعفر هم می تواند به این کیفیت تیراندازی کند؟ امام باقر علیه السلام فرمودند: بله! ما خانواده، کمال را از پیغمبر اکرم به ارث برده ایم تا آن که فرمودند: خداوند پیغمبر خود را امر فرموده که

علی بن ابی طالب را مخصوص به علم و کمالات خود قرار دهد و آیاتی برای اثبات این موضوع نازل فرمود که از آن جمله است آیه شریفه {وَتَعِیَها اُذُنٌ واعِیَهٌ} یعنی: و گوش شنوا آن را حفظ می کند و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم فرموده است: از خداوند خواستم که آن حفظ کننده را گوش علی بن ابی طالب علیه السلام قرار دهد و خدا هم چنین کرد. از این جهت بود که علی علیه السلام می فرمود: پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم هزار باب از علم به من آموخت که از هر باب هزار باب دیگر از علم برایم باز شد، و این علوم از طریق امیرالمؤمنین علیه السلام به ما رسیده است که دیگران از آن بهره ای نبرده اند.

هشام سؤال کرد: آیا علی بن ابی طالب علیه السلام ادعای علم غیب می دانست با این که خداوند کسی را به غیب خود آگاه نفرموده است!!

امام باقر علیه السلام فرمود: خداوند بر پیغمبر خود کتابی نازل فرموده که در آن بیان شده است آن چه رخ داده و آن چه که تا

روز قیامت رخ خواهد داد، چنان که فرموده: {وَنَزَّلْنا عَلَیْکَ الْکِتابَ تِبْیاناً لِکُلِّ شَیْ ءٍ}(1) {وَکُلَّ شَیْ ءٍ أَحْصَیْناهُ فی إِمامٍ مُبینٍ}(2) {ما فَرَّطْنا فی الْکِتابِ مِنْ شَیْ ءٍ}(3)؛ خداوند به پیغمبر خود وحی فرمود که چیزی از اسرار و علوم غیب را باقی نگذارد مگر آن که به علی بن ابی طالب علیه السلام بیاموزد و پیغمبر هم به حکم خدا عمل

1- نحل / 89.
2- یس / 12.
3- انعام / 38.

کرد تا آنجا که امام باقر علیه السلام فرمودند: تمام علوم قرآن و تأویل آن نزد علی بن ابی طالب علیه السلام بود و بعد از پیغمبر کسی جز او آگاه به این علم نبود.(1)

امام علیه السلام با استناد به این چهار آیه، برای امیرالمؤمنین علیه السلام علم غیب را اثبات نمودند و هشام با آن دشمنی که نسبت به اهل بیت داشت انکار ننمود، ولی عجیب است که بعضی مسلمانان به خصوص وهابیت (که خود را مسلمان می دانند) علاوه بر انکار، تصمیم بررد این آیات دارند.

حماد بن عثمان در روایت دیگری در این خصوص می گوید: عبدالاعلی بن اعین برای من نقل کرد که از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: «منم فرزند رسول خدا و می دانم کتاب خدا را و در آن است ابتداء خلقت (کیفیت ایجاد موجودات) و آن چه لباس هستی به تن خواهد کرد تا روز قیامت، و در آن است اخبار آسمان ها و زمین و بهشت و دوزخ و اخبار گذشته و آینده و من همه اینها را می دانم؛ گویا اینکه در کف دست خود نگاه می کنم، چون که خداوند در وصف قرآن می فرماید: «فیه تبیان کل شیء».(2)

ابن عباس عن النبی سئلت ان یجعلها اذن علی: قال علی کرم الله وجهه ما سمعت من رسول الله شیئاً الا وحفظته ووعیته ولم انسه مدی الدهر.(3)

ابن عباس می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: من از خدا سؤال کردم که علی بن ابی طالب رامصداق (اذن واعیه) قرار دهد؛ علی علیه السلام می فرمود:

1- تمام این روایات در بحارالانوار، ج46، ص 307 و ج72، ص181 مذکور است.
2- کتاب بصائر، ج4، باب 8.
3- مناقب خوارزمی، ص 200؛غایهْ المرام، ص 367.

آن چه را از رسول خدا شنیدم حفظ کردم و تا آخر دهر فراموش نخواهم کرد.

در جای دیگر آمده است که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمود:

شما قرب و منزلت مخصوص من نزد رسول خدا را می دانید؟ در کودکی مرا در دامن خویش می گذاشت و به سینه اش می چسباند و در بسترش می خوابانید. بدنم به جسد مبارکش می رسید و از بوی معطر او استفاده می نمودم. لقمه را می جوید و در دهانم می گذاشت. هیچ گاه دروغ از من نشنید و خطا و اشتباهی ندید. یکی از فرشتگان بزرگ پروردگار جهان، همواره از وی مراقبت می کرد و به کارهای نیک و اخلاق پسندیده هدایتش می نمود. من همانند ناقه ی شتر که دنبال مادرش می رود از آن حضرت پیروی می نمودم. در هر روز دری از علم به رویم می گشود و از اخلاق و آداب نیک چیزی برایم آشکار می نمود. دستور می داد و من از او پیروی می کردم. در هر سال مدتی در کوه (حراء) به سر می برد. جز من و خدیجه کسی آن حضرت را نمی دید. در آن هنگام خانه ای در اسلام تأسیس نشده بود جز خانه رسول اکرم و خدیجه، و من سومین فرد آن خانواده بودم. نور وحی و رسالت را مشاهده می کردم و بوی نبوت را استشمام می نمودم.(1)

ابن عباس می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم می فرمود: وقتی برای مناجات پروردگار حاضر شدم با

1- نهج البلاغه، خطبه 187؛ ینابیع المودهْ، ص 76.

من سخن گفت، هر چه از خدا یاد گرفتم به علی علیه السلام یاد دادم. پس علی درِ علم من است.(1)

بنابر آنچه که از روایات و تفاسیر عامه و خاصه استفاده می شود؛ اُذُن واعیه در این آیه ی کریمه، امیرالمؤمنین علیه السلام است که حقایق را از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم اخذ کرده و علم گذشته و آینده را فرا گرفته است. روایت عبدالرحمن بن کثیر، مؤید این مطلب است:

عن عبدالرحمن بن کثیر عن ابی عبدالله (صلوات الله علیه) فی قول الله تعالی وَتَعِیَها اُذُنٌ واعِیَهٌ قال وَعَتْ اذن امیرالمؤمنین علیه السلام ما کان و ما یکون.(2)

عبدالرحمن بن کثیر از امام صادق علیه السلام درباره فرمایش خدای تعالی {وَتَعِیَها اُذُنٌ واعِیَهٌ} روایت کرده که آن حضرت فرمودند: امیرالمؤمنین علیه السلام علم آنچه بوده و خواهد بود را حفظ نمود.

و در روایت دیگر آمده است که:

روی الصدوق فی الخصال فی حدیث مناقبه السبعین التی عددها امیرالمؤمنین علیه السلام و اما الثالثه و الثلاثون فان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم التقم اذنی وعلمنی ما کان و ما یکون الی یوم القیامه فساق الله عزوجل ذلک علی لسان نبیه صلی الله علیه و آله وسلم .(3)

مرحوم صدوق در خصال در ضمن حدیث مناقب هفتادگانه امیرالمؤمنین علیه السلام که آن حضرت، آنها را بیان فرموده اند روایت کرده که

1- ینابیع المودهْ، ص 79.
2- بحارالانوار، ج35، ص 326.
3- مستدرک سفینه، ج1، ماده (اذن).

سی و سومین منقبت این است که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم گوش مرا کاملاً نزدیک دهان خود قرار دادند و به من علم آنچه بوده و آنچه خواهد بود تا روز قیامت را تعلیم دادند که خدای عزوجل آنها را بر زبان پیامبرش صلی الله علیه و آله وسلم جاری نمود.

همچنین از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده که:

در قرآن آیه ای نیست جز این که من می دانم درباره کی و در کجا نازل شده است. در سینه ام علوم فراوانی است قبل از آن که مرا نیابید سؤال کنید و فرمود: اگر در حین نزول آیه ای در خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نبودم، آن را برایم نگهداری می کرد تا هنگامی که خدمتش می رسیدم و برایم قرائت می نمود و می فرمود: یا علی! در غیاب تو فلان آیه نازل شده و تأویل و تنزیل آن ها را برایم تشریح می فرمود.(1)

و نیز امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

بل اندمجت علی مکنون لو بحت به لاضطربتم اضطراب الارشیه فی الطوی البعیده.(2)

در سینه ام علومی پنهان است که اگر برای شما آشکار سازم همانند ریسمانی که در چاه عمیق حرکت می کند به اضطراب خواهید افتاد.

همچنین آن حضرت می فرمایند:

ان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم علّمنی الف باب و کل باب منها یفتح الف باب فذالک الف الف باب حتی علمت ما کان و ما یکون الی یوم القیامه و

1- ینابیع المودهٔ، ص 83.
2- نهج البلاغه، خطبه 4.

علمت علم المنایا و البلایا و فصل الخطاب.(1)

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم هزار در از علم را به روی من گشود که از هر دری هزار در باز شد پس هزار هزار در علم به روی من گشوده شد به طوری که دارای علم آنچه بوده و آنچه خواهد بود تا روز قیامت، شدم و از مرگ ها و بلاها و فصل الخطاب آگاهی دارم.

حضرت امیرالمؤمنین، علی علیه السلام ، می فرماید:

در سینه ام علوم بسیاری جمع است که رسول خدا به من تعلیم نموده است، اگر حفظ کنندگانی را پیدا می کردم که حق آن ها را ادا می کردند و همان طور که می شنیدند روایت می نمودند، بعضی از آن علوم را نزدشان به ودیعه می گذاردم و دری از علوم برایشان باز می کردم که از هر دری هزار در باز می شد.(2)

به امیرالمؤمنین، حضرت علی علیه السلام ، عرض کردند: چرا شما از همه ی اصحاب بیشتر حدیث دارید؟ فرمود: زیرا من هر وقت از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم سؤال می کردم جوابم می داد و وقتی ساکت می شدم خود آن حضرت ابتداء به سخن می کرد:

سلیم بن قیس از حضرت امیرالمؤمنین، علی علیه السلام ، نقل می کند که (در حدیثی) فرمود: چنین نبود که هر یک از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بتوانند از آن حضرت سؤال کنند و بفهمند؛ بعضی ها چیزی را می پرسیدند ولی از درک جواب عاجز بودند به طوری که از سؤال کردن عاجز بودند و دوست می داشتند یکی از اعراب یا شخصی غریبه از در برسد و از

1- ینابیع المودة، ص 88.
2- غایة المرام، ص 518.

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم چیزی بپرسد تا آنان جوابش را بشنوند، ولی من در هر روز یک مرتبه و در هر شب یک مرتبه خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم می رسیدم و آن حضرت با من خلوت می کرد و هر جا می رفت دنبالش می رفتم. اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم می دانند که برای غیر من چنین موقعیتی حاصل نمی شد، گاهی آن حضرت به خانه ی من تشریف می آوردند گاهی هم من در یکی از منازلشان شرفیاب می شدم. وقتی بر آن حضرت وارد می شدم مجلس را خلوت می کرد و زنانش را بیرون می نمود ولی وقتی او به منزل ما تشریف فرما می شد نه فاطمه بیرون می رفت و نه هیچ یک از فرزندانم. وقتی سؤال می کردم جواب می داد و گاهی که من ساکت می شدم او ابتداء به سخن می کرد، هیچ آیه ای بر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نازل نشد مگر این که آن را برایم قرائت فرمود و من به خط خودم آنها را نوشتم. تأویل آیات و تفسیر آن ها و ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه و خاص و عام آیات را برایم بیان فرمود و از خدا خواست که قدرت فهم و حفظ آن ها را به من عطا کند، لذا هیچ آیه و علمی را که به من یاد داد فراموش نکردم. هر حلال و حرام و امر و نهی را که خدا به هر ولیی یاد داده بود و هر کتابی را که بر پیغمبران گذشته نازل شده بود، به من تعلیم نمود و من همه آن ها را حفظ کردم و حتی یک حرف آن ها را فراموش ننمودم. سپس دست مبارکش را به سینه ی من نهاد و از خدا خواست که قلبم را پر از علم و فهم و حکمت و نور گرداند. عرض کردم: یا رسول الله! پدر و مادرم فدایت باد! از آن هنگام که درباره ام دعا کردی هرگز چیزی را فراموش نکرده ام، آیا باز هم می ترسی به فراموشی گرفتار شوم؟ فرمود: از نسیان و جهل تو نمی ترسم و در این باره اطمینان دارم.

ص: 163

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم مقام علمی امیرالمومنین علیه السلام را بارها در روایات مختلف ستوده است:

1- یا علی ! تو در علم و دانش در مرتبه ای هستی که احدی به آن نرسیده است.

2- یهنئک العلم اباالحسن لقد شربت العلم شرباً نهلته نهلا.(1)

علم و دانش گوارایت باد ای ابوالحسن ! علم را مانند آب نوشیدی !

3- انا دار الحکمه و علی بابها.(2)

من خانه حکمت و علی درِ آن است.

4- انا مدینه العلم وعلی بابها فمن اراد العلم فلیأت الباب.(3)

من شهر علم هستم و علی درِ آن شهر است، هر کس طالب علم است باید از درش وارد شود.

5- قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم : یا علی انا مدینه العلم وانت بابها کذب من زعم انّه یصل الی المدینه الاّ من قبل الباب.(4)

یا علی ! من شهر علم و تو درب آن هستی، هر کس گمان کند که از غیر درب می تواندوارد شهر شود دروغ می گوید.

آیه سوم:

یکی دیگر از آیاتی که علم و آگاهی گسترده پیامبر و ائمه هدی علیهم السلام را به

1- ذخائر العقبی، ص 78؛ مناقب خوارزمی، ص 41.
2- ینابیع المودة، ص 81؛ ذخائر العقبی، ص 77.
3- ینابیع المودة، ص 92؛ مناقب خوارزمی، ص 40.
4- ینابیع المودة، ص 82.

موجودات و تکوینیات ثابت می کند، این آیات شریفه است:

{إِنّا أنْزَلْناهُ فی لَیْلَهِ الْقَدْرِ * وَ ما أدْراکَ ما لَیْلَهُ الْقَدْرِ * لَیْلَهُ الْقَدْرِ خَیْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ * تَنَزَّلُ الْمَلائِکَهُ وَالرُّوحُ فیها بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ کُلّ ِ أمْرٍ * سَلامٌ هِیَ حَتّی مَطْلَعِ الْفَجْرِ}.

ما این قرآن عظیم الشأن را در شب قدر نازل کردیم و تو چه می دانی که شب قدر چیست؟ شب قدر از هزار ماه بهتر و بالاتر است. (در این شب) فرشتگان و روح به اذن پروردگارشان از هر فرمانی نازل می گردند. این شب رحمت و سلامت و تهنیت تا صبحگاه است.

از این آیات استفاده می شود که ملائکه و روح، در شب قدر از نزد پروردگار بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم نازل می شوند. همچنین از آیه شریفه {...تَنَزَّلُ الْمَلائِکَهُ...} به انضمام روایاتی که در تفسیر این آیات به ما رسیده است معلوم می شود که در هر سال شب قدری است که در آن شب، امور کلی و جزئی یک سالِ همه موجودات برنامه ریزی شده و به امضاء می رسد و به این جهت، عنوان قضای حتمی می یابد و همه این امور با تمام خصوصیات، از ناحیه حضرت حق جلّ و علا به اطلاع پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم می رسید و بعد از آن حضرت به اطلاع امام وقت می رسد.

این مطلب در سوره دخان نیز آمده، آنجا که خداوند می فرماید:

{إِنّا أنْزَلْناهُ فی لَیْلَهٍ مُبارَکَهٍ إِنّا کُنّا مُنْذِرینَ * فیها یُفْرَقُ کُلُّ أمْرٍ حَکیمٍ}.

ما قرآن را در شب قدر نازل کردیم، همانا ما خلق را (از عذاب قیامت) ترساندیم، در آن شب هر امری با حکمت (و تدبیر امور نظام جهان) معین و ممتاز می گردد.

امام باقر علیه السلام در ذیل این آیه شریفه می فرماید:

یا معشر الشیعه! خاصموا بسوره {إِنّا أنْزَلْناهُ فی لَیْلَهِ الْقَدْرِ} تفلجوا فوالله

انّها لحجّه الله تبارک و تعالی علی الخلق بعد رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم و انّها لسیّده دینکم و انّها لغایه علمنا یا معشر الشیعه !

خاصموا بِ- {حم * وَ الْکِتابِ الْمُبینِ * إِنّا أَنْزَلْناهُ فی لَیْلَهٍ مُبارَکَهٍ إِنّا کُنّا مُنْذِرینَ } فانّها لولاه الأمر خاصّه بعد رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم (1).

ای گروه شیعه ! (در مسأله اثبات وجود امام) با سوره ی إنا انزلناه فی لیلهْ القدر (در مقابل مخالفین) محاجّه کنید تا پیروز شوید، به خدا سوگند که این سوره پس از پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم ، حجت خدای تبارک و تعالی است بر خلقش، به راستی این سوره، سروَر دین شماست و به راستی این سوره نهایت دانش ماست، ای شیعه ! با دشمنان ما مخاصمه و محاجه کنید با {حم * وَ الْکِتابِ الْمُبینِ * إِنّا أَنْزَلْناهُ فی لَیْلَهٍ مُبارَکَهٍ إِنّا کُنّا مُنْذِرینَ } زیرا این آیات مخصوص به والیان و متصدیان امر امامت پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم است.

از ظاهر آیات و رویات متواتره از طریق عامه و خاصه به دست می آید که شب قدر هر سال در ماه مبارک رمضان است. در این شب فرشتگان و روح بر پیغمبر و هر یک ائمه علیهم السلام درعصر خودش نازل می شوند و چنانکه ائمه ی هدی علیهم السلام در روایات متواتره فرموده اند؛ در آن شب مقدرات همه موجودات از قبیل بلایا و مرض ها و مرگ ها و روزی ها و باران ها و همه ی حوادث و قضایا تا سال آینده از خیرات و شرور در جهان از ذرات کوچک تا بزرگ همه ثبت می شوند. در آن شب تمام مقدرات بر پیامبر و امام عرضه می گردد.

1- اصول کافی، ج1، ص266؛ وافی، ج2، ص50، طبع جدید.

از این حدیث امام باقر علیه السلام استفاده می شود که سوره قدر و سوره دخان وجود علمی شب قدر را ثابت می کنند.

از آیات زیر:

1- {وَلاحَبَّهٍ فی ظُلُماتِ اْلأرْضِ وَلا رَطْبٍ وَلا یابِسٍ إِلاّ فی کِتابٍ مُبینٍ}.(1)

هیچ دانه ای در تاریکی های زمین نیست و هیچ تر و خشکی نیست مگر آنکه در کتاب مبین بیان شده است.

2- {وَلا أصْغَرَ مِنْ ذلِکَ وَلا أکْبَرَ إِلاّ فی کِتابٍ مُبینٍ}.(2)

چیزی کوچک تر از ذره و نه بزرگ تر از آن نیست، مگر آن که (علم آن) در کتاب مبین وجود دارد.

3- {وَما مِنْ دَابَّهٍ فی اْلأرْضِ إِلاّ عَلَی اللهِ رِزْقُها وَیَعْلَمُ مُسْتَقَرَّها وَمُسْتَوْدَعَها کُلٌّ فی کِتابٍ مُبینٍ}.(3)

هیچ جنبنده ای در زمین نیست مگر این که بر خداوند است روزی آن و خداوند جایگاه موقت و قرارگاه آن را می داند. همه آن ها در کتاب مبین است.

4- {نَزَّلْنا عَلَیْکَ الْکِتابَ تِبْیاناً لِکُلِّ شَیْ ءٍ}.(4)

نازل کردم بر تو کتاب را که بیان کننده همه چیز است.

5- {مٰا فَرَّطْنا فی الْکِتابِ مِنْ شَیْ ءٍ}.

چیزی را در کتاب (قرآن) فروگذار نکردیم.

1- انعام / 59.
2- سبأ / 3 و یونس / 62.
3- هود / 6.
4- نحل / 89.

به روشنی استفاده می شود که مقصود از کتاب مبین همان قرآن است که در شب قدر نازل شده و مبیّن همه امور است و هیچ چیزی در آن فروگذار نشده است، و همه علوم قرآن در انسان کامل یعنی امام معصوم علیه السلام موجود است که در شب قدر بر او عرضه می گردد، بر این اساس شب قدر مبدأ تحول در عالم تکوین و تشریع است.

(تنزّل) فعل مضارع است که دلالت بر تجدید و استمرار دارد؛ یعنی نزول فرشتگان و روح در هر سال در زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در شب قدر صورت می گیرد و پس از رحلت آن حضرت نیز، بر کسی نازل می شوند که تمام صفات و خصوصیات رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم را داشته باشد.

با این بیان به مفاد حدیث دوم می رسیم که حضرت امام باقر علیه السلام فرمودند: با سوره «انّا انزلنا» مخاصمه علمی کنید. اگر هر کسی از معاندین و منکرین امامت با شما برخورد کرد به او بگویید: آیا «تنزّل» فعل مضارع نیست؟ و فعل مضارع دلالت بر استمرار ندارد؟! مگر می شود یک سال نزول امر صورت گیرد و آن هم در حیات نبی، ولی در سال های بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نزول امر نشود؟! بنابراین؛ اگر بخواهد حقیقت تحولات و امور جهان و انسان برای بشریّ-ت روشن شود، باید حجت خدا روی زمین وجود داشته باشد تا فرشتگان نزد او فرود آیند. آن حجج الهی هم باید سیره و رفتارشان همانند سیره و رفتار رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم باشد تا بتوانند جانشین رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله وسلم باشند. پس یکی از مهم ترین ادله بر اثبات امامت، سوره قدر است. روایتی نیز در این زمینه ذکر شده است که شخصی نه مرتبه از امام باقر علیه السلام سؤالات همسان پرسید، امام در پاسخ فرمود:

اِنَّما یَأتی بالامر مِنَ الله تعالی فی لیالی القدر إلَی النبی صلی الله علیه و آله وسلم وإلی الاوصیاء:

إفعَلَ کذا وکذا، لأمرٍ قد کانوا علموه، امروا کیف یعملون فیه.(1)

جز این نیست که امر از جانب خدای تعالی در شب های قدر بر پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و اوصیاء آن حضرت می آید که فلان کار و فلان کار را انجام بده این برای امری است که آنها به آن علم دارند و آن رامی دانند، امر می شوند که چگونه در آنچه می دانند عمل کنند.

حدیث دیگر:

عن ابی جعفر علیه السلام قال: «لقد خَلَقَ اللهُ تعالی لَیْلَهَ القدرِ أوَّلَ ما خَلَقَ الدُنیّا و لَقَد فیها أوّلَ نَبِیٍّ یَکُونُ وَ أوَّلَ وَصِیٍّ یَکوُنُ».(2)

امام باقر علیه السلام فرمودند: خداوند متعال در ابتدایی که دنیا را آفرید شب قدر را ایجاد نمود و تحقیقا در آن شب قدر (اول) اولین نبی و اولین وصی بودند.

مرحوم ملا محسن فیض کاشانی در تحلیل این روایت می گوید:

سرّ اینکه شب قدر قبل از دنیا آفریده شده، این است که در این شب همه امورات دنیا تدبیر می شود و تقدیر همه امور دنیا ملازم با خلقت شب قدر پیش از خلقت دنیا است.

در ادامه می فرماید:

دنیا به خاطر پایین بودن مرتبه اش و پستی رتبه اش نسبت به آخرت، دنیا گفته شده و آخرت ترفیع مقام بشریت است، دنیا و آخرت دو حالت برای انسان است، و لذا قبل از انسان دنیایی نیست! و قبل از نبیّ و وصیّ انسانی! بنابراین، آفرینش پیامبر و وصیّ وی به عنوان اوّلین خلقتِ

1- وافی، ج2، ص 55، طبع جدید.
2- همان، ص 52.

موجودات در شب قدر زمانی است که شب قدر و دنیایی در کار نبود.(1)

از این بیان بدست می آید که مراد از خلقت شب قدر قبل از خلقت دنیا، آفرینش شب قدر به صورت مادّی و زمانی بوده است.

تا به حال با استفاده از آیات، روایات و بیانات برخی بزرگان، وجود علمی شب قدر تبیین شد، اکنون به بیان پاره ای دیگر از شواهد، در بعدِ وجود مادّی و زمانی شب قدر و همچنین فضیلت این شب که هر ساله یک مرتبه رخ می دهد بر اساس روایات مختلف و متعددی که در این زمینه وارد شده است می پردازیم:

نزول فرشتگان در شب قدر به محضر امام زمان

اهمیت و فضیلت شب قدر بر کسی پوشیده و پنهان نیست، از این رو وقتی که از امام جواد علیه السلام درباره فضیلت شب قدر سؤال شد، آن حضرت در جواب فرمودند:

ینزل فیها کلّ امر حکیم، و المحکم لیس بشیئن اِنّما هو شیءٌ واحدٌ فمَن حکم بما لیس فیه اختلافٌ فحُکمُهُ مِن حُکم الله عزّوجلّ و من حکَمَ بأمر فیه اختلاف فرَای انّهُ مصیب فقد حکمَ بحُکمِ الطّاغوتِ اِنّه لینزل فی لیله القدر إلی ولی الأمور سَنَةً سَنَةً یُؤمَرُ فیها فی اَمرِ نفسه بِکذا و کذا، و فی اَمرِ النّاس بکذا و کذا و انّه لیحدث لولی الأمر سِوی ذلک کلّ یومٍ عِلمُ اِلله عزّوجَلّ الخاصُّ وَ المکنونُ العجیبُ و المخزُونُ مثلُ ما ینزلُ فی تلکَ اللَّیلَةَ من الأمر ثمّ قرأ {وَلَوْ أَنَّ ما فی الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلامٌ وَالْبَحْرُ یَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ ما نَفِدَتْ کَلِماتُ اللهِ إِنَّ اللهَ عَزیزٌ حَکیمٌ}.(2))،(3)

1- وافی، ج2، ص 57.
2- لقمان / 27.
3- کافی، ج1، ص 360.

هر امر محکمی در شب قدر نازل می شود و محکم دو چیز نیست، بلکه منحصرا یک چیز است. پس هر کس به آنچه که در آن اختلافی نیست حکم کند، حکمش حکم خدای عزّوجّل است. و هر که به موضوعی حکم کند که در آن اختلافی باشد و خود را مصیب بداند (که به گمان خود به حقیقت حکم کرده است)، به حکم طاغوت حکم کرده است. همانا سال به سال در شب قدر حکم آن امر بر ولیّ امر (امام زمان) نازل می شود. و همچنین راجع به کار مردم به چنین و چنان مأمور می شود و نیز برای ولیّ امر غیر از این نیز هر روز، علم خاص خدای عز وجل و علم پنهانی عجیب و شگفت انگیز و علم ذخیره شده مانند آنچه در آن شب از امر بر او نازل می گردد عنایت می شود سپس آن حضرت این آیه را قرائت فرمودند: «اگر همه درختانی که در زمین هستند قلم شوند و دریا مرکب گردد و هفت دریای دیگر به کمک اوبیایند کلمات خدا تمام نمی شود، قطعاً خداوند عزیز و حکیم است».

لذا تأویلات آیات فقط به دست امام علیه السلام رقم می خورد و غیر از او کسی قادر به انجام آن نیست.

روایت دیگری که از آن علم و قدرت امام علیه السلام استفاده می شود، روایت علی بن حمزه است که از امام موسی کاظم علیه السلام نقل می کند و می گوید: شنیدم که آن حضرت فرمودند: هیچ فرشته ای از طرف خداوند فرود نمی آید، مگر آنکه به محضر امام زمان می رسد، و خود و آنچه که از طرف حق آورده به امام عرضه می دارد.(1) حمران از امام باقر علیه السلام سؤال کرد: تفسیر آیات سوره قدر

1- تفسیر نورالثقلین، ج5، ص 639.

چیست؟ امام علیه السلام فرمودند: شب قدر در هر سال در دهه آخر ماه رمضان می باشد و نازل نشده قرآن مگر در شب قدر، خداوند می فرماید: {فیها یُفْرَقُ کُلُّ أَمْرٍ حَکیمٍ}؛ در آن شب هر امری بر اساس حکمت تدبیر می شود.(1)

و از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده است(2) که در سال اول بعد از وفات پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم در ماه رمضان فرمود: از من سؤال کنید تا به شما خبر دهم حوادث سال آینده را تا 360 روز دیگر (همه امور جهان از کوچک و بزرگ). سوگند به خدا! این صرفاً یک ادعا نیست بلکه احوال همه هستی را به تعلیم پروردگار می دانم.

در روایات متعدد که بیش از حد تواتر است آمده که ائمه هدی علیه السلام فرموده اند: در شب قدر، ملائکه و روح بر ما فرود می آیند و همه مقدّرات یک سال هستی را به ما عرضه می دارند، قرآن کریم نیز این روایات را تصدیق می کند.

بنابراین، هیچ انسان صاحب خردی نمی تواند این آیات و روایات را انکار نماید و ادعا کند اینها مخالف قرآن است، زیرا این روایات در واقع توضیح و تبیین آیه {یُفْرَقُ کُلُّ أَمْرٍحَکیمٍ} می باشد.

از این رو ائمه معصومین علیهم السلام به تعلیم پروردگار متعال به احوال خود و مخلوقات عالمند و این مقام، اولا برای رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم مسجل است زیرا که او، واسطه فیض و علت ایجاد همه کائنات است، سپس برای ائمه معصومین علیهم السلام که به عنوان وارثان علوم و کمالات نبی اکرم صلی الله علیه و آله وسلم و جانشینان برحق اویند.

لذا اگر برای اثبات علم غیب پیغمبر و ائمه اطهار علیهم السلام هیچ آیه و روایتی نبود،

1- این روایت را شیخ صدوق در کتاب شریف ثواب الاعمال در باب فضل ماه رمضان نقل می کند.
2- بحارالانوار، باب فضل شب قدر؛ بصائر، ج5، باب 3.

تنها آیات سوره مبارکه قدر وحم دخان کفایت می کرد، زیرا هیچ یک از مسلمانان نزول ملائکه و روح را در شب قدر برای عرضه مقدرات الهی انکار نکرده اند. با توجه به اینکه «تنزل» استمرار را می رساند پس نزول ملائکه و روح بعد از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم باید ادامه داشته باشد و نزد وصی و جانشین او فرود آیند تا از حوادث و پیش آمدهای آینده آنان را مطلع سازند.

علم امام نسبت به سایر علوم

از مباحث گذشته روشن شد که ائمه اطهار علیهم السلام در علومی که مربوط به هدایت و دیانت مردم است آگاهی کامل دارند و سرآمد همه خلق هستند. اکنون این بحث به میان می آید که در سایر رشته ها و فنون علمی نیز چنین هستند؟

گروهی می گویند که ائمه طاهرین علیهم السلام به همه چیز دانا هستند و در طبابت، گیاه شناسی، زمین شناسی، هندسه و حساب، ستاره شناسی، فیزیک، شیمی و سایر رشته های علمی تخصص داشته و آشنایی به تمام زبان ها دارند و به هر زبانی تکلم می کنند.

و بعضی می گویند این علوم دانستن اش برای امام لازم و ضروری نیست. حق مطلب این است که طبق ادله ای که برای اثبات علم امام علیه السلام اقامه شد، ائمه علیهم السلام امام همه موجودات هستند و علم آنها در تکوینیات و تشریعیات و در کلیه علوم و آن چه مورد نیاز همه موجودات هست ساری و جاری است و امام تسلط کامل بر همه چیز و همه علوم دارد.

برای تحقیق این مطلب باید به اخبار و احادیث مراجعه نماییم تا حقیقت روشن گردد.

همان طور که در مباحث گذشته بیان گردید؛احادیث زیادی داریم که

ائمه علیهم السلام می فرمایند: ما از حوادث گذشته و آینده اطلاع داریم، از اخبار آسمان ها و زمین خبر داریم و خدا بزرگ تر از آن است که اطاعت کسی را واجب کند ولی علومش را از وی مخفی بدارد. از باب نمونه به چند روایت اشاره می شود:

1- حضرت امام صادق علیه السلام به گروهی از اصحابشان فرمودند: من به آن چه در آسمان و زمین و بهشت و دوزخ موجود است علم دارم، از حوادث گذشته و آینده اطلاع دارم. آنگاه قدری توقف کردند، دیدند این مطلب بر شنوندگان گران آمد، لذا فرمودند: تمام این مطالب را از کتاب خدا فهمیده ام، زیرا خدای تعالی می فرماید: {وَنَزَّلْنا عَلَیْکَ الْکِتابَ تِبْیاناً لِکُلِّ شَیْ ءٍ}.(1)

2- جماعهْ بن سعد خثعمی می گوید:

کان المفضل عند ابی عبدالله علیه السلام فقال له المفضل: جعلت فداک یفرض الله طاعه عبد علی العباد یحجب عنه خبر السماء؟ قال: لا، الله اکرم و ارحم و ارأف بعباده من ان یفرض طاعه عبد علی العباد ثم یحجب عند خبر السماء صباحاً و مساءً.(2)

مفضل به محضر امام صادق علیه السلام عرض کرد: فدایت شوم! آیا ممکن است خدا اطاعت شخصی را واجب گرداند ولی خبر آسمان را از وی پوشیده بدارد؟ امام صادق علیه السلام فرمود: نه! زیرا خداوند، گرامی تر و مهربان تر و رئوف تر از آن است که اطاعت کسی را بر بندگانش واجب نماید ولی اخبار آسمان را صبح و شب در اختیارش قرار ندهد.

3- صفوان عن ابی عبدالله علیه السلام قال: انّ الله اجل و اعظم من ان یحتج بعبد

1- اصول کافی، ج1، ص 261.
2- همان.

من عباده ثم یخفی من اخبار السماء و الارض.(1)

صفوان از حضرت امام صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمودند: خدا بزرگ تر از آن است که به واسطه شخصی بر بندگانش احتجاج کند ولی اخبار آسمان و زمین را از وی پوشیده بدارد.

4- قال ابوجعفر علیه السلام : سئل علی عن علم النبی صلی الله علیه و آله وسلم فقال علم النبی علم جمیع النبیین وعلم ما کان وعلم ما هو کائن الی قیام الساعه. ثم قال: والذی نفسی بیده انّی لاعلم علم النبی صلی الله علیه و آله وسلم وعلم ما کان وعلم ما هو کائن فیما بینی وبین قیام الساعه.(2)

امام باقر علیه السلام می فرماید: مقدار علم پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم را از حضرت علی علیه السلام سؤال کردند، آن حضرت فرمودند: پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم علم جمیع پیغمبران را داشت و علم آنچه بوده و آنچه خواهد بود تا روز قیامت را می دانست. آنگاه فرمود: سوگند به خدایی که جانم در دست اوست! من هم علوم پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم را می دانم و از علم آنچه بوده و آنچه خواهد بود تا قیامت، اطلاع دارم.

5- المغیره عن عبدالاعلی و عبیده بن بشیر قال ابوعبدالله علیه السلام ابتدأ منه: والله إنّی لأعلم ما فی السماوات وما فی الارض وما فی الجنّه وما فی النار وما کان وما یکون الی أن تقوم الساعه، ثم قال: أعلمه من کتاب الله انظر الیه هکذا ثمّ بسط کفّیه ثم قال: ان الله یقول: {وَنَزَّلْنا عَلَیْکَ الْکِتابَ تِبْیاناً لِکُلِّ شَیْ ءٍ}.(3)

1- بحارالانوار، ج26، ص110.
2- همان.
3- بحارالانوار، ج26، ص111.

مغیره از عبدالاعلی و عبیدهْ بن بشیرٍ روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمودند: به خدا سوگند! قطعاً من به آنچه در آسمان ها و آنچه در زمین است و آنچه در بهشت و آنچه در جهنم است و از آنچه که قبلاً رخ داده و آنچه در آینده رخ خواهد داد تا روز قیامت، علم دارم. سپس فرمودند: همه را از کتاب خدا فهمیده ام، سپس دست مبارکشان را باز کردند و فرمودند: این چنین آنها را در دست خودم مشاهده می نمایم. آنگاه فرمودند: خدا در قرآن می فرماید: {وَنَزَّلْنا عَلَیْکَ الْکِتابَ تِبْیاناً لِکُلِّ شَیْءٍ}؛ یعنی: ما بر تو قرآن را نازل کردیم که بیان کننده هر چیزی است.

6- ابوبصیر قال قلت لابی عبدالله علیه السلام هل رأی محمد صلی الله علیه و آله وسلم ملکوت السموات و الارض کما رأی ابراهیم؟ و قال نعم و صاحبکم.(1)

ابوبصیر می گوید به حضرت امام صادق علیه السلام عرض کردم: آیا حضرت محمد صلی الله علیه و آله وسلم ملکوت آسمان و زمین را مشاهده کرد چنان که حضرت ابراهیم مشاهده نمود؟ فرمود: آری! رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم دید و امام شما نیز مشاهده نمود.

7- عن ابن مسکان قال: قال ابوعبدالله علیه السلام : {وَکَذلِکَ نُری إِبْراهیمَ مَلَکُوتَ السَّماواتِ وَالْأَرْضِ وَلِیَکُونَ مِنَ الْمُوقِنینَ}.(2) قال کشط لابراهیم علیه السلام السّماوات السبع حتی نظر الی ما فوق العرش و کشط له الارض حتی رأی ما فی الهوا و فعل بمحمد صلی الله علیه و آله وسلم مثل ذلک و انّی لأری صاحبکم و الائمه من بعده قد فعل بهم مثل ذلک.(3)

1- همان، ص115.
2- انعام / 75.
3- بحارالانوار، ج26، ص 114.

ابن مسکان می گوید: حضرت صادق علیه السلام در تفسیر این آیه شریفه {وَکَذلِکَ نُری إِبْراهیمَ مَلَکُوتَ السَّماواتِ وَالْأرْضِ وَلِیَکُونَ مِنَ الْمُوقِنینَ} فرمود: خدا حجاب آسمان های هفت گانه را برداشت تا ابراهیم به مافوق عرش نظر کرد از زمین نیز حجاب را برداشت تا آن چه در هوا بود را رؤیت نمود و همین عمل را نسبت به محمد صلی الله علیه و آله وسلم و نسبت به صاحب شما و ائمه بعد از او انجام داد.

8- قال علی علیه السلام : ایها الناس سلونی قبل ان تفقدونی فلأنا بطرق السماء اعلم منی بطرق الارض.(1)

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمودند: ای مردم! پیش از آن که مرا نیابید از من سؤال کنید زیرا من به راه های آسمان عالم ترم تا به راه های زمین.

9- عن ضُرَیس الکناسِیِّ قال: سمعت اباجعفر علیه السلام یقول - و عنده أناس من أصحابه - : عجبت من قوم یتولونا و یجعلونا أئمّه و یصفون أنّ طاعتنامفترضه علیهم کطاعه رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم وسلّم ثم یکسرون حجّتهم ویخصمون أنفسهم بضعف قلوبهم فینقصونا حقّنا و یعیبون ذلک علی من اعطاه الله برهان حق معرفتنا و التّسلیم لأمرنا أترون ان الله تبارک و تعالی افترض طاعه أولیائه علی عباده ثم یخفی عنهم اخبار السماوات و الارض و یقطع عنهم موادّ العلم فیما یرد علیهم ممّا فیه قوام دینهم؟!(2)

ضریس کناسی می گوید: از حضرت باقر علیه السلام در حالی که عده ای نزد آن حضرت بودند شنیدم که فرمود: تعجب می کنم از قومی که ولایت ما را

1- ینابیع المودهْ، ص 75.
2- اصول کافی، ج1، ص308.

قبول دارند و ما را امام می دانند و اطاعت از ما را مانند اطاعت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم واجب می شمارند، ولی دلیل خودشان را نقض می کنند و با خودشان مخالفت می کنند، بواسطه ضعف قلب، در نتیجه در حق ما نقص وارد می کنند و بر کسی که خدای تعالی حق معرفت ما را به او عطا کرده است و تسلیم امر ما نموده است عیب می گیرند!

آیا نمی بینید که خدا اطاعت اولیاء خودش را بر بندگانش واجب می گرداند ولی اخبار آسمان ها و زمین را از آنان پوشیده می دارد؟ و مواد دانش را در مورد مسائلی که برایشان پیش می آید از چیزهایی که قوام و استحکام دین به آن است، از آنان قطع می کند؟

10- صفوان بن یحیی عن بعض رجاله عن الصادق علیه السلام قال: و الله لقد أُعطینا علم الأولین و الأخرین فقال له رجل من اصحابه: جعلت فداک أعندکم علم الغیب؟ فقال له: ویحک إنّی لأعلم ما فی اصلاب الرجال و ارحام النساء ویحکم وسّعوا صدورکم و لتبصر أعینکم ولتع قلوبکم فنحن حجه الله تعالی فی خلقه و لن یسع ذلک الّا صدر کل مؤمن قویّ قوّته کقوّه جبال تهامه الّا بأذن الله. و الله لو اردت أن احصی لکم کل حصاه علیها لأخبرتکم و ما من یوم و لیله الا والحصي تلد إیلادا کما یلد هذا الخلق، والله لتتباغضون بعدی حتی یأکل بعضکم بعضاً.(1)

حضرت صادق علیه السلام فرمود: به خدا سوگند! علم اولین و آخرین را به ما داده اند، یکی از اصحاب آن حضرت عرض کرد: فدایت شوم! آیا شما علم غیب دارید؟ فرمود: وای بر تو! من از نطفه هایی که در صلب مردان

1- بحارالانوار، ج26، ص 28- 27؛ به نقل از مناقب آل ابی طالب، ج 3، ص 374.

و رحم زنان می باشد خبر دارم، وای بر شما! سینه های خودتان را وسعت دهید (و شرح صدر داشته باشید) و چشم هایتان را باز کنید و باید قلب هایتان درک کند که ما حجت خدا هستیم در بین مخلوق. ولی جز مؤمنی که نیروی ایمانش مانند نیروی کوه تهامه باشد تاب تحمل این مطلب را ندارد مگر به اذن خدا. به خدا سوگند! اگر اراده کنم که برای شما همه سنگریزه هایی که روی زمین وجود دارد را شمارش کنم حتماً شما را از آن آگاه می کنم در صورتی که هیچ روز و شبی نیست جز این که به تعداد سنگریزه ها اضافه می شود همان گونه که تعداد این مردم اضافه می شود، به خدا سوگند! بعد از من به قدری با هم دشمنی خواهید نمود که بعضی شما بعضی دیگر را از بین می برند (امام علیه السلام تعبیر خوردن و نابود کردن دارند).

11- عن ابی بکر الحضرمی قال: قال لی ابوعبدالله علیه السلام یا ابابکر ما یخفی علی شیء من بلادکم.(1)

ابوبکر حضرمی می گوید: حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: ای ابابکر! چیزی از شهر شما بر من مخفی نیست.

12- عن علی بن اسماعیل الازرق قال: قال ابوعبدالله علیه السلام انّ الله أحکم و أکرم و أجلّ و اعظم و أعدل من ان یحتجّ بحجّه ثم یغیّب عنه شیئا من أمورهم.(2)

علی بن اسماعیل ازرق می گوید: حضرت صادق علیه السلام فرمود: خدا حکیم تر

1- بحارالانوار، ج26، ص 136.
2- همان، ص 138.

و گرامی تر و با جلالت تر و بزرگتر و عادل تر از آن

است که به وجود حجت بر مردم احتجاج کند و چیزی از امورشان را بر او مخفی بدارد.

13- امیرالمؤمنین علیه السلام فی حدیث قال: یا رمیله لیس یغیب عنّا مؤمن فی شرق الارض و لا فی غیرها.(1)

حضرت علی علیه السلام فرمودند: ای رمیله! هیچ یک از مؤمنین چه در شرق باشد چه در غیر آن بر ما مخفی نیست.

14- عن مفضّل عن ابی عبدالله علیه السلام قال: قال امیرالمؤمنین علیه السلام أُعطیت تسعاً لم یعطها احد قبلی سوی النّبی صلی الله علیه و آله وسلم لقد فتحت لی السبل و علمت المنایا و البلایا و الأنساب و فصل الخطاب و لقد نظرت فی الملکوت باذن ربّی فما غاب عنّی ما کن قبلی لا ما یأتی بعد و إنّ بولایتی أکمل الله لهذه الامّه دینهم و أتمّ علیهم النعم و رضی لهم إسلامهم إذ یقول یوم الولایه لمحمد صلی الله علیه و آله وسلم : یا محمد! أخبرهم أنّی أکملت لهم الیوم دینهم و أتممت علیهم النعم و رضیت إسلامهم کل ذلک منّا من الله علیّ فله الحمد.(2))

مفضل از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که حضرت علی علیه السلام فرمود: خدا نه چیز به من عطا کرده که قبل از من به احدی جز پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم نداده است. راه های علم برایم باز شد، علم منایا و بلایا و انساب و فصل خطاب را می دانم به اذن پروردگار در ملکوت نظر کردم پس حوادث گذشته و آینده از من غایب نیست. به ولایت من خدا دین مردم را کامل گردانید و نعمت را بر آنان تمام نمود و اسلامشان را پسندید؛ زیرا در

1- بحارالانوار، ج26، ص 140.
2- همان، ص 141.

روز ولایت به محمد صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: به مردم خبر بده که در این روز دینشان را کامل کردم و نعمت ها را بر آنان تمام نمودم و اسلامشان را پسندیدم، همه اینها منت هایی است که خدا بر من نهاده است. پس حمد و ستایش مخصوص خداست.

بنابراین از مجموع این روایات به دست می آید که ائمه طاهرین علیهم السلام در همه علوم کلی و جزئی که مورد نیاز بشر باشد احاطه کامل دارند و همه رشته ها و فنون علمی را می دانند. چنان که در حدیث گذشته، مولای ما، امام صادق علیه السلام ، فرمود: خداوند حکیم تر و گرامی تر از آن است که بر وجود حجتی بر مردم احتجاج کند ولی چیزی از امورشان را بر او مخفی بدارد.

روایات مربوط به پیشگویی شهادت اهل بیت(ع)

صدها روایت مستند و صحیح در مورد شهادت حضرات معصومین علیهم السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نقل شده و در کتب خاصه و عامه ثبت و ضبط گردیده که برخی مشتمل بر خبر شهادت یک تن از آنان، و برخی دیگر مشتمل بر خبر شهادت چند تن از آنان و برخی مشتمل بر شهادت تمامی آنان می باشد.

و نیز برخی مشتمل بر پاره ای از خصوصیات و کیفیات شهادت آنهاست و برخی هم مشتمل بر پاره ای دیگر از خصوصیات و کیفیات آن.

در میان این همه روایات مختلف، انتخاب روایتی که مشتمل بر جمیع خصوصیات مطلوب باشد، مشکل و بیان تمامی آنها ناممکن است.

بنابراین بدون مراعات شرایط انتخاب، روایاتی چند به طور نمونه ذکر می گردد:

1- سلیمان بن قیس می گوید:

سلمان و مقداد و پس از آنها ابوذر به من خبر دادند، سپس خودم هم از

علیّ بن ابیطالب علیه السلام شنیدم که: مردی بر امیرالمؤمنین علیه السلام در حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فخر کرد، رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم ناراحت شدند و مفاخر و مناقب و فضائل بسیاری برای علی بن ابیطالب علیه السلام شمردند و در آخر فرمودند: یا علی! تو پس از من سی سال زنده خواهی ماند و در این سی سال، خالصانه خدا را عبادت خواهی کرد و مدتی دراز بر ظلم و ستم قریش صبر خواهی نمود تا هنگامی که یاران و اعوانی بیابی، در آن هنگام با آن ها در راه خدا با تأویل قرآن جهاد می کنی، چنانچه من با تنزیل قرآن جهاد نمودم، سپس به دست شقی ترین اشقیاء در محراب عبادت شهید می شوی و محاسنت از خون سرت رنگین می شود، تا آخر حدیث.(1)

2- امیرالمؤمنین علی علیه السلام می فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم خطابه ای درباره فضیلت ماه رمضان ایراد می فرمود که در ضمن خطبه ی آن حضرت من عرض کردم: یا رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ! افضل اعمال در این ماه چیست؟ فرمود: با فضیلت ترین اعمال در این ماه خودداری از معصیت خدای تعالی است.

پس از گفتن این جمله رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم را گریه فرا گرفت. عرض کردم: فدایتان شوم! چرا گریه می کنید؟ فرمود: گریه می کنم، بر مصیبتی که در این ماه بر تو وارد خواهد شد، گویا می بینم که تو نماز می خوانی و شقی ترین اولین و آخرین، سر تو را با شمشیر شکافته و محاسنت با خون سرت رنگین شده است.(2)

1- بحارالانوار، ج9، ص 493 و 517.
2- بحارالانوار، ج9، ص 731، باب اخبار الرسول بشهادته از کتاب عیون اخبارالرضا علیه السلام .

3- ابوسنان دوئلی گوید:

امیرالمومنین علیه السلام دچار ناخوشی سختی شده بود، به طوری که ما از حال او نگران بودیم و من او را عیادت کردم و عرض

نمودم: از حال شما نگران هستیم، فرمود: ولی من خودم به خدا قسم نگرانی از این ناخوشی ندارم؛ زیرا شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم که فرمود: به ضربتی که بر فرقت وارد آید کشته خواهی شد، و محاسنت از خون سرت خضاب خواهد شد و کسی که تو را شهید می کند شقی ترین اشقیاء است.(1)

4- ابن عباس می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: خداوند متعال زمین کوفه را به قبر تو شرافت داده است، پس علی علیه السلام عرض کرد: یا رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ! مگر در کوفه ی عراق قبری از ما خواهد بود؟ ! فرمود: آری ! تو در کوفه به دست عبدالرحمن بن ملجم مرادی در حال نماز شهید می شوی و در آنجا مدفون خواهی شد.(2)

5- سلمهٔ بن قیس در ضمن حدیث مفصلی می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم شرحی از فضائل علی علیه السلام می فرمود تا آن که فرمود: در معراج، خدای متعال به زبان علی علیه السلام با من حرف می زد و من در آن حال از خدای متعال درخواست کردم که علی علیه السلام را پیش از من از دنیا نبرد و نیز درخواست کردم که او را شهید از دنیا ببرد....(3)

1- همان، ص 732.
2- همان، ص 733.
3- همان، ج9، ص 412.

این حدیث علاوه بر آن که مشتمل بر خبر شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام است، اهمیت و فضیلت شهادت را می رساند که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در معراج که بهترین حالات است، بهترین چیزی را که برای علی علیه السلام از خدای متعال مسئلت و درخواست می کند این است که او را شهید از دنیا ببرد.

و در دعاهای بسیاری مخصوصاً در دعاهای ماه رمضان، شهادت در راه خدا مسئلت می شود.

و در شهادت آن چه مهم است، بلکه حقیقت شهادت است، این است که در راه خدا و به امر خدا باشد و فرق نمی کند در میدان جنگ باشدیا در محراب عبادت، با شمشیر و نیزه و سایر وسائل جنگی باشد یا با انگور و انار و شیر و شربت و خرمای مسموم، چنانچه بیشتر ائمه طاهرین علیهم السلام بدین گونه به فیض شهادت رسیده اند.

6- ابن عباس می گوید:

در آخرین لحظات حیات پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم حضرت زهرا سلام الله علیها بر بالین پدر نشسته و می گریست، رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به او فرمود: فرزندم گریه نکن به تو بشارت می دهم که پس از من بیش از هفتاد و دو روز و نصف روز در این دنیا نخواهی بود و اولین شخصی از خاندان من هستی که به من ملحق خواهی شد.

و نیز تو را بشارت می دهم که از دنیا نخوهی رفت مگر آن که خدای متعال برای تسلّی خاطر تو از میوه های بهشتی برای تو تحفه و هدیه بفرستد.(1)

1- بحارالانوار، ج10، ص 45.

7- علی بن ابی طالب علیه السلام می فرماید:

من و فاطمه و حسن و حسین در خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بودیم که ناگاه به ما توجه فرمودو حالش منقلب شد و سخت گریست، عرض کردم: یا رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ! چرا گریه می کنید؟ فرمود: گریه می کنم بر مصائبی که بعد از من بر شما وارد خواهد شد. سپس کیفیت شهادت یکایک ما را شرح داد.(1)

این حدیث شریف با سندهای مختلف و معتبر، برخی به تفصیل و برخی به اختصار در کتب عامه و خاصه نقل شده است و ما برای پرهیز از اطاله کلام، به اختصار آن را نقل کردیم.

در انتهای یکی از روایاتی که در «بحارالانوار»(2) از «کامل الزیارات» ابن قولویه و «امالی» شیخ طوسی نقل کرده، آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:

جبرئیل به من خبر داده است که شما همه شهید خواهید شد و مدفن شما جدا از هم خواهد بود و هر یک از شما دور از هم شهید و دور از هم مدفون خواهید شد.

امام حسین علیه السلام عرض کرد:

پدر جان! چه فضیلتی است برای کسانی که رنج سفر بر خود هموار سازند، و قبور ما را با این جدائی و پراکندگی زیارت کنند؟

فرمود: فرزندم! آن ها جماعتی از امت من می باشند که به راستی به خدا ایمان آورده و دستور خدا را درباره ی خاندان من مراعات می کنند، آنها قبور مطهر شما را به قصد تبرک و توسل و تقرب زیارت می نمایند. بر

1- همان، ص 138.
2- بحارالانوار، ص158.

من واجب است که روز قیامت آنها را بیابم و دریابم و از عذاب گناهان... برهانم و در بهشت شان جای دهم.

8- اصبغ بن نباته گوید:

امیرالمؤمنین، علی علیه السلام ، در مسجد کوفه خطبه ای خواندند و فرمودند:

سلونی قبل ان تفقدونی فوالله لا تسألونی عن شیء مضی و لا عن شیء یکون إلا نبأتکم به.

بپرسید از من آن چه می خواهید، پیش از آن که مرا از دست بدهید. به خدا قسم! نمی پرسید از من از هرچه بوده و خواهد بود و خواهد شد، مگر آن که من شما رابه آن آگاه می سازم.

پس سعد وقّاص برخاست و عرضه داشت: مرا از شماره ی موهای سر و رویم خبر دهید. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: به خدا قسم! از چیزی سؤال نمودی که حبیبم رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به من خبر داده بود که تو قطعا از آن از من سؤال می کنی. نیست در سر و روی تو موئی مگر آن که در بین آن شیطانی جای دارد، و در خانه ی تو توله ای است که می کشد فرزندم امام حسین علیه السلام را. ابن نباته گوید: عمر بن سعد در آن زمان طفل نوسالی بود که جست و خیز می کرد.(1)

9- عبدالله بن یحیی می گوید:

در رکاب امیرالمؤمنین علیه السلام رهسپار صفین می شدیم که امیرالمؤمنین علیه السلام به محاذات نینوا (کربلا) رسید، ایستاد و با صدای بلند و سوزناک فرمود: صبراً یا ابا عبدالله. سپس فرمود: خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم رسیدم و دیدم

1- بحارالانوار، ج44، ص256.

چشمان مبارکش اشک آلود است و می گرید. عرض کردم: فدایت شوم !

آیا پیش آمد بدی شده است که شما را ناراحت کرده و دیدگان مبارکتان را گریان نموده است؟ فرمود: نه ! پیش آمد بدی نشده است ولی اکنون جبرئیل علیه السلام پیش من بود، و از سرنوشت فرزندم حسین علیه السلام صحبت می کردیم، جبرئیل گفت: فرزندت حسین علیه السلام در کنار شط فرات با لب تشنه کشته خواهد شد و جبرئیل دست دراز کرد و مشتی خاک از سرزمینی که فرزندم در آن جا کشته می شود برگرفت و به من داد و نام آن سرزمین کربلا است. این است که نتوانستم از گریه خودداری کنم.

دو سال از این گفتگو گذشت و رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در یکی از مسافرت ها در میان راه ایستاد، و در حالی که از شدت تأثر چشمان مبارکش پر از اشک شده بود، فرمود: انا الله و انا الیه راجعون. در پاسخ پرسش همراهان فرمود: این جبرئیل است که مرا از زمینی که در کنار شط فرات است و کربلا نامیده می شود آگاه می سازد که در آن جا فرزندم حسین کشته می شود و من می بینم آن جا را، می بینم قربانگاه او را، می بینم مدفن او را،می بینم خاندان او را که اسیر شده اند و بر شتر برهنه سوارند، می بینم سر مبارک فرزندم حسین شهید کربلا را که می برند برای یزید.

پس از آن که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم از سفر برگشت به مسجد تشریف برده و مردم را موعظه فرمود. سپس دست راستش را بر سر امام حسن علیه السلام و دست چپش را بر سر امام حسین علیه السلام نهاد و عرض کرد: خدایا ! محمد پیامبر تو است و این دو بهترین و پاک ترین و شایسته ترین ذریه و یادگار من در بین امت من می باشند. به تحقیق جبرئیل به من خبر داد که این فرزندم (امام حسن علیه السلام) شهید می شود به وسیله ی سم و دیگری (امام حسین علیه السلام) شهید می شود در حالی که در خون غوطه ور است.

ص: 187

پروردگارا! مبارک گردان بر این دو شهادتشان را و قرار بده آن دو را از سادات شهداء. سپس به قاتلین و دشمنان آن دو نفرین و لعن کرد و مردم به گریه در آمدند، و رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم رو به مردم کرد و فرمود: آیا گریه می کنید در حالی که هیچ یک از شماها آن ها را یاری نخواهیدکرد؟! تا آخر حدیث.(1)

10- سلیمان بن عبدالله بن فضل در ضمن حدیث مفصلی می گوید:

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: مردم گمان می کنند که از دوستان و شیعیان ما هستند و انکار می کنند شهادت حسین بن علی علیه السلام را و می گویند: او کشته نشده است و خدا او را چون حضرت عیسی علیه السلام به آسمان برده! این ها دروغ می گویند! هر کس گمان کند که حسین بن علی علیه السلام کشته نشده، رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و امیرالمؤمنین و امام حسن علیهم السلام را تکذیب کرده که پیشاپیش شهادت او را خبر داده اند و تکذیب کرده همه ی امامان را که شهادت او را خبر داده اند و کسی که تکذیب کند رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و اوصیاء او علیهم السلام را کافر است، و ضرر این گونه شیعیان برای ما از ضرر دشمنان ما بیشتر است.(2)

مانند این روایت از حضرت رضا علیه السلام هم نقل شده و در آخر اضافه فرموده اند که:

همه امامان علیهم السلام به شهادت از دنیا می روند و من هم به شهادت و به وسیله ی زهر از دنیا خواهم رفت و می دانم چه کسی مرا مسموم خواهد

1- بحارالانوار، ج10، ص 163.
2- همان، ص 168.

کرد. این عهدی است که بوسیله ی رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به من رسیده و به او هم بوسیله ی جیرئیل از خدای متعال رسیده است. (1)

11- از ام سلمه حدیثی به این مضمون نقل شده که جبرئیل به رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم تمام واقعه ی جانگداز کربلا و کیفیت کشته شدن امام حسین علیه السلام را خبر داده و رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم زمین کربلا را مشاهده کرده و مشتی از خاک کربلا را به ام سلمه مرحمت نموده و فرموده است:

که این خاک را نگه دار، هر زمان که این خاک تبدیل به خون تازه گردید، علامت آن است که فرزندم حسین علیه السلام شهید گردیده، و ام سلمه هم آن خاک را در شیشه در بسته ای جای داده و در روز عاشورا مشاهده کرده است که این خاک مبدّل به خون تازه شده است.

این قضیه بین خاصه و عامه مشهور است و روایات مربوط به آن در حد تواتر بوده و حتی علماء اهل تسنن هم در آن تردید ندارند. ولی از راههای دیگری نسبت به آن شبهه وارد کرده ا ند که در ذیل به آن اشاره می کنیم:

1- این روایت اگرچه به طرق مختلف و معتبر در کتب فرقین نقل شده، ولی بالاخره منتهی به قول یک زن می شود که اعتباری به قول او نیست. جواب نقضی اینکه؛ بسیاری از مبانی اعتقادی شما منتهی به عایشه می شود پس باید گفت: تمام مبانی اعقادی شما نادرست است، علاوه بر آن، ام سلمه از جمله زنان پاکیزه است که در صداقت و راستگویی او شکی نیست و همواره پیامبر او را ستوده است.

2- ام سلمه پیش از زمان شهادت امام حسین علیه السلام وفات کرده بود. شکی نیست

1- همان.

که این ادعا از ریشه باطل است؛ زیرا این از مسلمات است و تاریخ خود گواه بر زنده بودن ام سلمه تاهنگام شهادت امام حسین علیه السلام است. ام سلمه در روز عاشورا زنده بوده و دیده است خاکی را که در شیشه بوده مبدّل به خون تازه گردیده است. علاوه بر آن خودتان این قضیه را از طریق ام سلمه نیز روایت کرده اید.

تردید در روایتی که منتهی به ام سلمه می شود، مانند تردید در شهادت ام ایمن در موضوع فدک است که داستان آن معروف است و نتیجه ی آن (تردید) به تصریح امیرالمؤمنین علیه السلام ، رد قول خود پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم است.

این روایت از ائمه طاهرین علیهم السلام نیز با تفصیل تمام نقل شده است؛ از جمله در «عیون اخبار الرضا علیه السلام » و «امالی» صدوق و «کامل الزیارات» ابن قولویه و «علل الشرایع» صدوق به چندین طریق و سند متصل و معتبر از حضرت صادق علیه السلام ذکر شده است که حضرت باقر علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در خانه ی ام سلمه بود که امام حسین علیه السلام نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم آمد در حالی که طفل خردسالی بود و رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در حالی که گریه می کرد فرمود: جبرئیل به من خبر داد که فرزندم حسین شهید خواهد شد و این است خاک قربانگاه او. ای ام سلمه ! این خاک را نزد خود نگه دار، هر وقت که این خاک تبدیل به خون تازه شد، آن وقت فرزندم شهید شده است. ام سلمه عرض کرد: یا رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ! از خدا بخواه که دفع این مصیبت کند. فرمود: برای فرزندم درجه و مقامی است که به آن نمی رسد مگر با شهادت.

بنابراین؛ روایتی که از امام معصوم علیه السلام نقل شود روایتی نیست که از یک زن نقل شده باشد و تردید در آن جایز باشد.

این روایت را تنها ام سلمه روایت نکرده بلکه زنان دیگر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم چون زینب بنت جحش و نظیر او را ام الفضل، همسر عباس عموی پیغمبر و نیز

عایشه و انس بن مالک که قطعاً مورد قبول شبهه کننده است روایت کرده اند.

و عین روایات با سند متصل، از طریق عامه و خاصه در امالی شیخ طوسی و مثیرالاحزان شیخ جعفر ابن نما استاد علامه حلی و غیره آمده است.

و در «مناقب» ابن شهرآشوب، از ابن فورک در کتاب فصولش و از ابویعلی در مسندش و ازعامری در کتاب ابانه اش، از عایشه و ابن شهر آشوب روایت شده است.

در «مثیر الاحزان»، شیخ جعفر بن نما به نقل از علامه مجلسی در بحار، به سند متصل از ابن جوزی و او به سند خود از عایشه روایت کرده که:

عایشه می گوید: امام حسین علیه السلام بر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم وارد شد در حالی که کودک نونهالی بود، پس رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم او را بسیار نوازش فرمود، سپس روی به من کرده و فرمود: ای عایشه ! آیا از این کار من تعجب می کنی و حال آنکه فرشته ای از فرشتگان بر من نازل شد و گفت که این فرزندم شهید خواهد شد و اگر بخواهی محل شهادت او را به تو نشان دهم و از خاک آن سرزمین برای تو بیاورم، پس دست دراز کرد و مشتی از خاک کربلا را برگرفت و به من داد و این است آن خاک.

عایشه می گوید: من دیدم آن خاک را که سرخ رنگ بود، سپس آن خاک را مرحمت فرمود به ام سلمه، و ام سلمه هم آن را در شیشه دربسته ای نگهداری می کرد.

سلمان فارسی نیز می گوید: آیا باقی مانده است فرشته ای که شرفیاب حضور مبارک پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله وسلم نشده باشد و در مصیبت آینده ی فرزندش امام حسین علیه السلام او را تعزیت نگفته باشد و به ثوابی که خداوند متعال به خاطر این مصیبت به خاندان نبوت مرحمت خواهد فرمود او را آگاه نکرده باشد و قربانگاه امام حسین علیه السلام و تمام وقایع افراد صحنه ی کربلا را به رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله وسلم

نشان نداده باشد و همگی بر دشمنان آل محمد صلی الله علیه و آله وسلم نفرین و لعن نکرده باشند؟(1)

موضوع شهادت امام حسین علیه السلام و کیفیت و محل و خصوصیات آن و سرداران لشکر کوفه و قاتلان امام حسین علیه السلام از زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم خصوصا بعد از فرمایش امیرالمؤمنین علیه السلام در مسجد کوفه در حال خطبه به سعد بن وقاص در اجتماع مسلمین که روایت آن گذشت، چنان معروف و مشهور بود که همگان آن را می دانستند.

در «ارشاد» شیخ مفید و «کشف الغمهْ»

نیز آمده است که عبدالله بن شریک عامری گفته است: در کوفه، اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام هر وقتی که عمر بن سعد داخل مسجد می شد به یکدیگر می گفتند: این است قاتل حسین بن علی علیه السلام ، قبل از آنکه واقعه ی کربلا رخ بدهد.

همچنین سالم بن حفصه می گوید: روزی عمر بن سعد به امام حسین علیه السلام عرض کرد: یا اباعبدالله! مردمان سفیه و نادان گمان می کنند من تو را خواهم کشت. امام حسین علیه السلام فرمود: اینان سفیه و نادان نیستند این ها دانایانند؛ این کار واقع خواهد شد، ولی تو هم به آرزوی خود که حکمرانی ری باشد، نخواهی رسید و از گندم ری نخواهی خورد و پس از کشتن من زنده نخواهی ماند مگر مدت کوتاهی با کمال ذلت و خواری.(2)

سپردن خاک به ام سلمه و تأکید در حفظ آن و این که هر وقت مبدل به خون شد، علامت شهادت امام حسین علیه السلام است که به تواتر ثابت شده و مورد قبول

1- بحارالانوار، ج10، ص 159.
2- بحارالانوار، ج10،ص 166.

سنی و شیعه است و بعضی ازروایات به طور نمونه ذکر گردید، خود دلیل بر این است که می بایست در آن زمان ام سلمه زنده باشد و گرنه سپردن آن به ام سلمه لغو و عبث می باشد و رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم منزه از انجام کارهای لغو و عبث است.

همچنین به نقل «مناقب» ابن شهر آشوب در کیمیای سعادت غزالی و در کتاب «الإبانه» ابن بطه از پانزده طریق و ابن جیش تمیمی آمده که ابن عباس گفت: من در خانه ام آرمیده بودم که ناگهان صدای گریه و ضجّه و نوحه ام سلمه به گوشم رسید. با هراس و شتاب به سراغش رفتم و علت را جویا شدم، گفت: اکنون رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم را در خواب دیدم که فرمود:

فرزندم حسین علیه السلام شهید شد. بیدار شدم و شیشه را باز کردم، دیدم خاکی که در آن بود مبدّل به خون تازه شده و آن طوری که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرموده بود، علامت شهادت امام حسین علیه السلام است، و نیز در مسند احمد از انس بن مالک هم همین گونه روایت شده است.(1)

«بصائرالدرجات» از حضرت امام صادق علیه السلام نقل کرده است که:

امیرالمؤمنین علیه السلام موقع حرکت به طرف عراق، کتاب ها و ودایع امامت را به ام سلمه سپرد و پس از درگذشت آن حضرت، کتاب ها و ودایع امامت نزد امام حسن مجتبی علیه السلام بود و پس از او نزد امام حسین علیه السلام ، و در اخبار آمده است که امام حسین علیه السلام هم آن ها را به ام سلمه سپرد، او هم به حضرت سجاد تقدیم کرد.(2)

1- بحارالانوار، ج10، ص262.
2- قاموس الرجال، ج1، ص 396.

ص: 196

فصل چهارم: حقیقت و اهمیت معجزه و تفاوت آن با کرامت، سحر و اعمال مرتاضان

اشاره

قدر مسلم پیروان راستین هر مکتبی خود را مؤظف می دانند که در تحکیم و ترویج مبانی اعتقادی، اخلاقی و اجتماعی و... آن مکتب تلاش و کوشش کنند. در این راستا برای خنثی کردن و یا سد پیشروی مکاتب دیگر که احیانا در تضاد شدید با اعتقادات و افکار آنان باشد، از هیچ گونه اقدامات عملی دریغ نمی ورزند و تا مرز ایثار جان پیش می روند.

با وجود صدها بلکه هزاران دلیل قاطع و محکم در میان ادیان سلف و مکاتب بشری فقط اسلام آخرین دین الهی است که تعالیم عالیه آن سرآمد همه علوم و تعالیم بوده و خصوصاً مکتب تشیع دینی است جهانی و پیشوایانی دارد که دست پرورده ی خداوند متعال هستند؛ آنها حجت خدا بر جمیع خلایق بوده و تراجم وحی و معادن رحمت و گنج های علم و معرفت خداوند هستند که در صدر همه آنها وجود

مقدس و نورانی حضرت خاتم الانبیاء محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم است و آخرین وصی آن بزرگوار، وجود مقدس و نورانی حضرت مهدی ارواحنا فداه می باشد که اگر کسی سر تسلیم و تعظیم در مقابل اوامر و نواهی آنان فرود آورد به سعادت دنیا و آخرت نایل وخود عامل سعادتمندی بسیاری از افراد خواهد شد. خداپرستان خصوصا طرفداران اهل بیت و شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام و فرزندان بزرگوارش، معتقد هستند که ائمه علیهم السلام آبرومندان در خانه خدا هستند؛ چه در این عالم و چه در عالم آخرت و آنها هستند که واسطه فیض بین خدا و خلق

می باشند، چنانچه در زیارت جامعه فرموده اند:

بکم بدء الله وبکم یختم وبکم ینزل الغیث.

ابتدا و انتهای خلقت و نزول باران به واسطه شما خاندان نبوت است.

در پیش آمدها و گرفتاری های غیر منتظره به موالیان خود روی می آورند و با زیارت پیشوایان خود یعنی ائمه طاهرین علیهم السلام ، از ارواح مطهره آنها استمداد جسته و کسب فیض می نمایند. البته سایر فرق و مذاهب نیز با دیدن و مشاهده این توسلات و توجهات، از فیوضات و برکات آنها در بعضی موارد استفاده کرده اند. همین علاقه فطری و اثرات است که انسانها با همه اختلافات نژادی و دینی در طول تاریخ و ادوار گذشته با توسلات و توجهات، خود را از مرض های لاعلاج و یا صعب العلاج و گرفتاری های سخت نجات داده اند. بنابراین ما در راه درمان دردهای لاعلاج و یا صعب العلاج و رفع و دفع هرگونه گرفتاری و ناملائمات از باب {وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسيلَةَ } به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم و آل آن حضرت متوسل شده و این بزرگواران را در پیشگاه الهی شفیع و واسطه قرار داده و به خاطر منزلت و جایگاه و شأن ایشان، حوائج خود را از خداوند متعال درخواست می نماییم.

یکی از چیزهای مهمی که مورد بحث ما است؛ معجزه و کرامات و امور خارق العاده است که برخلاف طبیعت و عادت بشر بوده و عقول همه عقلای عالم را تکان داده و حتی افکار دانشمندان جهان را حیران ساخته است. قدرتی که پروردگار متعال آن را به پیامبران و اوصیاء و خلفاء و جانشینان و بندگان صالح و اولیاء عنایت فرموده تا دلیل و نشانه بر صدق نبوت و امامت و حجت بر مردم تمام گردد و مردم فرمان برداری از دستورات ایشان نمایند که در واقع اطاعت از حق است و از مهالک دنیا و آخرت نجات یابند و رستگار شوند. نمونه های زیادی از

معجزات و کرامات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم و ائمه طاهرین علیهم السلام در طول تاریخ اتفاق افتاده که در این جا به بیان برخی از آنها می پردازیم:

معجزات و کرامات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم و ائمه طاهرین (ع)

1- کسی که به خاطر اهانت به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام از اسب سرنگون شد:

قال الحاکم فحدثنا الشیخ أبوبکر بن إسحاق، أنبأنا الحسن بن علی بن زیاد السری، حدثنا حامد بن یحیی البلخی بمکه، حدثنا سفیان عن إسماعیل بن أبی خالد، عن قیس بن أبی حازم، قال: کنت بالمدینه فبینا أنا أطوف فی السوق إذ بلغت أحجار الزیت، فرأیت قوماً مجتمعین علی فارس قد رکب دابه و هو یشتم علی بن أبی طالب علیه السلام و الناس وقوف حوالیه.

إذ أقبل سعد بن أبی وقاص فوقف علیهم فقال: ما هذا؟ فقالوا: رجل یشتم علی بن أبی طالب علیه السلام ، فتقدم سعد فأفرجوا له حتی وقف علیه، فقال: یا هذا علی ما تشتم علی بن أبی طالب علیه السلام ؟ ألم یکن أول من أسلم؟ ألم یکن أول من صلی مع رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ؟ ألم یکن أزهد الناس؟ ألم یکن أعلم الناس؟ و ذکّر حتی قال ألم یکن ختن رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم علی ابنته؟ ألم یک صاحب رایه رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فی غزواته؟

ثم استقبل القبله ورفع وقال: اللهم إن هذا یشتم ولیاً من أولیائک، فلا تفرق هذا الجمع حتی تریهم قدرتک. قال قیس: فوالله ما تفرقنا حتی ساخت به دابته فرمته علی هامته فی تلک الأحجار، فانفلق دماغه و مات. قال الحاکم بعد ذلک: هذا حدیث صحیح علی شرط الشیخین ولم یخرجاه.(1)

قیس بن حازم می گوید: ما در شهر مدینه بودیم در بازار دور می زدیم چون

1- المستدرک علی الصحیحین، ج3، ص 571 ح6121.

رسیدیم به احجار زیت، قومی را دیدم در حالی که جمع شده بودند در اطراف یک سوارکاری که سوار مرکب خود بود، در حالی که به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام اهانت می کرد و مردم در اطرافش ایستاده بودند؛ در این هنگام سعد بن أبی وقاص رسید در کنار آن ها ایستاد و گفت: این کیست؟ گفتند: مردی است که به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام اهانت و ناسزا می گوید. پس سعد جلو آمد و مردم را کنار زد تا اینکه در برابر او ایستاد، سپس گفت: ای مرد! به چه علت به حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام توهین می کنی؟ آیا او اولین کسی نیست که اسلام آورده؟ آیا او اول کسی نیست که با پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نماز خواند؟ آیا او زاهدتر ین مردم نیست؟ آیا او داناترین مردم نیست؟ و باز ادامه داد تا آنجا که گفت: آیا او کسی نیست که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم او را به عنوان داماد برای دختر خود انتخاب کرد؟ آیا او صاحب پرچم پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در تمامی غزوات نبود؟ سپس سعد رو به قبله کرد و دستش را بلند کرد و گفت: خدایا! این مرد به یکی از اولیاء تو اهانت می کند پس متفرق نکن این جمع را تا اینکه قدرت تو را ببینند! سپس قیس گفت: ما متفرق شدیم تا اینکه اسبش او را سرنگون کرد سپس او را با دماغش بر سنگ های زیت پرتاب کرد که دماغش شکافته شد و مُرد.

2- کسی که نصف صورتش به خاطر اهانت به حضرت امیرالمؤمنین، علی علیه السلام ، سیاه شد:

قال ابن قیم الجوزیه: و فی کتاب المنامات لابن أبی الدنیا عن شیخ من قریش قال: رأیت رجلاً بالشام قد أسود نصف وجهه و هو یغطیه، فسألته عن ذلک فقال: قد جعلت لله علی أن لا یسألنی أحد عن ذلک إلا أخبرته به، کنت شدید الوقیعه فی علی بن أبی طالب علیه السلام رضی الله عنه، فبینا أنا ذات لیله نائم إذأتانی إذ أتانی آت فی منامی فقال لی: أنت صاحب الوقیعه فیّ؟

فضرب شق وجهی، فأصبحت وشق وجهی أسود کما تری.(1)

ابن قیم جوزی می گوید: در کتاب «المنامات لابن ابی دنیا» از شیخی از قریش آمده است که می گوید: در شام یک مردی را دیدم که سیاهی نصف صورتش را پوشانده بود، پس از او سؤال کردم سبب این چیست؟ گفت: عهد می کنم که هیچ کس از من در این باره سؤال نکند مگر اینکه به او خبر بدهم.

من شخصی بودم که نسبت به امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام کینه شدید داشتم. یک شب در خواب بودم، امیرالمؤمنین در خوابم آمد و فرمود: تو نسبت به من کینه شدید داری؟ پس به یک طرف صورتم زد. صبح از خواب بیدار شدم دیدم که یک سمت صورتم سیاه است، همچنان که می بینی.

3- کسی که به سبب اهانت به قبر امام حسن علیه السلام دیوانه شد و مانند سگ پارس می کرد:

قال الحافظ ابن عساکر: اخبرنا أبوطالب علی بن عبد الرحمن، أنبأنا أبوالحسن علی بن الحسن، أنبأنا أبومحمد بن النحاس أنبأنا أبوسعید بن الأعرابی، حدثنا محمد بن یونس أبوالعباس الحارثی القرشی، حدثنا عبد العزیز بن الخطاب، حدثنا جریر، عن الأعمش، قال: خری رجل علی قبر الحسن علیه السلام فجن، فجعل ینبح کما تنبح الکلاب قال: فمات فسمع من قبره یعوی و یصیح.(2)

أعمش می گوید: مردی بر قبر امام حسن علیه السلام افتاده بود سپس دیوانه شد.

ص: 201

1- کتاب الروح، ص 189.

2- تاریخ مدینهْ دمشق، 13، ص 305.

بعد از آن پارس کرد مثل پارس کردن سگ ها. أعمش گفت: آن مرد از دنیا رفت و از قبر او صدای صیحه و ناله ی سگ می آمد.

4- دیوانه و مریض شدن خانواده ای که مردی از آن ها به قبر امام حسین علیه السلام اهانت کرد:

حدثنا علی بن عبدالعزیز ثنا إسحاق بن إبراهیم المروزی ثنا جزیر عن الأعمش قال خری رجل من بنی أسد علی قبر حسین بن علی رضی الله عنه قال فأصاب أهل ذلک البیت خبل و جنون و جذام و مرض و فقر.(1)

أعمش می گوید که: مردی از بنی اسد بر قبر حسین بن علی علیه السلام افتاده بود، گفت: اهل این خانه به دیوانگی و جنون و جذام و فقر مبتلا شده بودند.

5- شفاء به سبب تربت امام حسین علیه السلام :

نقل ابن العدیم عن بکر محمد بن الحسن عبدان الصیرفی، یقول: سمعت جعفراً الخلدی یقول: کان بی جرب عظیم کثیر (پیسی) فتمسحت بتراب قبر الحسین علیه السلام . قال فغفوت فانتبهت و لیس علیّ منه شیء.(2)

عبدان صیرفی می گوید که از جعفر خلدی شنیدم که می گفت: من به یک مرض عظیم (پیسی) مبتلا شده بودم، به تربت قبر امام حسین علیه السلام تبرک جستم سپس چرتی زدم، وقتی بیدار شدم هیچ اثری از آن مریضی در من نبود.

1- مجمع الزوائد، هیثمی، ج9، ص197؛ المعجم الکبیر، طبرانی، ج3، ص120؛ تاریخ مدینهٔ دمشق، ابن عساکر، ج14، ص244؛ تهذیب الکمال، مزی، ج6؛ سیر اعلام النبلاء، ذهبی، ج3، ص317؛ ترجمهٔ الامام الحسین علیه السلام ، ابن عساکر، ص407. (محقق)
2- بغیهٔ الطلب فی تاریخ حلب، ج6، ص 2657.

6- برخورد ستارگان آسمان با يكديگر:

عن عيسى بن الحارث الكندى، قال: لما قتل الحسين مكثنا سبعه أيام إذا صلينا فنظرنا إلى الشمس على أطراف الحيطان كأنها الملاحف المعصفره، و نظرنا إلى الكواكب يضرب بعضها بعضا.(1)

عيسى بن حارث كندى مى گويد: هنگامى كه حسين بن على عليه السلام را شهيد كردند، تا هفت روز، هرگاه كه نماز عصر را مى خوانديم مى ديديم آفتابى كه بر ديوارهاى خانه ها مى تابيد به قدرى قرمز بود كه گويا چادرهاى سرخ است كه بر آن كشيده اند، ومى ديديم كه برخى از ستارگان با يكديگر برخورد مى كردند.

7- آسمان خون گريه كرد:

عن نضره الأزديّه قالت: لمّا أن قتل الحسين بن على عليه السلام مطرت السّماء دماً فأصبحت وكلّ شىء لنا ملآن دما.(2)

نضره ازديه گويد: هنگامى كه حسين بن على عليه السلام شهيد شدند، آسمان خون باريد، وقتى صبح بيدار شدم تمام اشياء و اسباب ما مملو از خون بود.

جعفر بن سليمان قال حدثنى خالتى أم سالم قالت لما قتل الحسين بن على مطرنا مطرا كالدم على البيوت والجدر قال وبلغنى أنه كان بخراسان والشام والكوفه.(3)

ص: 203

1- تهذيب الكمال، ج6، ص 433- 432؛ تاريخ الاسلام، ج5، ص 15؛ سير أعلام النبلاء، ج3، ص312؛ تاريخ مدينهْ دمشق، ج 14، ص 227.
2- تهذيب الكمال، ج6، ص 433؛ سير أعلام النبلاء، ج 3، ص 313- 312؛ الثقات، ج5، ص 487؛ تاريخ مدينهْ دمشق، ج 14، ص 228 - 227.
3- تهذيب الكمال، المزى، ج6، ص 434 - 433؛ سير أعلام النبلاء، الذهبى، ج3، ص 313 - 312؛ تاريخ الاسلام، الذهبى، ج5، ص 16؛ تاريخ مدينهْ الدمشق، ابن عساكر، ج14، ص 229 - 228.

جعفر بن سلیمان، روایت کرده که خاله ام، ام سالم، گفت: هنگامی که امام حسین علیه السلام به شهادت رسید، بارانی همانند خون بر دیوارها و خانه ها می بارید. و گفت: به من خبر دادند که همین باران خون، در خراسان، شام و کوفه نیز باریده است.

8- اشک ریختن آسمان:

عن ابن سیرین قال لم تبک السماء علی أحد بعد یحیی بن زکریا إلا علی الحسین بن علی.(1)

ابن سیرین گفت: آسمان برای هیچ کسی جز یحیی بن زکریا و حسین بن علی علیهم السلام گریه نکرد.

9- تاریک شدن دنیا:

حدثنا خلف بن خلیفه، عن أبیه، قال: لما قتل الحسین اسودت السماء، وظهرت الکواکب نهارا حتی رأیت الجوزاء عند العصر وسقط التراب الأحمر.(2)

خلف بن خلیفه از پدرش نقل می کند که گفت: زمانی که امام حسین علیه السلام به شهادت رسید، آن قدر آسمان تاریک شد که هنگام ظهر ستاره های آسمان ظاهر شدند؛ تا جایی که ستاره جوزا عصر دیده شد و خاک سرخ از آسمان فرو ریخت.

عن أبو قبیل لمّا قتل الحسین بن علی علیه السلام کسفت الشمس کسفهً بدت

1- سیر أعلام النبلاء، الذهبی، ج3، ص 312؛ تاریخ مدینهٔ دمشق، ابن عساکر، ج14، ص 226 - 225.
2- تهذیب الکمال، المزی، ج6، ص 432 - 431؛ تهذیب التهذیب، ابن حجر، ج2، ص 305؛ تاریخ مدینهٔ الدمشق، ابن عساکر، ج14، ص 226.

الکواکب نصف النّهار حتّی ظننّا أنّها هی.(1)

هنگامی که امام حسین علیه السلام به شهادت رسید، خورشید گرفت و آن قدر تاریک شد که هنگام ظهر ستاره های آسمان ظاهر گردیدند. از این اتفاق چنین پنداشتیم که قیامت برپا شده است.

10- سرخ شدن آسمان:

اسماعیل بن الخلیل بن علی بن مسهر، عن جدته قالت: لما قتل الحسین کنت جاریه شابه، فمکثت السماء سبعه أیام بلیالیهن کأنها علقه.(2)

اسماعیل بن خلیل از علی بن مسهر از جده اش نقل می کند که گفت: هنگامی که امام حسین علیه السلام به شهادت رسید من دختری نوجوان بودم، آسمان هفت شبانه روز درنگ نمود که گویا لخته خون بود.

و قال علی بن محمد المدائنی، عن علی بن مدرک، عن جده الأسود بن قیس: احمرت آفاق السماء بعد قتل الحسین بسته أشهر، نری ذلک فی آفاق السماء کأنها الدم. قال: فحدثت بذلک شریکا، فقال لی: ما أنت من الأسود؟ قلت: هو جدی أبو أمی قال: أم والله إن کان لصدوق الحدیث، عظیم الأمانه، مکرما للضیف.(3)

علی بن مدرک از پدر بزرگش اسود بن قیس نقل می کند که گفت: پهنه آسمان پس از شهادت امام حسین علیه السلام به مدت شش ماه سرخ رنگ شده

1- تهذیب الکمال، المزی، ج6، ص 433؛ تاریخ مدینهٔ دمشق، ابن عساکر، ج14، ص 228؛ تلخیص الحبیر، ابن حجر، ج5، ص 84؛ السنن الکبری، البیهقی، ج3، ص337.
2- تهذیب الکمال، المزی، ج6، ص 432؛ تاریخ مدینهٔ دمشق، ابن عساکر، ج 14، ص 226.
3- تهذیب الکمال، المزی، ج6، ص 432؛ تاریخ الاسلام، الذهبی، ج5، ص 15؛ سیر أعلام النبلاء، الذهبی، ج3، ص 312؛ تاریخ مدینهٔ دمشق، ابن عساکر، ج14، ص 227.

بود که ما آن را شبیه خون در آسمان مشاهده می کردیم، علی بن محمد مدائنی از وی سؤال کرد: چه نسبتی با اسود داری؟ گفت: او جد مادری من است. گفت: به خدا سوگند! که او راستگو و امانتداری بزرگ و میهمان نواز بود.

و قال عباس بن محمد الدوری، عن یحیی بن معین: حدثنا جریر، عن یزید بن أبی زیاد، قال: قتل الحسین ولی أربع عشره سنه، و صار الورس الذی کان فی عسکرهم رمادا و احمرت آفاق السماء و نحروا ناقه فی عسکرهم فکانوا یرون فی لحمها النیران.(1)

یزید بن ابی زیاد می گوید: من چهارده ساله بودم که حسین بن علی علیه السلام به شهادت رسید. گیاه ورس در بین لشکر به خاکستر تبدیل شد و پهنه آسمان قرمز رنگ شد. شتری را لشکریان ذبح کردند، دیدند در گوشتش آتش است.

عن هشام عن محمد قال تعلم هذه الحمره فی الأفق ممّ هو؟ فقال: من یوم قتل الحسین بن علی علیه السلام .(2)

هشام از محمد نقل می کند که گفت: می دانی سرخی افق از چه زمانی بوجود آمده؟ از روزی که حسین بن علی علیه السلام به شهادت رسید؛ این سرخی در افق دیده شد.

1- تهذیب الکمال، المزی، ج6، ص 434-435؛ تهذیب التهذیب، ابن حجر، ج2، ص 305؛ سیر أعلام النبلاء، الذهبی، ج3، ص 313؛ تاریخ الاسلام، الذهبی، ج5، ص 15؛ تاریخ مدینهٔ دمشق، ابن عساکر، ج 14، ص 230.
2- سیر أعلام النبلاء، الذهبی، ج3، ص 312؛ تاریخ الاسلام، الذهبی، ج5، ص 15؛ تاریخ مدینهٔ دمشق، ابن عساکر، ج 14، ص 228.

11- دیوار دار الاماره خون گریه کرد:

حدثنی أبویحیی مهدی بن میمون قال: سمعت مروان مولی هند بنت المهلب، قال: حدثنی بواب عبیدالله بن زیاد لما جیء برأس الحسین فوضع بین یدیه،رأیت حیطان دار الاماره تسایل دما.(1)

هنگامی که سر مبارک امام حسین علیه السلام را در برابر ابن زیاد نهادند، دیدم که از دیوارهای دارالاماره خون جاری گشت.

12- جاری شدن خون تازه از زیر سنگ ها:

حماد بن زید عن معمر قال: أوّل ما عرف الزّهرِیّ انّه تکلّم فی مجلس الولید بن عبد الملک فقال الولید أیّکم یعلم ما فعلَتْ أحجارُ بیت المقدس یوم قتل الحسین بن علیٍّ فقال الزّهریُّ بلغنی أنّه لم یُقْلَبْ حجرا اِلّا وجد تحته دمٌ عبیط.(2)

حماد بن زید از معمر روایت کرده که ولید بن عبد الملک پرسید: کدام یک از شما می داند که سنگ های بیت المقدس درروز کشته شدن حسین بن علی چه حالتی به خود گرفتند؟ زهری گفت: به من خبر داده اند که در روز شهادت حسین بن علی سنگی را از زمین بلند نمی کردند مگر آنکه در زیر آن خون تازه بود.

عن اُمّ حیّان قالت یوم قتل الحسین أظلمَتْ علینا ثلاثاً و لم یمسَّ أحدٌ من زعفرانهم شیئاً فجعله علی وجهه إلّا احترق و لم یقلّبْ حجرٌ ببیتِ

1- تهذیب الکمال، المزی، ج6، ص 434 - 433؛ تاریخ مدینهْ دمشق، ابن عساکر، ج14، ص 229.
2- تهذیب التهذیب، ابن حجر، ج2، ص 305؛ تهذیب الکمال، المزی، ج6، ص 434؛ سیر أعلام النبلاء، الذهبی، ج3، ص 314؛ تاریخ الاسلام، الذهبی، ج5، ص 16؛ تاریخ مدینهْ دمشق، ابن عساکر، ج14، ص 229.

المَقْدِسِ إلّا أصيب تحتَهُ دماً عبيطا.(1)

از ام حیان نقل است که گفت: روز شهادت حسین علیه السلام , آسمان سه شبانه روز بر ما تاریک شد و هر کس دست به زعفران می زد دستش می سوخت و زیر هر سنگی در بیت المقدس خون تازه دیده می شد.

محمد بن عمر بن علی عن أبیه قال أرسل عبد الملک إلی ابن رأس الجالوت فقال هل کان فی قتل الحسین علامه قال ابن رأس الجالوت ما کشف یومئذ حجر إلا وجد تحته دم عبیط.(2)

محمد بن عمر بن علی از پدرش نقل می کند که گفت: عبدالملک شخصی را نزد پسر رأس الجالوت فرستاد که از وی بپرسد: آیا نشانه ای از کشته شدن حسین در عالم دیده شده است یا نه؟ او در پاسخ گفت: هیچ سنگی از زمین برداشته نشد مگر اینکه خون تازه زیر آن دیده می شد.

13- پایین آمدن انگور و نان برای امام صادق علیه السلام در بیت الله حرام:

ابن وهب، قال سمعت اللیث بن سعد یقول: حججت سنه ثلاثه عشره و مائه فأتیت مکه، فلما أن صلیت العصر رقینا أباقبیس، فإذا أنا برجل جالس و هو یدعو، فقال: یا رب یا رب حتی انقطع نفسه، ثم قال: یا رباه حتی انقطع نفسه، ثم قال رب رب رب حتی انقطع نفسه، ثم قال یا الله یا الله حتی انقطع نفسه، ثم قال یا حی حتی انقطع نفسه، ثم قال یا رحیم حتی انقطع نفسه، ثم قال یا أرحم الراحمین حتی انقطع نفسه، - سبع مرات - ثم قال: اللهم إنی أشتهی من هذا العنب فأطعمنیه، اللهم و إن بردای قد خلقا.

1- تهذیب الکمال، المزی، ج6، ص 434؛ تاریخ مدینهٔ دمشق، ابن عساکر، ج14، ص 229 و... .
2- تاریخ الاسلام، الذهبی، ج5، ص 16؛ تاریخ مدینهٔ دمشق، ابن عساکر، ج14، ص 230 - 229.

قال الليث: فوالله ما استتم كلامه حتی نظرت إلی سله مملوءه عنباً و ما علی الأرض عنب یومئذ، و بردین فأراد أن یأکل فقلت: أنا شریکک! فقال: و لم؟! فقلت: لأنک کنت تدعو و أؤمن أنا، فقال لی: تقدم فکل و لا تخبیء منه شیئاً فتقدمت فأکلت شیئاً لم آکل مثل قط، و إذا عنب لا عجم له، فأکلت حتی شبعت و السله لم تنقض شیئاً.

ثم قال لی: خذ أحب البردین إلیک، فقلت له: أما البردان فأنا غنی عنهما، فقال لی: توار عنی حتی البسهما فتواریت عنه، فاتزر بأحدهما وارتدی بالآخر، ثم أخذ البردین اللذین کانا علیه فجعلهما عنده و نزل، و اتبعته حتی إذا کان

بالمسعی لقیه رجل فقال له: اکسنی کساک الله یا ابن رسول الله فدفعهما إلیه فلحقت الرجل فقلت من هذا، قال: جعفر بن محمد علیه السلام قال: اللیت فطلبته لأسمع منه فلم أجده.(1)

ونقله عن اللالکائی الطبری ابن حجر الهیتمی فی الصواعق المحرقه، ونقل هذه الحادثه ابن الجوزی فی صفه الصفوه.(2)

ابن وهب می گوید: شنیدم از لیث بن سعد که می گفت: برای انجام حج در سال 113 به مکه آمدم، وقتی نماز عصر را خواندم، از کوه اباقبیس بالا رفتم، ناگهان مردی را دیدم که نشسته بود و دعا می کرد، می گفت: یا رب! یا رب! یا رب! تا نفسش قطع شد. سپس گفت: یا رباه! تا این که نفسش قطع شد. سپس گفت: رب! رب! رب! تا این که نفسش قطع شد. سپس گفت: یا الله! یا الله! تا این که نفسش قطع شد. سپس گفت: یاحی! تا این که نفسش قطع شد. سپس گفت: یا رحیم! تا اینکه نفسش قطع شد. سپس

1- کرامات الأولیاء، ص 172 - 171، رقم 126.
2- الصواعق المحرقهٔ، ج2، ص590؛ صفهٔ الصفوهٔ، ج2، ص 173.

گفت: یا ارحم الراحمین! تا این که نفسش قطع شد - این عمل را هفت بار انجام داد - سپس گفت: خدایا! به درستی که من به این انگور اشتهاء دارم پس مرا اطعام کن با این انگور و لباس های احرام من کهنه و پوسیده شده است. لیث گفت: به خدا قسم! کلامش تمام نشده بود تا این که دیدم ظرفی پر از انگور در حالی که فصل انگور نبود و دو تکه پارچه نزد او حاضر شد! پس خواست از آن انگورها بخورد، گفتم: من هم شریک تو هستم! گفت: برای چه؟ گفتم: به خاطر این که تو دعا می کردی و من آمین می گفتم. گفت: بیا جلو و بخور و خود را محروم نکن. پس من جلو رفتم و خوردم که مثل آن را هرگز نخورده بودم. آن قدر خوردم تا سیر شدم و از ظرف انگور هیچ چیزی کم نشد! سپس به من گفت: هر کدام از این پارچه ها را دوست داری بردار. به او گفتم: من از این پارچه ها بی نیازم.

پس به من گفت: برو کنار تا من لباس هایم را بپوشم. من هم کنار رفتم؛ یکی را به صورت ازار و دیگری را به صورت رداء پوشید. سپس دو پارچه ای را که پیش او بود نزد خود قرار داد و از کوه پایین آمد و من نیز به دنبال او آمدم تا به مسعی رسیدیم. با مردی ملاقات کرد. آن مرد به او گفت: بپوشان مرا که خدا تو را بپوشاند یا ابن رسول الله! پس دو پارچه به او داد. سپس من به آن مرد ملحق شدم و گفتم: این کیست؟ گفت: این جعفر بن محمد علیه السلام است. لیث گفت: من او را دنبال کردم تا از او چیزی بشنوم ولی او را نیافتم.

14- اطلاع امام کاظم علیه السلام از قلب شقیق بلخی:

قال ابن حجر الهیتمی فی الصواعق المحرقه: و من بدیع کراماته ماحکاه ابن الجوزی و الرامهرمزی و غیرهما، عن شقیق البلخی: أنه خرج حاجاً سنه تسع و أربعین و مائه فرآه بالقادسیه منفرداً عن الناس، فقال فی نفسه: هذا فتی من الصوفیه یرید أن یکون کلاً علی الناس، لأمضین

إليه و لأوبخنه، فمضى إليه فقال: يا شقيق، {اجْتَنِبُوا كَثيرًا مِنَ الظَّنّ ِ إِنَّ بَعْضَ الظَّنّ ِ إِثْمٌ }(1) - إلى أن قال - فغاب عن عينيه فما رآه إلا بواقصه يصلى و أعضاؤه تضطرب و دموعه تتحادر فجاء إليه ليعتذر فخفف فى صلاته، و قال: {وَ إِنّى لَغَفّارٌ لِمَنْ تابَ وَآمَنَ }(2) الآيه فلما نزلوا زباله رآه على بئر، فسقطت ركوته فيها فدعا فطغى الماء له حتى أخذها فتوضأ وصلى أربع ركعات، ثم مال إلى كثيب رمل فطرح منها وشرب، فقال له: أطعمنى من فضل ما رزقک الله تعالى، فقال: يا شقيق لم تزل نعم الله علينا ظاهره وباطنه، فأحسن ظنک بربک فناولنيها، فشربت منها فإذا سويق وسكر ما شربت والله ألذ منه ولا أطيب ريحاً، فشبعت و رويت و أقمت أياماً لا أشتهى شراباً و لا طعاماً، ثم لم أره إلا بمكه و هو بغلمان و غاشيه و أمور على خلاف ما كان عليه بالطريق.(3)

ابن جوزى و رامهرمزى و غير آن ها از شقيق بلخى نقل مى كنند كه: در سال 149، امام كاظم عليه السلام به جهت حج خارج شدند. شقيق بلخى ايشان را در قادسيه جدا از مردم ديد. با خودش گفت: اين جوان از صوفيه است، مى خواهد بارى بر دوش مردم باشد! به طرفش مى روم تا او را توبيخ و سرزنش كنم! پس وقتى نزديک ايشان رفت، فرمود: يا شقيق! {اجْتَنِبُوا كَثيرًا مِنَ الظَّنّ ِ إِنَّ بَعْضَ الظَّنّ ِ إِثْمٌ }(4)؛«از بسيارى از گمان ها اجتناب كنيد همانا بعضى از گمان ها گناه است». اين را فرمود و ما را رها كرد و رفت. با خود گفتم: چيز عجيبى بود؛ اسم ما را ذكر كرد و از باطن

1- حجرات / 12.
2- طه / 82.
3- الصواعق المحرقهْ، ج2، ص 591.
4- حجرات / 12.

ما خبر داد. حتماً او بنده ای از بندگان صالح خداوند است، باید خود را به او برسانم و از او درخواست کنم من را حلال کند. با عجله او را تعقیب کردم ولی به او نرسیدم، او از دیدگان من ناپدید گردید. چون به منزلی در میان راه به نام واقصه رسیدیم، آنجا فرود آمدیم و او را دیدم نماز می خواند و اعضاء بدنش می لرزد و اشک از چشمان مبارکش جاری است. گفتم: این همان گمشده من است که در جستجوی او بودم؛ از این فرصت استفاده کنم و نزد او روم و از او بخواهم که مرا حلال کند. پس من کمی صبر کردم تا نشست و از نمازش فارغ شد. آن گاه به طرف او رفتم، همین که مرا دید فرمود: ای شقیق! {وَ إِنّی لَغَفّارٌ لِمَنْ تابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صالِحًا ثُمَّ اهْتَدی}؛(1)

من آمرزنده ام کسی را که توبه کند و ایمان آورد و کار نیکو کند و سپس در طریق هدایت قدم بردارد. چون این آیه را قرائت نمود مرا رها کرد و رفت. گفتم: این جوان حتماً از ابدال است، این مرتبه دوم است که از باطن من و سرّ نهانی من خبر داد، چون به منزلگاه زباله رسیدیم دیدم آن جوان کنار چاه ایستاده و در دست پیاله ای گرفته

می خواهد آب بردارد. ناگهان پیاله از دستش میان چاه افتاد، پس نگاهی به آسمان کرد و شنیدم که می گفت:

أنت ربّی إذا ظمئت إلی الماء و قوتی إذا أردت الطعاما

تویی مایه ی سیراب شدن من هنگامی که تشنه ی آب می شوم و قوت و طعام من وقتی که اراده غذا کنم.

خداوندا! ای سرور من! غیر از این پیاله ندارم، آن را از من مگیر!

1- طه / 82.

شقیق می گوید: به خدا قسم! دیدم آب چاه بالا آمد و او دست خود را دراز کرد و از آب پر کرد، پس وضو گرفت و چهار رکعت نماز خواند و به طرف تلّ ریگی رفت، از آن ریگ ها برداشت و در میان کاسه ریخت و آن را حرکت داد و آشامید. من به سوی او رفتم و بر او سلام کردم و وقتی پاسخم را گفت؛ عرض کردم: از زیادتی و باقیمانده ی آنچه خداوند به شما عنایت کرده به من مرحمت فرما! فرمود: یا شقیق! لم تزل نعمه الله علینا ظاهره وباطنه فأحسن ظنّک بربّک.

ای شقیق! همواره نعمت های ظاهری و باطنی پروردگار شامل حال ما است، گمان خود را به پروردگارت نیکو گردان.

پس آن کاسه را به من مرحمت فرمود، از آن آشامیدم دیدم شوربائی است که از آب و شکر درست شده و به خدا قسم لذیذتر و خوشبوتر از آن هرگز چیزی نیاشامیده بودم، پس سیر شدم و سیراب گردیدم و تا مدتی به غذا و نوشیدنی میل نداشتم.

بعد از آن او را ندیدم تا وارد مکه شدیم، شبی از نیمه گذشته بود او را کنار قبّهْ الشراب دیدم با خشوع کامل به نماز ایستاده و پیوسته ناله و گریه کرد تا شب به پایان رسید و وقتی سپیده صبح ظاهر شد در جایگاه نمازش نشست و مدتی به تسبیح خدا پرداخت، سپس برخاست و نماز صبح را به جا آورد و بعد از آن هفت بار گرد کعبه طواف کرد و خارج شد. من هم به دنبال او بیرون رفتم و برخلاف آن چه در بین راه از او مشاهده کردم که تنها بود، دیدم اطراف او دوستان و یاران و غلامانش پروانه وار می چرخند،مردم بر او سلام می کنند و از او تجلیل و احترام به عمل می آورند، از یکی از اطرافیان ایشان سؤال کردم: این جوان کیست؟ جواب داد: حضرت موسی بن جعفر علیه السلام است. گفتم: عجائب کراماتی از

او مشاهده کردم، اگر از غیر او بود عجیب و شگفت انگیز بود ولی از مثل چنین بزرگواری هیچ گونه تعجبی ندارد.

15- علم امام رضا علیه السلام به مطلبی که شخصی در خواب دیده بود:

قال ابن حجر الهیتمی فی الصواعق المحرقه: وروی الحاکم عن محمد بن عیسی عن أبی حبیب قال: رأیت النبی صلی الله علیه و آله وسلم فی المنام فی المنزل الذی ینزل الحجاج ببلدنا فسلمت علیه، فوجدت عنده طبقاً من خوص المدینه فیه تمر صیحانی، فناولنی منه ثمانی عشره، فتأولت أن أعیش عدتها، فلما کان بعد عشرین یوما قدم أبوالحسن علی الرضا علیه السلام من المدینه و نزل ذلک المسجد، و هرع الناس بالسلام علیه، فمضیت نحوه فإذا هو جالس فی الموضع الذی رأیت النبی صلی الله علیه و آله وسلم جالساً فیه و بین یدیه طبق من خوص المدینه فیه تمر صیحانی، فسلمت علیه فاستدنانی و ناولنی قبضه من ذلک التمر، فإذا عدتها بعدد ما ناولنی النبی صلی الله علیه و آله وسلم فی النوم. فقلت: زدنی ! فقال: لو زادک رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم لزدناک.(1)

ابوحبیب نباجی می گوید: شبی در خواب رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم را دیدم که به نباج آمده و در مسجدی که حاجیان هر سال در آن مسجد فرود می آیند وارد شده است. من در خواب خدمت حضرتش رفتم و سلام نمودم و در برابرش ایستادم. در حضور حضرتش طبقی که از برگ های خرمای مدینه ساخته شده بود گذاشته و در آن خرمای صیحانی مدینه بود. حضرت مشتی از خرماها را به من عنایت فرمود، من شمردم دیدم هجده دانه خرماست. وقتی بیدار شدم خواب خودم را چنین تعبیر کردم که به

1- الصواعق المحرقهْ، ج2، ص 594.

تعداد هر دانه خرما یک سال زندگی خواهم کرد. بیست روز از این خواب گذشت؛ در زمینی بودم که آن را برای زراعت آماده می کردم. شخصی آمد و به من خبر داد که حضرت رضا علیه السلام از مدینه آمده اند و به همان مسجد نزول اجلال فرموده اند و مردم را دیدم که با تلاش، خود را به حضرت می رسانند من هم روانه مسجد شدم، دیدم حضرت در همان جایی نشسته که در خواب دیدم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم نشسته بودند. زیر آن حضرت نیز همانند پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم حصیری فرش شده بود و در برابرش طبقی از جنس برگ های خرما گذاشته بودند که در آن خرمای صیحانی بود. من سلام کردم، حضرت پاسخ عنایت فرموده و مرا نزد خود خواند و مشتی خرما به من عنایت نمود. من خرماها را شمردم دیدم همان تعداد خرمایی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در خواب به من عنایت فرموده بودند. به امام رضا علیه السلام عرض کردم: ای فرزند رسول خدا ! بیشتر عنایت فرمایید ! فرمود: لو زادک رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم لزدناک.

اگر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم بیشتر عنایت می نمودند من نیز بیشتر عنایت می نمودم !

16- علم امام حسن عسکری علیه السلام به علت اجابت دعای راهب:

قال ابن حجر الهیتمی فی الصواعق المحرقه: و لما حبس قحط الناس بسر من رأی قحطاً شدیداً، فأمر الخلیفه المعتمد ابن المتوکل بالخروج للاستسقاء ثلاثه أیام، فلم یسقوا فخرج النصاری و معهم راهب کلما مدیده إلی السماء هطلت، ثم فی الیوم الثانی کذلک، فشک بعض الجهله وارتد بعضهم، فشق ذلک علی الخلیفه فأمر بإحضار الحسن الخالص علیه السلام و قال له: أدرک أمه جدک رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم قبل أن یهلکوا، فقال الحسن علیه السلام : یخرجون غداً و أنا أزیل الشک إن شاءالله، و کلم الخلیفه فی إطلاق أصحابه من السجن، فأطلقهم، فلما خرج الناس للاستسقاء و رفع

الراهب یده مع النصاری غیمت السماء، فأمر الحسن بالقبض علی یده، فإذا فیها عظم آدمی، فإخذه من یده و قال: استسق، فرفع یده فزال الغیم و طلعت الشمس فعجب الناس من ذلک، فقال الخلیفه للحسن: ما هذا یا أبا محمد؟

فقال: هذا عظم نبی ظفر به هذا الراهب من بعض القبور، و ما کشف من عظم نبی تحت السماء إلا هطلت بالمطر، فامتحنوا ذلک لعظم فکان کما قال، وزالت الشبهه عن الناس و رجع الحسن إلی داره.(1)

سالی در سامرا در زمان امام حسن عسکری علیه السلام خشکسالی شد. خلیفه به حاجب و اهل کشور دستور داد تا برای نماز استسقا (طلب باران) به بیرون شهر بروند.

مردم سه روز پشت سر هم برای نماز استسقا رفتند و دعا کردند ولی باران نبارید. روز چهارم جاثلیق به همراه مسیحیان و عده ای راهبان به سوی صحرا رفتند. در میان آنان راهبی بود همین که او دست به دعا برداشت، بارش باران از آسمان شروع شد. وی روز دیگر نیز برای دعا به صحرا رفت باز هم باران بارید! وقتی مردم این صحنه را دیدند به شک و تردید افتادند و از این امردر شگفت شده و به دین مسیحیت متمایل شدند (این قضیه به خلیفه رسید). وی ناگزیر از امام حسن عسکری علیه السلام که در آن موقع در زندان بود یاری طلبید. او مأموری به نزد حضرتش فرستاد و آن حضرت را از زندان آزاد کرده و گفت: امت جدت را دریاب که هلاک شدند. امام حسن عسکری علیه السلام فرمودند: من فردا بیرون می روم و ان شاءالله شک و تردید را از بین می برم. روز سوم جاثلیق به همراه راهبان به سوی صحرا رفتند؛ امام حسن عسکری علیه السلام نیز به همراه

1- الصواعق المحرقهٔ، ج2، ص 601 - 600.

عده ای از یارانش به صحرا رفتند، وقتی حضرت چشمش به راهب افتاد و دید که دستش را برای دعا بلند نموده به یکی از غلامانش دستور داد تا دست راست او را نگه دارد و آنچه میان انگشتانش است بگیرد. غلام طبق فرمایش امام علیه السلام دست او را نگه داشت و از میان دو انگشت سبّابه اش استخوان سیاهی گرفت. امام علیه السلام آن را گرفت و آن گاه به راهب فرمود: اکنون دعا کن و طلب باران نما! راهب شروع به دعا کرد. آسمان ابری بودولی ابرها پراکنده شده و آفتاب درخشان آشکار گشت. خلیفه از امام حسن عسکری علیه السلام پرسید: ای ابامحمد! این استخوان چیست؟ حضرت فرمود: هذا رجل مرّ بقبر نبیّ من الانبیاء فوقع الی یده هذا العظم و ما کشف من عظم نبیّ إلا وهطلت السماء بالمطر.

این شخص از کنار قبر یکی از پیامبران عبور نموده و این استخوان را از قبر آن پیامبر به دست آورده و استخوان هیچ پیامبری در پیش گاه خدا ظاهر نمی شود مگر آن که به زودی از آسمان باران می بارد.

پس این موضوع را با استخوان امتحان کردند، همان گونه بود که آن حضرت فرمودند و شبهه از مردم برطرف شد و امام حسن علیه السلام به خانه شان برگشتند.

17- معجزات امام سجاد علیه السلام :

علامه مجلسی در کتاب شریف «بحارالانوار» می نویسد:

در بعضی از مؤلفات شیعه دیدم که نقل کرده اند: روایت شده مرد مؤمنی ازبزرگان شهر بلخ، در بیشتر سال ها به حج می رفت و بعد از انجام دادن مناسک حج و زیارت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم ، خدمت حضرت سجاد علیه السلام می رسید و سوغات و هدایایی برای آن حضرت می آورد، سؤالات دینی خود را از امام علیه السلام می پرسید و سپس به شهر خود مراجعت می کرد.

در یکی از این برگشت ها همسرش به او گفت: می بینم هر زمان به دیدار امام خود می روی سوغات و هدایای زیادی با خودت می بری، ولی آن حضرت چیزی به تو پاداش نمی دهد.

مرد بلخی گفت: او پادشاه دنیا و آخرت است و آن چه مردم دارند به برکت اوست و مالکش در حقیقت او می باشد، زیرا آن حضرت خلیفه و جانشین خدا بر روی زمین و حجت پروردگار بر بندگان است و او فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و پیشوای ما است. زن چون گفتار او را شنید از سرزنش ساکت ماند.

سپس آن شخص برای حج در سال آینده آماده شد و قصد منزل شریف آن حضرت نمود، وقتی به آن جا رسید اجازه ورود خواست، امام علیه السلام به او اجازه مرحمت فرمود.

مرد بلخی وارد خانه شد و بر آن حضرت سلام کرد و دست مبارکش را بوسید و پس از خوش آمد گویی، امام علیه السلام او را به خوردن غذا با خودش دعوت فرمود، و بعد از آن که غذا خوردند امام علیه السلام طشت و آفتابه آب طلب کرد.

مرد بلخی برخاست و آفتابه آب را به دست گرفت تا روی دست های امام علیه السلام بریزد، حضرت فرمودند: تو میهمان ما هستی چرا می خواهی خود را به زحمت اندازی و آب روی دست های من بریزی؟ عرض کرد: دوست دارم خدمت کنم. امام علیه السلام فرمود: لمّا أحببت ذلک فوالله لأرينّک ما تحبّ وترضی وتقرّ به عيناک. حال که چنین است به خدا قسم! به تو نشان می دهم آن چه را که خشنودت کند و چشمانت را روشن گرداند. آنگاه آب را روی دست های مبارک امام علیه السلام ریخت تا یک سوم طشت را آب گرفت، امام علیه السلام به آن مرد فرمود: چه چیزی در میان طشت است؟

عرض کرد: آب است. فرمود: یاقوت سرخ است، دوباره نگاه کن. وقتی نگاه کرد دید آب ها به قدرت پروردگار یاقوت سرخ شده است. سپس امام علیه السلام فرمود: آب بریز.

مرد بلخی آب ریخت تا دو سوم طشت پر از آب شد، امام علیه السلام به او فرمود: در میان طشت چیست؟ عرض کرد: آب است. فرمود: نگاه کن، زمرد سبز است. وقتی نگاه کرد دید زمرد سبز است.

سپس امام علیه السلام به او فرمود: باز هم آب بریز. مرد بلخی آب را روی دست های مبارک آن حضرت ریخت تا آن که طشت پر شد.

امام علیه السلام به او فرمود: در میان طشت چیست؟ عرض کرد: آب است. فرمود: بلکه درّ سفید است.

وقتی آن مرد نگاه کرد دید درّ سفید است و طشت از سه نوع جواهر یعنی درّ و یاقوت و زمرد پر گشته است، خیلی تعجب کرد و خود را روی قدم های آن حضرت انداخت و آن ها را بوسید. بعد امام علیه السلام فرمود:

یا شیخ؛ لم یکن عندنا شیء یکافیک علی هدایاک إلینا، فخذ هذه الجواهر عوضاً عن هدیّتک و اعتذر لنا عند زوجتک لأنّها عتبت علینا.

ای پیرمرد! نزد ما چیزی نمی باشد که هدایای تو را جبران کند، همین جواهرات را در مقابل آن هدایا از ما بپذیر و نزد همسرت از طرف ما عذرخواهی کن که ما را سرزنش کرده و رفتار ما را نپسندیده است.

مرد سر را از خجالت به زیر انداخت و عرض کرد: ای سرور من! چه کسی گفتار همسرم را به شما خبر داده است؟ شکی ندارم که شما از خانواده رسالت هستید.

سپس مرد بلخی با امام علیه السلام وداع کرد و جواهرات را به همراه خود برای همسرش برد، وقتی که به شهر و دیار خود رسید و به خانه اش وارد شد

جریان سفر را برای همسرش تعریف کرد، زن سجده شکر به جای آورد و شوهرش را به خدای بزرگ قسم داد که او را در سفر آینده با خود خدمت امام علیه السلام ببرد.

وقتی موسم حج فرا رسید، و مرد بلخی ساز و برگ سفر را فراهم کرد، طبق وعده ای که به همسرش داده بود او را به همراه خود برد، زن در بین راه بیمار شد و نزدیک مدینه که رسید از دنیا رفت، شوهرش گریه کنان خدمت امام علیه السلام رسید و آن حضرت را از وفات زن باخبر کرد.

امام علیه السلام فوراً برخاست و دو رکعت نماز خواند و بعد از نماز دعا کرد و با خدا به راز و نیاز پرداخت، سپس رو به من کرد و فرمود: نزد همسرت برگرد، خداوند او را به قدرت و حکمتش زنده گردانید و او است که استخوان های خاکستر شده را دوباره روح می دهد و زنده می گرداند.

مرد بلخی بی درنگ برخاست و با عجله رفت، همین که به منزلگاهش رسید همسرش را دید که صحیح و سالم نشسته است، به او گفت: چگونه به این جهان برگشتی و خداوند تو را زنده کرد؟

گفت: به خدا قسم! فرشته مأمور مرگ به سراغ من آمد و روح مرا از بدن خارج کرد و در اختیار گرفت، خواست که آن را بالا ببرد ناگهان شخصی با این اوصاف ظاهر گشت و شروع کرد به برشمردن خصوصیات آن حضرت، و شوهرش می گفت: بلی این اوصاف و ویژگی های مولا و سرورم علی بن الحسین علیه السلام است.

زن ادامه داد: همین که عزرائیل او را دید خود را روی قدم هایش انداخت و آن ها را بوسه زد و عرض کرد:

السلام علیک یا حجه الله فی أرضه، السلام علیک یا زین العابدین.

درود بر شما ای حجت خداوند بر روی زمین! سلام بر شما ای زینت عبادت کنندگان!

ص: 220

آن حضرت سلامش را پاسخ داد و فرمود:

یا ملک الموت؛ أعد روح هذه المرأه إلی جسدها فإنّها کانت قاصده إلینا وإنّی قد سألت ربّی أن یبقیها ثلاثین سنه أُخری ویحییها حیاه طیّبه لقدومها إلینا زائره لنا.

ای فرشته مرگ! روح این زن را به بدنش برگردان، زیرا او قصد زیارت ما را نموده است و من از پروردگارم درخواست نمودم که او را سی سال دیگر باقی بدارد و زندگی پاکی همراه با صفا و معنویت به خاطر آمدنش به زیارت ما

مرحمت فرماید.

آن فرشته عرض کرد: ای ولی پروردگار! فرمانت را بر دیدگان می پذیرم و اطاعت می کنم، سپس روح مرا به بدنم برگردانید، و آن گاه دیدم فرشته مرگ دست امام علیه السلام را بوسید و از نزد من خارج شد.

مرد بلخی دست همسرش را گرفت و هر دو به راه افتادند تا خدمت امام علیه السلام رسیدند، آن حضرت در میان اصحاب نشسته بودند، همین که چشم زن به جمال آن سرور افتاد، خود را به روی قدم های مبارکش انداخت و گفت:

هذا والله سیّدی و مولای، هذا هو الّذی أحیانی الله ببرکه دعائه.

به خدا قسم! این آقا و مولای من است، این همان آقائی است که خداوند به برکت دعای او مرا زنده گردانید.

بعد از آن باقیمانده عمر خود را تا هنگام مرگ در جوار رحمت امام علیه السلام به سر بردند، و او را رها نکردند تا از دنیا

رفتند.(1)

1- بحارالانوار، ج46، ص47، ذیل ح 49.

18- دعا زیر قبه امام حسین علیه السلام :

در کتاب «معجزات و کرامات» نقل شده که عالم جلیل و زاهد بی بدیل، جناب آقای حاج سید عزیزالله فرمودند:

من در زمانی که در نجف اشرف مشرف بودم برای زیارت حضرت سیدالشهداء علیه السلام در عید فطر به کربلا رفتم و در مدرسه صدر میهمان یکی از دوستان بودم و بیشتر اوقاتم را در حرم مطهر امام حسین علیه السلام می گذارنیدم. یک روز که به مدرسه وارد شدم دیدم جمعی از رفقا دور هم جمع اند و می خواهند به نجف اشرف برگردند، ضمناً از من سؤال کردند که شما چه وقت به نجف برمی گردی؟ گفتم: شما بروید من می خواهم از همین جا به زیارت خانه خدا بروم، گفتند: چطور؟ گفتم: زیر قبه سیدالشهداء علیه السلام دعا کردم که پیاده، رو به طرف محبوب بروم و ایام حج را در حرم خدا باشم.

همراهان و دوستان بالاتفاق مرا سرزنش کردند و گفتند: مثل این که در اثر کثرت عبادت و ریاضت، دماغت خشک شده و دیوانه شده ای ! تو چگونه می خواهی با این ضعف مزاج و کسالت، پیاده در بیابان ها سفر کنی و تو در همان منزل اول به دست عرب های بادیه نشین می افتی و تو را از بین می برند ! من از سرزنش و گفتار آن ها فوق العاده متأثر شدم و قلبم شکست. با اشک ریزان از اطاق بیرون آمدم و یک سره به حرم مطهر حضرت سید الشهداء علیه السلام رفتم و زیارت مختصری کردم و به طرف بالای سر مبارک رفتم و گوشه ای نشستم و به دعا و توسل و گریه و ناله مشغول شدم؛ ناگهان دیدم دست یداللهی حضرت بقیهْ الله روحی فداه بر شانه من خورد و فرمود: آیا میل داری با من پیاده به خانه خدا مشرف شوی؟ عرض کردم: بله آقا ! فرمود: پس قدری نان خشک که برای یک

هفته تو کافی باشد و احرام خود را بردار و در روز و ساعت فلان همین جا حاضر باش و زیارت وداع بخوان تا با یکدیگر از همین مکان مقدس به طرف مقصود حرکت کنیم، عرض کردم: چشم اطاعت می کنم. آن حضرت از من جدا شد و من از حرم بیرون آمدم و مقداری به همان اندازه ای که مولا فرموده بودند نان خشک تهیه کردم و لباس احرامم را برداشتم و به حرم مطهر مشرف شدم و در همان مکان معین مشغول زیارت وداع بودم که آن حضرت را ملاقات کردم و در خدمتش از حرم بیرون آمدیم و از صحن و شهر خارج شدیم. ساعتی راه پیمودیم نه آن حضرت با من صحبت می کرد و نه من می توانستم با او حرف بزنم و مصدّع اوقات او بشوم و خیلی با هم عادی بودیم تا در همان بیابان به محلی که مقداری آب بود رسیدیم، آن حضرت خطی به طرف قبله کشیدند و فرمودند: این قبله است تو این جا بمان نمازت را بخوان و استراحت کن، من عصر می آیم تا با هم به طرف مکه برویم. من قبول کردم و آن حضرت تشریف بردند. حدود عصر بود که تشریف آوردند و فرمودند: برخیز تا برویم، من حرکت کردم و خورجین نان رابرداشتم و مقداری راه رفتیم، غروب آفتاب به جائی رسیدیم که قدری آب در محلی جمع شده بود آن حضرت به من فرمودند: شب را در این جا باش و خطی به طرف قبله کشیدند و فرمودند: این قبله است و من فردا صبح می آیم تا باز به طرف مکه برویم.

بالاخره، تا یک هفته به همین نحو گذشت، صبح روز هفتم آبی در بیابان پیدا شد به من فرمودند: در این آب غسل کن و لباس احرام بپوش و هر کاری که من می کنم تو هم انجام بده و با من لبیک ها را بگو که این جا میقات است. من آن چه حضرت فرمودند و عمل کردند انجام دادم و بعد

ص: 223

مختصری راه رفتیم تا به نزدیک کوهی رسیدیم، صداهایی به گوشم رسید عرض کردم: این صداها چیست؟ فرمودند: از کوه بالا برو در آن جا شهری می بینی داخل آن شهر شو آن حضرت این را فرمودند و از من جدا شدند، من از کوه بالا رفتم و به طرف آن شهر سرازیر شدم، از کسی پرسیدم این جا کجاست؟ گفت: این شهر مکه است و آن هم خانه خداست یک مرتبه به خود آمدم و خود را ملامت می کردم که چرا هفت روز خدمت آن حضرت بودم ولی استفاد ه ای نکردم و با این موضوع به این پر اهمیتی خیلی عادی برخورد نمودم! به هر حال ماه شوال و ذیقعده و چند روز از ماه ذیحجه را در مکه بودم، بعد از آن رفقائی که با وسیله حرکت کرده بودند پیدا شدند. من در این مدت مشغول عبادت و زیارت و طواف بودم و با جمعی آشنا شده بودم. وقتی آشنایان و دوستان مرا دیدند تعجب کردند و قضیه من در بین آن هایی که مرا می شناختند معروف شد و این از همان دعایی بود که تحت قبه حرم سیدالشهداء، اباعبدالله الحسین علیه السلام ، کردم و دعایم را توسط حضرت سید الشهداء علیه السلام مستجاب کردند.(1))

19- خدمت امام زمان:

مرحوم حاجی نوری در کتاب «نجم الثاقب»

می گوید:

عالم جلیل، مجمع فضائل و فواضل، شیخ علی رشتی رضوان الله تعالی علیه که عالم با تقوا و زاهد و دارای علوم بسیار بود و شاگرد مرحوم شیخ مرتضی انصاری اعلی الله مقامه و سید استاد اعظم بود و من در سفر

1- ملاقات با امام زمان، ج2، ص 229.

و حضر با او بودم و کمتر کسی را مانند او در فضل و اخلاق و تقوا دیدم، نقل کرد که: یک زمانی از زیارت حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام از راه آب فرات به طرف نجف برگشتم؛ در کشتی کوچکی که بین کربلا و طویرج با مسافر می رفت نشستم. مسافران آن کشتی همه اهل حلّه بودند و همه مشغول لهو و لعب و مزاح و خنده بودند، فقط یک نفر در میان آن ها خیلی با وقار و سنگین نشسته بود و با آن ها در مزاح و لهو و لعب مشغول نمی شد و گاهی آن جمعیت با او در مذهبش سر به سر می گذاشتند و به او طعن می زدند و او را اذیت می کردند و در عین حال در غذا و طعام با او شریک و هم خرج بودند، من زیاد تعجب می کردم ولی در کشتی نمی توانستم از او چیزی سؤال کنم. بالاخره به جائی رسیدیم که عمق آب کم بود و چون کشتی سنگین بود ممکن بود به گل بنشیند، ما را از کشتی پیاده کردند، در کنار فرات راه می رفتیم و من از آن مرد باوقار پرسیدم: چرا شما با آ ن ها این طورید و آن ها شما را این طور اذیت می کنند؟

گفت: این ها اقوام من هستند و همه سنی می باشند، پدرم هم سنی بود ولی مادرم شیعه بود و من خودم هم سنی بودم ولی به برکت حضرت ولی عصر ارواحنا فداه به مذهب تشیع مشرف شدم.

گفتم: شما چطور شیعه شدید؟ گفت: اسم من یاقوت و شغلم روغن فروشی در کنار جسر حلّه بود، چند سال قبل برای خریدن روغن از حلّه با جمعی به قراء و چادرنشینان اطراف حلّه رفتم تا آن که چند منزل از حله دور شدم، بالاخره آن چه خواستم خریدم و با جمعی از اهل حلّه برگشتم. در یکی از منازل که استراحت کرده بودم خوابم برد وقتی بیدار شدم دیدم رفقا رفته اند و من تنها در

بیابان مانده ام و اتفاقاً راه ما تا حله،

راه بی آب و علف بود و درندگان زیادی هم داشت و آبادی هم در آن نبود. به هر حال من برخاستم و آن چه داشتم بر مرکبم بار کردم و عقب سر آن ها رفتم ولی راه را گم کردم و در بیابان متحیر ماندم و کم کم از درندگان و تشنگی که ممکن بود به سراغم بیاید فوق العاده به وحشت افتادم؛ به اولیاء خدا که آن روز به آن ها معتقد بودم مثل ابوبکر و عمر و عثمان و معاویه و غیرهم متوسل شدم و استغاثه کردم، ولی خبری نشد! یادم آمد که مادرم به من گفت که ما امام زمانی داریم که زنده است و هر وقت کار بر ما مشکل می شود و یا راه را گم می کنیم او به فریادمان می رسد و کنیه اش اباصالح است؛ من با خدای تعالی عهد بستم که اگر او مرا از این گمراهی نجات بدهد به دین مادرم که مذهب شیعه دارد مشرف می گردم. بالاخره به آن حضرت استغاثه کردم و فریاد می زدم که یا اباصالح ادرکنی! ناگهان دیدم یک نفر کنار من راه می رود و بر سرش عمامه سبزی مانند این ها (اشاره کرد به علف هایی که کنار نهر روئیده بود) است و راه را به من نشان می دهد و می گوید: به دین مادرت مشرف شو، و فرمود: الآن به قریه ای می رسی که اهل آن جا همه شیعه اند. گفتم: ای آقای من! با من نمی آیی تا مرا به این قریه برسانی؟ فرمود: نه! زیرا در اطراف دنیا هزارها نفر به من استغاثه می کنند و من باید به فریادشان برسم و آن ها را نجات بدهم و فوراً از نظرم غایب شد.

چند قدمی که رفتم به آن قریه رسیدم با آن که به قدری مسافت تا آن جا زیاد بود که رفقایم روز بعد به آن جا رسیدند، وقتی به حله رسیدم، رفتم نزد سید فقهاء سید مهدی قزوینی ساکن حله و قضیه ام را برای او نقل کردم و شیعه شدم و معارف تشیّع را از او یاد گرفتم و سپس از او سؤال کردم که من چه بکنم تا یک مرتبه دیگر هم خدمت حضرت ولیعصر

ارواحنا فداه برسم و آن حضرت را ملاقات کنم؟ فرمود: چهل شب جمعه به کربلا بروو امام حسین علیه السلام را زیارت کن، من این کار را مشغول شدم و هر شب جمعه از حله به کربلا می رفتم تا آن که شب جمعه آخر بود؛ تصادفاً دیدم مأمورین برای ورود به شهر کربلا جواز می خواهند و آن ها این دفعه سخت گرفته اند و من هم نه جواز و تذکره داشتم و نه پولی داشتم که آن را تهیه کنم، متحیر بودم مردم صف کشیده بودند و جنجالی بود، هرچه کردم از یک راهی مخفیانه وارد شهر شوم ممکن نشد، در این موقع از دور حضرت صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه الشریف را در لباس اهل علم ایرانی که عمامه سفیدی بر سر داشت داخل شهر کربلا دیدم، من پشت دروازه بودم به او استعاثه کردم ایشان از دروازه خارج شد و نزد من تشریف آورد و دست مرا گرفت و داخل دروازه کرد مثل آن که مرا کسی ندید. وقتی داخل شدم و قصد داشتم با او مصاحبت کنم او ناگهان غائب شد و دیگر او را ندیدم.

20- علامه حلی در کتاب «کشف الیقین» از ابوسعید خدری نقل کرده است که گفت:

روزی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم در ابطح که زمین ریگزاری است نشسته بود و نزد آن حضرت عده ای از اصحاب حضور داشتند؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم برای آن ها حدیث می فرمود که ناگهان نظر مبارک او به گردبادی افتاد که بالا می رفت و گرد و غباری برانگیخته بود، و کم کم نزدیک می شد تا مقابل پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم قرار گرفت، شخصی که در میان آن بود به رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم سلام کرد، سپس عرض کرد: ای رسول خدا! من فرستاده طایفه ای هستم که به شما پناه آورده ایم، ما را پناه دهید و یک نفر از خودتان به سوی آن جمعیت بفرستید تا از نزدیک، اوضاع ما را بررسی

کند، زیرا عده ای از آن ها به ما ستم کرده اند و از حد خود تجاوز نموده اند. نماینده شما بین ما و آن ها به حکم خدا و قرآن داوری و قضاوت نماید و من عهد و پیمان محکم با شما می بندم که او را فردا سالم برگردانم مگر این که حادثه غیر مترقبه ای از طرف خداوند پیش آید. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم به او فرمود: تو کیستی و از چه طایفه ای هستی؟ عرض کرد: من عرفطهْ بن شمراخ، از طایفه بنی کاخ هستم که آنان جنیان مؤمن اند. قبلاً به همراه عده ای از بستگانم استراق سمع می کردیم یعنی پنهانی و پوشیده از دیگران، مطالب را گوش فرا می دادیم تا این که ما را از آن منع کردند و شما را خداوند به پیغمبری برانگیخت؛ ما به رسالت شما ایمان آوردیم و گفتار شما را تصدیق کرده و آن را پذیرفتیم. عده ای با ما مخالفت کردند و بر همان روش سابق خود پافشاری نمودند، لذا بین ما و آن ها اختلاف افتاد و آن ها چون از نظر جمعیت و نیرو بر ما برتری دارند، بر آب و همه چراگاه ها چیره گشته اند و آن ها را در اختیار خود گرفته اند و با این کار به ما و چهارپایان ما خسارت زیادی وارد کرده اند و اکنون از شما تقاضا دارم یک نفر را با من همراه کنید تا بیاید و بین ما و آن ها به حق داوری کند.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم به او فرمودند: نقاب را از چهره ات کنار بزن تا همه ما تو رابه آن شکلی که داری ببینیم. همین که صورت خود را گشود و به او نگاه کردیم دیدیم پیرمردی است با موی بسیار زیاد، سری بلند و طولانی و دو چشم او در طول سرش قرار گرفته، حدقه چشمانش کوچک و دندان هایی که در دهان دارد همانند دندان درندگان است، آن گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم از او عهد و پیمان گرفت که فردا کسی را که با او همراه می کند برگرداند و بعد از آن رو کرد به ابوبکر و فرمود: به همراه

این برادر ما عرفطه برو و طایفه او را از نزدیک ببین و در کار آن ها تأمل کن و آن گاه بین ایشان به حق قضاوت کن. عرض کرد: ای رسول خدا! آن ها کجا هستند؟ فرمود: جایگاه آن ها زیر زمین است.

ابوبکر عرض کرد: چگونه توانایی پایین رفتن در زمین را دارم؟ و چگونه بین آ ن ها حکم کنم در حالی که با لغت آن ها و کلام آن ها آشنا نیستم؟ ابوبکر که به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم جواب ردّ داد، آن حضرت به عمر بن خطاب رو کرد و فرمود: تو همراه او برو. او هم جوابی مثل پاسخ رفیقش داد.

آن گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم از علی علیه السلام درخواست نمود و فرمود: یا علی! سر مع أخینا عرفطه و تشرّف علی قومه و تنظّر إلی ما هم علیه و تحکم بینهم بالحقّ؛ تو همراه عرفطه برو و قوم او را از نزدیک ببین و بعد از بررسی بین آن ها داوری کن.

علی علیه السلام فوراً برخاست، شمشیر خود را حمایل کرد و با عرفطه به راه افتاد، ابوسیعد خدری و سلمان فارسی هم به دنبال آن ها به راه افتادند و گفتند: ما به همراه آن ها رفتیم تا به درّه ای رسیدیم؛ در وسط آن دره علی علیه السلام به ما نگاهی کرد و فرمود: خداوند به شما جزای خیر دهد از این جا برگردید.

ما همان جا ایستاده بودیم و نگاه می کردیم، دیدیم زمین شکافته گردید و آن ها داخل شدند، سپس زمین به شکل اول خود برگشت، ما به حسرت و ندامت فراوان و تأسف زیادی که به حال علی علیه السلام می خوردیم برگشتیم. فردا صبح رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نماز را با مردم خواندند و بعد از آن آمدند و

بر صفا نشستند، اصحاب هم گرد آن وجود شریف جمع بودند، روز بالا آمد و چند ساعتی از روز گذشت، چشمان همه انتظار برگشتن

علی علیه السلام را داشت و او تأخیر کرده بود. عده ای از منافقین با هم می گفتند: عرفطه جنی بر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم نیرنگ زد و ما را از وجود ابوتراب راحت کرد و دیگر پیغمبر به پسر عمویش بر ما افتخار نمی کند، و از این قبیل صحبت ها می کردند تا وقت نماز شد، و رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نماز ظهر را با جماعت برگزار کرد و بعد از نماز دوباره به مکان خود برگشت و بر بالای صفا نشست، اصحاب به گفتگو بودند تا وقت فضیلت نماز عصر فرا رسید و نماز را رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم با آن جمعیت خواند و بار دیگر به جایگاه خود قرار گرفت. کم کم دچار ناامیدی می شدند و خورشید به غروب خود نزدیک می شد و منافقین شماتت و سرزنش خود را اظهار می کردند و آن قدر در آمدن علی علیه السلام تأخیر شد که یقین کردند او هلاک شده است.

در همین اثناء ناگهان زمین شکافته شد و جمال دل آرای علی علیه السلام ظاهر گشت، در حالی که از شمشیری که در دست داشت خون می چکید و عرفطه به همراه او آمده بود. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم با دیدن علی علیه السلام از جا برخاست، او را در بر گرفت و پیشانیش را بوسید و فرمود: چه شد که تا این زمان تأخیر کردی و دیر آمدی؟ عرض کرد: با خلق بسیاری روبرو شدم که آن ها بر عرفطه و هم دستان او ظلم کرده و آن ها را از حق خود محروم نموده بودند، آن گروه را به سه چیز دعوت کردم و آن ها از قبول آن خودداری کردند. گفتم: ایمان به خداوند و رسالت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم آورید، قبول نکردند، گفتم: جزیه بپردازید، قبول نکردند، از آن ها خواستم با عرفطه و دوستانش سازش کنند و مقداری از آب و چراگاه را در اختیار آن ها بگذارند نپذیرفتند، شمشیر را کشیدم و با آن ها به جنگ پرداختم و جمعیت فراوانی از آن ها را که حدود هشتاد هزار نفر می شد

ص: 230

به قتل رساندم، بقیه آن ها که چنین دیدند طلب امان و تقاضای صلح کردند، سپس ایمان آوردند واختلاف از میان آن ها برطرف شد و اخوّت و برادری در بین ایشان برقرار گردید و تا این ساعت با آن ها بودم و به کارهایشان رسیدگی می کردم. عرطفه عرض کرد: ای رسول خدا! خداوند به شما و علی علیه السلام جزای خیر دهد و سپس با خوشحالی برگشت. (1)

21- سید هاشم بحرانی در کتاب «مدینهٔ المعاجز» از کتاب «عیون المعجزات» از محمد بن علی صوفی نقل کرده است که گفت:

ابراهیم شتربان از علی بن یقطین که وزیر دربار بود اجازه ملاقات خواست و او اجازه اش نداد. علی بن یقطین در همان سال برای انجام حج سفر کرده بود، در مدینه از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام اجازه ملاقات خواست، امام علیه السلام به او اجازه ندادند. فردای آن روز وقتی علی بن یقطین آن حضرت را دید به ایشان عرض کرد: ای سرور من! از من چه گناهی سر زده است که مرا از دیدار خود محروم کرده اید؟ فرمود:

حجبتک لأنّک حجبت أخاک إبراهیم الجمّال وقد أبی الله أن یشکر سعیک أو یغفر لک إبراهیم الجمّال.

تو را راه ندادم زیرا برادرت ابراهیم شتربان را راه ندادی و خداوند حج تو را قبول نمی کند تا این که ابراهیم جمّال تو را ببخشد.

عرض کردم: ای سرور و مولای من! ابراهیم جمّال در کوفه است و من در مدینه و اکنون به او دسترسی ندارم. فرمود: هنگامی که شب فرا رسید بدون این که کسی از اطرافیان و غلامانت بفهمد کنار بقیع برو، در آن جا اسبی زین کرده آماده است آن را سوار شو، تو را به مقصد می رساند.

1- الیقین فی إمرهٔ أمیرالمؤمنین علیه السلام ، ص68 - 70، باب 90؛ حلیهٔ الأبرار، 2، 97، ح 8.

می گوید: طبق فرمان امام علیه السلام در تاریکی شب کنار بقیع رفت و اسبی را که آماده بود سوار شد، برای مدت کوتاهی او را در کنار خانه ابراهیم جمال بر زمین نهاد، در را کوبید و گفت: من علی بن یقطین هستم. ابراهیم از داخل خانه صدا زد: علی بن یقطین درب خانه من چه می کند؟

گفت: فلانی کار بزرگی مرا به این جاکشانیده است، اجازه بده وارد شوم! وقتی به درون خانه رفت به او گفت: ای ابراهیم! مولایم از پذیرفتن من خودداری کرده است تا این که تو مرا ببخشی.

ابراهیم گفت: خداوند تو را ببخشد. علی بن یقطین او را قسم داد پای خود را بر صورت من بگذار، ابراهیم حیا کرد و از این کار خودداری نمود، دوباره او را قسم داد و اصرار کرد. ابراهیم پایش را بر صورت علی بن یقطین نهاد و او می گفت: خدایا تو شاهد باش! سپس از خانه او خارج گردید و سوار بر اسب شد و برگشت، و همان شب او را در مدینه به سرای حضرت موسی بن جعفر علیه السلام رسانید، و چون اجازه ورود طلبید، امام علیه السلام فوراً او را راه دادند و به خدمت پذیرفتند.(1)

22- ابن شهر آشوب در کتاب «مناقب» می گوید:

شطیطه زن مؤمنه ای بود که در نیشابور زندگی می کرد؛ هنگامی که شیعیان نیشابور خواستند اموالی به سوی حضرت موسی بن جعفر علیه السلام بفرستند، او هم درهمی را همراه با بافته ای که پنبه اش را با دست خود رشته بود و چهار درهم ارزش داشت فرستاد، امام علیه السلام آن چه را این زن باایمان فرستاده بود پذیرفت و به آورنده فرمود: أبلغ شطیطه سلامی

1- عیون المعجزات، ص100؛ بحارالانوار، ج48، ص85، ح 105.

وأعطها هذه الصرّه. سلام مرا به شطیطه برسان و این کیسه پول را به او بده. در آن کیسه چهل درهم بود. سپس فرمود: و قطعه ای از کفن های خود را که از دهکده خودمان، قریه صیدا، قریه فاطمه زهرا سلام الله علیها ، پنبه اش به دست آمده و خواهرم حلیمه، دختر امام صادق علیه السلام ، آن را با دست خود رشته است برای او هدیه می فرستم.

وقتی این زن مؤمنه از دنیا رفت، امام علیه السلام با شتری که داشت کنار پیکرش حضور یافت و مقدمات دفن او را فراهم ساخت، سپس بر شتر خود سوار شد و رو به صحرا کرد و روانه شد و فرمود:

إنّی و من یجری مجرای من الائمه علیهم السلام لابدّ لنا من حضور جنائزکم فی أیّ بلدکنتم فاتّقوا الله فی أنفسکم.

من و دیگر امامان هر کدام در زمان خود باید در مراسم دفن شما در هر شهری که باشید حضور پیدا کنیم پس از خدا درباره نفستان بترسید.(1)

این روایت را محمد بن علی طوسی در کتاب «ثاقب المناقب» ذکر کرده و ذیل آ ن را این گونه نقل نموده است: هنگامی که «شطیطه» از دنیا رفت، انبوه شیعیان برای نماز خواندن بر جنازه اش اجتماع کردند، حضرت موسی بن جعفر علیه السلام که بر شتری سوار شده بود در آن جا حضور یافت و از مرکب پیاده شد و با آن جمع بر پیکر آن زن مؤمنه نماز خواند و هنگامی که او را در میان قبر می نهادند شاهد آن صحنه بود و از خاک قبر مطهر امام حسین علیه السلام در میان قبر او ریخت.(2)

1- منافب ابن شهر آشوب، ج4، ص291؛ بحارالانوار، ج48، ص73، ح100.
2- الثاقب فی المناقب، ص439، ح 5؛ الخرائج، ج2، ص720، ح 24؛ مدینهٔ المعاجز، ج6، ص411، ح144.

23- در کتاب «مناقب» و «خرائج» آمده است: هشام گوید:

یکی از بزرگان اهل جبل، هر سالی که به حج مشرف می شد خدمت امام صادق علیه السلام می رسید. امام علیه السلام او را در یکی از خانه های خود در مدینه جای می داد. حج او و ماندنش در مدینه به درازا می کشید، به همین جهت، یک سال، ده هزار درهم به امام علیه السلام تقدیم نمود تا برای او خانه ای در مدینه بخرد، آن گاه به حج مشرف شد.

موقع بازگشت به امام علیه السلام عرض کرد: قربانت گردم برای من خانه خریدی؟ فرمود: آری! آن گاه امام علیه السلام سند و نوشته ای را به او داد که در آن نوشته بود:

بسم الله الرحمن الرحیم، هذا ما اشتری جعفر بن محمد علیه السلام لفلان بن فلان الجبلی: اشتری له داراً فی الفردوس حدّها الاول رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم و الحدّ الثانی أمیرالمؤمنین علیه السلام و الحدّ الثالث الحسن بن علی علیه السلام و الحدّ الرابع الحسین بن علی علیه السلام .

به نام خداوند بخشنده مهربان، این سند خانه ای است که جعفر بن محمد برای فلانی فرزند فلانی جبلی خریده است. برای او خانه ای در بهشت خریده که: حدّ اول آن خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و حدّ دوم آن خانه امیرالمؤمنین علیه السلام و حد سوم آن خانه حسن بن علی علیه السلام و حد چهارم آن خانه حسین بن علی علیه السلام است.

وقتی او نوشته را خواند، گفت: من راضیم، خدا مرا فدای شما گرداند! امام علیه السلام فرمود: من آن پول را در میان فرزندان امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام تقسیم کردم، امیدوارم خداوند آن را از تو بپذیرد و پاداش تو را بهشت قرار دهد.

راوی گوید: آن شخص سند را گرفت و به وطن خود بازگشت. پس از

لختی بیمار شد و در اثر همان بیماری به بستر مرگ افتاد. او خانواده اش را جمع کرد و آن ها را سوگند داد که آن سند را با او دفن کنند، این را گفت و جان به جان آفرین تسلیم کرد.

خانواده او طبق سفارش آن بزرگ مرد عمل نمودند، وقتی بامدادان سر قبرش رفتند روی آن سندی را دیدند که در آن نوشته شده بود: «به خدا سوگند! ولی خدا،جعفر بن محمد علیه السلام ، به آن چه گفته بود وفا کرد».(1)

24- ابو احمد عبدالله بن عبد الرحمان معروف به «صفوانی» می گوید:

(در آن ایامی که امام رضا علیه السلام را از مدینه به سوی مرو حرکت می دادند) کاروانی از سمت خراسان به سوی کرمان در حرکت بود، دزدها راه را بر آنان گرفته و یکی از آنان را که گمان می کردند ثروت زیادی دارد دستگیر نمودند. دزدان او را آزار داده و مدتی در میان برف نگه داشته و دهانش را از برف پر کردند، به همین جهت دهانش زخمی گشته و زبانش از کار افتاد و دیگر قادر به سخن گفتن نبود. (یکی از زنان دزدان به او ترحم نموده او را آزاد کرد و او فرار نمود) و به طرف خراسان به راه افتاد. در این میان خبردار شد که امام رضا علیه السلام در نیشابور است، تصمیم گرفت به طرف خراسان برود. شبی در خواب دید گویا هاتفی به او می گوید: فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در خراسان است، نزد او برو و درد خود را به او بگو تا دوایی به تو بیاموزد و بهبود یابی.

می گوید: من در عالم خواب به طرف خراسان رفته و به خدمت با سعادت امام رضا علیه السلام رسیدم و از گرفتاری خود به حضرتش شکوه کرده

1- المناقب، ج4، ص233؛ الخرائج، ج1، ص303، ح7؛ بحارالانوار، ج47، ص134.

و بیماری خود را مطرح نمودم. حضرت به من فرمود:

خذ من الکمّون والشعیر والملح ودقّه وخذ منه فی فمک مرتین أو ثلاثاً تعافی.

مقداری زیره را با مقداری جو و نمک مخلوط کن و بکوب و مقداری از آن را دو یا سه مرتبه در دهان بگیر خوب خواهی شد.

من از خواب بیدار شدم ولی به آن چه در خواب دیده بودم توجهی نکردم و راه خود ادامه دادم تا این که به دروازه نیشابور رسیدم و سراغ حضرت را گرفتم. گفتند: امام رضا علیه السلام از نیشابور خارج شده و همینک در «رباط سعد» است. به دلم افتاد که در آن جا به خدمت حضرتش رسیده و مطلب خود را عرض نمایم، به همین جهت به طرف «رباط سعد» به راه افتاده و وارد آن جا شدم.

وقتی خدمت آقا شرفیاب شدم عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! قصه من چنین و چنان است، اینک دهانم زخم شده و زبانم از کار افتاده و مشکل حرف می زنم تقاضا دارم دوایی به من بیاموزید تا بهبود یابم. حضرت فرمودند: مگر به تو داوا را نیاموختم؟! برو هرچه در خواب گفتم انجام بده. من گفتم: ای فرزند رسول خدا! اگر امکان دارد لطفاً دو مرتبه برای من تکرار بفرمایید.

حضرت فرمودند: مقداری زیره را با مقداری جو و نمک مخلوط کن و بکوب و دو یا سه مرتبه در دهانت بگیر خوب خواهی شد.

می گوید: طبق فرمایش امام رضا علیه السلام عمل نمودم و خداوند مرا شفا داد.(1)

1- الثاقب فی المناقب، ص484، ح2؛ عیون أخبار الرضا علیه السلام ، ج2، ص211، ح16؛ بحارالانوار، ج49، ص124، ح6.

معجزه

معجزه از عجز گرفته شده و عجز به معنی ناتوانی است. پس معجزه پدیده ای است که تمام عوامل طبیعی از ایجادش ناتوان باشند و عقل هر عاقلی این چنین پدیده ای را مربوط به طبیعت نداند و به عبارت علمی، معجزه فاعل است و از عجز گرفته شده، یعنی غیر خدای تعالی که فاعلش می باشد، دیگران از انجامش عاجزند.(1)

برای اثبات معجزه برای ائمه اطهار علیهم السلام باید چند مطلب مورد بحث قرار گیرد:

آیا وجود معجزه امکان دارد؟

مطلب اول: آیا ممکن است امری برخلاف جریان عادی و بدون تأثیر علل و عوامل طبیعی تحقق پیدا کند یا نه؟ عده ای وقوع معجزه را محال دانسته و برای اثبات مدعایشان چنین گفته اند: هر یک از حوادث وپدیده های جهان هستی علت معینی دارد که وجودش از آن علت سرچشمه می گیرد و همان علت است که به وی هستی می بخشد. در علوم عقلی این مطلب به اثبات رسیده که میان هر علت و معلولی ارتباط مخصوصی برقرار است، یعنی هر معلولی یک مناسبت و سنخیت خاصی با علت خودش دارد که با علل دیگر آن مناسبت را ندارد، هر علتی نیز با معلولش مناسبتی دارد که با معلول های دیگر آن مناسبت را ندارد. و به همین جهت است که هر معلولی از علت مخصوصی صادر می شود و هر علتی معلول معینی دارد. قانون علیت یکی از قوانین حتمی و مسلم جهان می باشد و

1- سید حسن ابطحی، توضیح آیات قرآن، ص22.

استثنا بردار نیست.(1) بنابراین، هر پدیده و معلولی که خواست جامه وجود بپوشد و به دار هستی قدم بگذارد باید از طریق علت مخصوص خودش وجود پیدا کند. اگر معلول معینی بدون تأثیر و دخالت علت مخصوص خودش موجود شود لازم می آید که معلول بدون علت تحقق یابد، در صورتی که در علوم عقلی به اثبات رسیده که وجود معلول بدون تأثیر علت محال است. چگونه امکان دارد که علل عادی و عوامل طبیعی اژدها شدن، برای عصا موجود نباشد ولی عصا بدون علت اژدها گردد؟ !

با این تقریر می گویند: اصل تحقق امر خارق العاده و معجزه، عقلا محال است.

در پاسخ این سخن باید گفت: درست است که علل عادی و عوامل طبیعی شناخته شده در وجود امر خارق العاده و معجزه دخالت ندارد لیکن معنای سخن این نیست که در مورد اعجاز اصلاً علتی وجود ندارد و معلول بدون علت تحقق پیدا می کند، تا شما بگویید: تحقق معلول بدون تأثیر علت محال است. بلکه قضیه اعجاز از این قرار است:

1- نکته بسیار مهم و قابل توجه این است که بر طبق مذاق قرآن و اهل بیت علیهم السلام قانون علت و معلول صحیح نمی باشد بلکه قانون سبب و مسبب صحیح است. توضیح آنکه: بر اساس نظر فلاسفه هر معلولی در اثر علتی بوجود می آید و وقتی علت تامه محقق شد، محال است که معلول پدید نیاید. ولی ما در قرآن و روایات با مواردی مواجه می شویم که از دیدگاه فلاسفه علت تامه است ولی معلول محقق نشده است. مثلاً آتش علت تامه سوختن است ولی وقتی حضرت ابراهیم علیه السلام که در قرآن قضیه ی آن مفصل بیان گردیده و یا شخص دیگری به نام ابراهیم جمال در زمان حضرت موسی بن جعفر علیه السلام که (به دستور آن حضرت) وارد آتش می شوند آتش آن ها را نمی سوزاند. بنابراین صحیح این است که قانون سبب و مسبب را مطرح نماییم و خدای تعالی را مسبب الاسباب بدانیم و افکار و اعتماداتمان بر این اساس تنظیم گردد که اگر همه شرایط ایجاد چیزی مهیا باشد ولی مسبب الاسباب نخواهد، آن چیز اتفاق نمی افتد. (محقق)

همان پدیده معینی که دارای علت مخصوصی بود و خداوند متعال بر طبق جریان عادی از همان راه به وی هستی می داد، در مورد اعجاز به واسطه علت دیگری غیر از علل طبیعی شناخته شده، وجود پیدا می کند و خداوند جهان آفرین از راه خارق العاده ای به وی هستی می بخشد. مثلاً در مورد تبدیل شدن یک عصا به اژدها گرچه عادت بر این طریق جاری بوده و هست که از راه فعل و انفعالات طبیعی و از مجرای علل و عوامل متعارف و شناخته شده اژدها وجود پیدا کند لیکن دلیل قاطعی نداریم که علت پیدایش اژدها منحصر باشد به همان علت طبیعی متعارف. شاید علت دیگری داشته باشد و از راه دیگری نیز بتواند موجود شود که ما از آن بی اطلاع باشیم. چه مانع دارد بگوییم: صاحب معجزه مانند پیغمبر و امام به قدری نیرو و قدرت دارد که می تواند بدون مرور ایام و تأثیر و تأثرات طبیعی متعارف، از راه غیر متعارف دیگری که بر ما مجهول است، در ماده عصا تأثیر خارق العاده ای به عمل آورد و در آن واحد برای قبول صورت اژدها آماده اش گرداند. آن گاه که ماده برای قبول نفس اژدها مستعد شد، خداوند هستی بخش، صورت اژدها را بر آن ماده قابل، افاضه می کند و از این طریق غیر معروف بر اژدها لباس هستی می پوشد.(1)

اعجاز کار کیست؟

آیا اعجاز کار مستقیم و بدون واسطه خداست و پیغمبر و امام بیش از این

1- همان طور که قبلا متذکر شدیم، مسبب الاسباب و خالق همه اشیاء و قادر مطلق خدای تعالی است و هر شیئی را از هر طریقی که اراده کند و مصلحت بداند خلق می فرماید. در مورد معجزه باید گفت که: خدای تعالی بر اساس مصلحتی که می داند آن پدیده را به دست پیغمبر یا امام انجام می دهد. (محقق)

دخالت ندارند که از خدا مسألت می نمایند که کار خارق العاده ای را انجام دهد؟ یا کار خود پیغمبر و امام است و به اراده و فعل آن ها امر خارق العاده تحقق پیدا می کند؟ و یا اینکه کار خداست و پیغمبر و امام واسطه انجام آن می باشند؟

از دقت در آیات قرآن متوجه می شویم که معجزه کار خدای تعالی است و تا خدا اجازه ندهد معجزه ای رخ نخواهد داد و پیغمبر و امام، واسطه ی انجام آن معجزه می باشند. مثلاً قرآن از حضرت عیسی علیه السلام نقل کرده که می فرموده:

{أنّی قَدْ جِئْتُکُمْ بِآیَهٍ مِنْ رَبِّکُمْ أنّی أخْلُقُ لَکُمْ مِنَ الطِّینِ کَهَیْئَهِ الطَّیْرِ فَأنْفُخُ فیهِ فَیَکُونُ طَیْرًا بِإِذْنِ اللهِ وَأُبْرِئُ الْأکْمَهَ وَالْأبْرَصَ وَأُحْیِ الْمَوْتی بِإِذْنِ اللهِ وَأُنَبِّئُکُمْ بِما تَأکُلُونَ وَما تَدَّخِرُونَ فی بُیُوتِکُمْ }.(1)

من با معجزه ای از پروردگارتان به سوی شما آمده ام، برای شما از گل، صورت پرنده ای می سازم آن گاه در آن می دمم، پس به اذن خدا پرنده می شود. کور مادر زاد و شخص مبتلای به برص را شفا می دهم و مرده را زنده می کنم. و از آن چه می خورید و در خانه ذخیره می کنید خبر می دهم.

در جای دیگر خدا به حضرت عیسی علیه السلام می فرماید:

{وَإِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّینِ کَهَیْئَهِ الطَّیْرِ بِإِذْنی فَتَنْفُخُ فیها فَتَکُونُ طَیْرًا بِإِذْنی وَتُبْرِئُ الْأکْمَهَ وَالْأبْرَصَ بِإِذْنی وَإِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتی بِإِذنی }.(2)

آن گاه که به اذن من از گل صورت پرنده ای می سازی و در آن می دمی پس به اذن من پرنده ای می شود و کور مادر زاد و بیماری برص را به اذن من شفا می دهی و مردگان را به اذن من زنده می کنی.

1- آل عمران / 49.
2- مائده / 110.

همچنین درباره حضرت موسی علیه السلام می فرماید:

{قالَ إِنْ كُنْتَ جِئْتَ بِآيَهٍ فَأتِ بِها إِنْ كُنْتَ مِنَ الصّادِقينَ * فَأَلْقى عَصاهُ فَإِذا هِىَ ثُعْبانٌ مُبينٌ * وَنَزَعَ يَدَهُ فَإِذا هِىَ بَيْضاءُ لِلنّاظِرينَ }.(1)

گفت: اگر معجزه داری بیاور اگر راست می گویی. پس عصایش را انداخت اژدهای آشکاری شد و دست خویش بیرون آورد پس روشن و نورانی بود.

در یک دسته آیات هم آوردن معجزات به خدا نسبت داده شده است مثلاً:

{وَظَلَّلْنا عَلَيْهِمُ الْغَمامَ وَأنْزَلْنا عَلَيْهِمُ الْمَنَّ وَالسَّلْوى }.(2)

ابر را سایه بان آنان قرار دادیم و منّ و سلوی را بر ایشان نازل کردیم.

به هر حال، اعجاز در قرآن مجید گاهی به خدا نسبت داده شده و گاهی به پیغمبر. لیکن از بعضی آیات می توان توجیه مطلب را استفاده نمود. مثلاً:

{وَما كانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأتِىَ بِآيَهٍ إِلاّ بِإِذْنِ اللهِ فَإِذا جاءَ أَمْرُ اللهِ قُضِىَ بِالْحَقِّ وَخَسِرَ هُنالِكَ الْمُبْطِلُونَ }.(3)

هیچ پیغمبری حق نداشت بدون اذن خدا معجزه بیاورد، و چون فرمان خدا بیاید به حق داوری خواهد شد و اهل باطل زیان خواهند کرد.

از این آیه و بعضی آیات دیگر استفاده می شود که اعجاز به وسیله ی پیامبر صورت می گیرد لیکن چنان نیست که در این باره استقلال داشته باشد بلکه به اذن و تأیید خدا احتیاج دارد. اگر افاضات و تأییدات الهی نباشد کاری از او ساخته

1- اعراف / 108.
2- اعراف / 160.
3- غافر (مؤمن) / 78.

نیست. پیغمبر از حیث بدن بشر است و محتاج، مانند سایر افراد، لیکن به وسیله قدرت روحی و نفس ملکوتی خویش می تواند با اذن و اراده و مشیت پروردگار جهان کارهای خارق العاده را انجام دهد، به همین جهت در اکثر آیاتی که در اعجاز پیغمبران نازل شده، آوردن معجزه به اذن و مشیت خدا مقید شده است.

اثبات اعجاز

در این موضوع تردید نیست که قرآن کریم اصل وقوع امر خارق العاده و معجزه را تصدیق نموده و بعضی از آن ها را برای پیامبران گذشته اثبات کرده است. قرآن شریف داستان اژدها شدن عصای حضرت موسی علیه السلام و بلعیدن سحر ساحران را نقل کرده است.(1)

داستان ید بیضاء و خون شدن آشامیدنی ها و تسلط وزغ و شپش را بر قوم فرعون حکایت نموده است.(2)

داستان شکافتن آب دریا و عبور بنی اسرائیل و غرق شدن قوم فرعون را نقل کرده است.(3)

قرآن کریم داستان سخن گفتن حضرت عیسی علیه السلام را در گهواره و شفا دادن افراد کور و معالجه بیماران مبتلای به برص و زنده کردن مردگان را به دست حضرت عیسی علیه السلام نقل کرده است.(4)

قرآن شریف از این قبیل معجزات برای پیامبران گذشته اثبات می کند و اصلاً

1- اعراف / 117 و 107؛ شعراء / 32 و 45.
2- نمل / 12؛ قصص / 32؛ اعراف / 133.
3- شعراء / 63.
4- مریم / 30؛ آل عمران / 49؛ مائده / 110.

خودش را به عنوان یک معجزه جاوید معرفی می نماید.(1)

بنابراین هر کس قرآن را از جانب خدا و کتاب آسمانی بداند، باید اصل وقوع معجزه را بپذیرد.

انکار معجزات و توجیه آیات، به منزله انکار اصل قرآن است.

به علاوه، در کتاب های حدیث و مناقب و تواریخ، صدها معجزه برای پیامبران سلف و پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم نقل شده است و صدها راوی که هر یک در شهر و دیاری بوده و در زمانی جداگانه می زیسته، آن احادیث و معجزات را حکایت کرده اند و در کتاب های حدیث و تاریخ ضبط است.

از مجموع آن احادیث استفاده می شود که پیامبران، معجزات و کارهای خارق العاده ای داشته اند و انکار معجزات به منزله انکار اصل وجود پیامبران است.

عقیده به وجود معجزه، مخصوص مسلمانان نیست، بلکه سایر ادیان آسمانی نیز برای پیامبران معجزاتی را حکایت کرده و بدان ها عقیده دارند.

درباره ائمه اطهار علیهم السلام نیز صدها معجزه و امر خارق العاده و خبرهای غیبی نقل شده و در کتاب های حدیث و مناقب و تاریخ نگاشته شده است. صدها راوی که هرکدام در شهری بوده و در زمانی می زیسته اند، آن معجزات را حکایت کرده و در کتاب های حدیث و حتی بعضی کتاب های اهل تسنن ضبط است.

از مجموع آن احادیث این مطلب اثبات می شود که ائمه اطهار علیهم السلام نیز مانند پیامبران دارای معجزاتی بوده اند و می توانستند عند اللزوم، امور خارق العاده ای را انجام دهند. معجزاتی که برای آنان نقل شده مانند معجزاتی است که برای پیغمبر

1- بقره / 23؛ اسراء / 88.

اسلام صلی الله علیه و آله وسلم و سایر پیامبران حکایت شده است و در محیط تشیع از ضروریات مذهب امامیه به شمار می رود و انکار آن ها به منزله آن است که اصل امامت و وجود امامان مورد انکار واقع شود.

اهل تحقیق می توانند به کتاب هایی نظیر: «عیون المعجزات»، «بحارالانوار»، «اثبات الهداهْ»، «اصول کافی»، «مدینهْ المعاجز»، «مناقب ابن شهر آشوب»، «اثبات الوصیهْ» مسعودی، «شرح نهج البلاغه» ابن ابی الحدید، «دلائل الامامهْ» طبری و سایرکتاب های حدیثی و تاریخی مراجعه نمایند.

و از مجموع احادیث استفاده می شود که امامان دوازده گانه شیعه دارای معجزات و امور خارق العاده ای بوده اند.

انکار اعجاز

بعضی نویسندگان کم مایه و مغرض، تمام معجزات را انکار نموده و کارهای خارق العاده ای را که به پیغمبران و امامان نسبت داده شده است را تکذیب کرده اند و برای اثبات کلام خود از آیات قرآن نیز شاهد آورده اند.

می نویسد: بسیار شگفت انگیز است که پیغمبر اسلام آشکارا می گفته من از ناپیدا آگاه نیستم، اینان می گویند امامان شان آگاه بود ه اند و داستان ها از ناپیدا دانی آنان می آورند. بسیار شگفت است که پیغمبر اسلام از (معجزه) اظهار ناتوانی می نمود ه ولی اینان از امامانشان نتوانستنی ها یاد می کنند و داستان های بسیار می نویسند.

در قرآن، مردم در یک جا چند نتوانستنی می خواهند:

{وَقالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَکَ حَتّی تَفْجُرَ لَنا مِنَ الْأَرْضِ یَنْبُوعًا * أوْ تَکُونَ لَکَ جَنَّهٌ مِنْ نَخیلٍ وَعِنَبٍ فَتُفَجِّرَ الْأنْهارَ خِلالَها تَفْجیرًا * أوْ تُسْقِطَ السَّماءَ کَما زَعَمْتَ عَلَیْنا کِسَفًا أوْ تَأْتِیَ بِاللهِ وَالْمَلائِکَهِ قَبیلاً * أوْ یَکُونَ لَکَ بَیْتٌ مِنْ زُخْرُفٍ

أَوْ تَرْقی فی السَّماءِ وَلَنْ نُؤْمِنَ لِرُقِیِّکَ حَتّی تُنَزِّلَ عَلَیْنا کِتاباً نَقْرَؤُهُ }.(1)

یعنی: و می گفتند: ما هرگز به تو ایمان نمی آوریم تا اینکه برای ما از زمین چشمه ای بشکافی یا برای تو باغی از خرما و انگور باشد که چشمه ها از میان آن جاری کنی. یا آسمان را به سرما فرود آری آن چنان که می پنداری یا خدا و فرشتگان را به نزد ما بیاوری. یا خانه ای از طلا برای تو باشد یا به آسمان بالا بروی و حتی اگر به آسمان بروی ایمان نمی آوریم تا اینکه کتابی بر ما فرود آوری که آن را بخوانیم. خدای تعالی در پاسخشان می فرماید: {قُلْ سُبْحانَ رَبّی هَلْ کُنْتُ إِلاّ بَشَرًا رَسُولاً} یعنی: بگو آیا من جز بشری هستم که به سوی شما فرستاده شده است؟(2)

در جای دیگر می نویسد:

دستگاه خدا بازیچه نیست که هر کس برای هنرنمایی های خود در آن دستی برد، و آن را دیگر گرداند. آنچه درباره موسی و عیسی و دیگر پیغمبران گفته اند دروغ است! بزرگ تر از عیسی و موسی پیغمبر اسلام می بوده که هر زمان نتوانستنی (معجزه) از او خواسته اند ناتوانی نشان داده. این قرآن او در دست ماست.(3)

در پاسخ این نویسنده مغرض می گوییم که:

اگر کسی خواست مطلبی را از لحاظ قرآن مورد بحث قرار دهد باید تمام آیات مربوطه را جمع آوری کند و همه را مورد دقت و بررسی قرار دهد و بدون تعصب و غرض رانی از مجموع آن ها نتیجه گیری کند.

1- اسراء / 90 - 93.
2- داوری، ص 3- 31.
3- صوفی گری، ص 81.

لیکن نویسنده مزبور برای منظوری که در نظر داشته از آغاز امر تصمیم گرفته معجزات را به طور کلی انکار کند.

بدین جهت، آیات دیگر را عمداً نادیده گرفته و فقط به آیه مذکور تمسک جسته است.

مگر در قرآن آیات زیادی نیست که معجزاتی را برای حضرت نوح و صالح و موسی و عیسی علیهم السلام و سایر پیامبران اثبات می نماید؟ مگر داستان تکلم کردن حضرت عیسی در گهواره و زنده کردن مردگان و داستان اژدها شدن عصای موسی و قضیه طوفان حضرت نوح و قضیه ناقه حضرت صالح در قرآن نیامده که نویسنده مزبور با عناد کامل می نویسد: «آن چه درباره موسی و عیسی‘ و دیگر پیامبران گفته اند دروغ است!» اگر کسی در صدد تحقیق مطلب باشد و غرض و مرضی نداشته باشد، این همه آیات و معجزات را عمداً نادیده نمی گیرد و به ظاهر یک آیه تنها تمسک نمی جوید. خوب بود نویسنده به آیه قبل از آیه مذکور اقلاً توجه می کرد. قبل از آیه مذکور این آیه است:

{قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ اْلاِنْسُ وَالْجِنُّ عَلی أنْ یَأتُوا بِمِثْلِ هذَا الْقُرْآنِ لایَأتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ کانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهیرًا }.(1)

به آنان بگو: اگر انس و جن با هم اتفاق کنند که مانند این قرآن را بیاورند نمی توانند ولو این که یکدیگر را کمک نمایند.

چنان که ملاحظه می فرمایید در این آیه، قرآن رسماً به عنوان یک معجزه و به قول نویسنده، یک نتوانستنی معرفی شده است، ولی نویسنده چون آن را مطابق مذاق و غرض خویش نیافته، مسکوت گذاشته و به آیات بعد تمسک جسته است.

1- اسراء / 88.

اتفاقاً آیات مذکور هم بر نفی معجزه دلالت ندارند، زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در آن آیات، ابتدا قرآن را به عنوان معجزه به مردم معرفی می کند و می فرماید: اگر جن و انس با هم اتفاق و همکاری کنند که کتابی مانند قرآن بیاورند نمی توانند، اگر در نبوت من و اعجاز قرآن شک دارید این گوی و این میدان؛ کتابی مانند آن بیاورید.

ولی کفار وقتی خودشان را در مقابل این پیشنهاد ناتوان می بینند و حس می کنند که نه تنها قدرت آوردن کتابی مانند قرآن را ندارند، بلکه حتی از آوردن یک سوره هم عاجزند، شروع به بهانه جویی کردند و ایراد گرفتند و گفتند: ما به تو ایمان نمی آوریم مگر این که یکی از این چند عمل را انجام دهی:

1- یا از زمین چشمه ای برای ما ظاهر سازی.

2- یا باغستانی از درخت خرما و انگور پدید آوری که نهرهای آب در میان درختان جاری باشد.

3- یا آسمان را بر سر ما فرود بیاوری.

4- یا خدا و فرشتگان را نزد ما بیاوری.

5- یا خانه ای از طلا داشته باشی.

6- یا به آسمان بالا روی و از جانب خدا برای ما نامه ای بیاوری.

در یک چنین موقعی که بنای بهانه جویی بود؛ خداوند متعال به رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: به ایشان بگو: من جز یک بشر و فرستاده نیستم. اختیار زمین و آسمان در دست من نیست که مطابق میل و درخواست شما رفتار کنم و مرتباً حوادث جهان را دگرگون سازم.

در این جا کفار دو نوع تقاضا داشتند: یک قسم آن ها از محالات است و حتی به طور اعجاز هم ممکن نیست تحقق پیدا کند، و درخواست آنان از روی جهالت و نادانی صادر شده بود. مانند این که گفتند: خدا را نزد ما حاضر گردان. آخر خدا

که جسم نیست، مکان ندارد تا بتوان او را حتی به طور اعجاز برای چند نفر اشکال تراش حاضر کرد!

و اگر آسمان بر سرشان سقوط می کرد بیش از این نتیجه نداشت که به هلاکت می رسیدند، آن گاه کجا بودند تا ایمان بیاورند؟

آیا در پاسخ چنین تقاضایی جز این می توان گفت که: من رسولی بیش نیستم و اختیار خدا و فرشتگان و زمین و آسمان در دست من نیست؟

بخش دوم درخواست های آنان گرچه ذاتاً امکان داشت و ممکن بود با اعجاز وجود پیدا کند، لیکن از دو نکته نباید غفلت کرد:

نکته اول: با اینکه پیغمبر و امام دارای معجزه بودند و نفوس آنان به قدری نیرومند بود که می توانستند از عالم غیب استمداد کنند و امر خارق العاده ای را انجام دهند ولی به هر حال در انجام معجزات به تأییدات الهی احتیاج داشتند و چنان نبود که بدون اجازه و تأیید پروردگار جهان بتوانند اعجازی به عمل آورند؛ {وَما کانَ لِرَسُولٍ أنْ یَأتِیَ بِآیَهٍ إِلا بِإِذْنِ اللهِ }.(1)

نکته دوم: اعجاز بدان منظور است که در مواقع لازم و ضروری مورد استفاده قرار گیرد، نه بدان منظور که برای بهانه جویان و تماشاگران صحنه تماشایی پدید آورد و هر کسی از هر گوشه ای، گاه و بی گاه تقاضای امر خارق العاده بنماید. کسی بگوید: چشمه آبی برایم ظاهر کن، دیگری بگوید: باغستان خرما و انگور برایم به وجود بیاور، دیگری بگوید: خانه ای از طلا برایم آشکار ساز، دیگری بگوید: به آسمان بالا برو و از جانب خدا نامه فدایت شوم برایم بیاور.

1- رعد / 38.

پیامبران و امامان علیهم السلام نیامدند تا دستگاه منظم آفرینش را بر هم زنند و بر طبق درخواست این و آن معجزه کنند. اعجاز پیغمبر و امام در جایی است که ضرورت ایجاب کند و داستان شأن نزول آیه مذکور در جایی است که برای اظهار، ضرورتی وجود نداشت، زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم ابتدا قرآن را به عنوان معجزه به آنان معرفی نمود، آن گاه که خودشان را در مقابل آوردن همانند آن ناتوان دیدند، بنای اشکال تراشی را گذارده و درخواست یک سری معجزات و امور خارق العاده نمودند.

در پاسخ چنین افراد بهانه جو جز این مناسب نبود که بگوید: من پیغمبری بیش نیستم و در آوردن معجزات به اجازه و تأیید پروردگار جهان نیازمندم.

تازه اگر درخواستشان عملی می شد؛ باز هم از ظاهر حالشان معلوم بود که بالاخره ایمان نمی آورند، زیرا آن قدر در اشکال تراشی اصرار داشتند که می گفتند: اگر به آسمان هم بالا روی به تو ایمان نخواهیم آورد مگر این که نامه ای به خط و امضای خدا برایمان بیاوری. تازه اگر هم نامه ای برایشان می آورد ممکن بود در صحت امضای خدا تشکیک نمایند.(1)

خلاصه سخن: با ملاحظه قرائن و شواهدی که در آیات دیگر وجود دارد، آیه مذکور در صدد نیست که معجزه را به طور کلی نفی کند، بلکه آوردن آن را به خواست و تأییدات الهی واگذار می نماید. چگونه تصور می شود رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم که در قرآنش معجزات فراوانی برای پیغمبران گذشته اثبات شده و خودش را افضل آنان می داند، در مقابل درخواست معجزه بگوید: آنان معجزه

1- چنانچه می فرماید: {وَ لَوْ فَتَحْنا عَلَیْهِمْ باباً مِنَ السَّماءِ فَظَلُّوا فیهِ یَعْرُجُونَ * لَقالُوا إِنَّما سُکِّرَتْ أَبْصارُنا بَلْ نَحْنُ قَوْمٌ مَسْحُورُونَ }؛ حجر / 15.

داشتند، من هم از آنان افضل هستم، لیکن متأسفانه از آوردن هرگونه معجزه ای عاجزم ! ابداً این مطلب امکان ندارد.

سنخیّت لازم است

یکی از اشکالاتی که در مورد معجزه شده عدم سنخیت و مناسبت با مدعاست. گفته اند: هر دلیلی باید با مدعا ارتباط و سنخیّت داشته باشد، مثلاً اگر کسی گفت: من در فن طبابت و معالجه بیماران تخصص دارم مردم به او خواهند گفت: این بیمار را معالجه کن تا تخصص تو برای ما ثابت گردد. معقول نیست به او بگویند: اگر راست می گویی به آسمان پرواز کن تا قولت را قبول کنیم. زیرا میان پزشک بودن و به آسمان پرواز کردن مناسبتی وجود ندارد.

اگر کسی گفت: در امور اخلاقی و تربیت نفوس تخصص دارم به او می گویند: برنامه های اخلاقی خودت را پیاده کن و افراد گمراه و منحرف را به فضائل و کمالات اخلاقی تربیت کن تا سخنت را تصدیق نماییم. هیچ عاقلی به او نمی گوید: اگر صادق هستی مرده زنده کن و کور مادر زاد را شفا بده تا به صدق گفتارت اطمینان پیدا کنیم. اگر کسی گفت: من در امور سیاسی و اداره ملت تخصص کامل دارم،دلیل و شاهدی مطابق همین مدعا از وی خواستار می شوند. هرگز نمی گویند: اگر سنگریزه در دستت به سخن آمد و اگر آهو با تو سخن گفت و اگر شیر درنده در مقابلت خضوع کرد، سیاستمداری تو برای ما ثابت می شود.

در مورد پیامبر و امام نیز قضیه باید چنین باشد، اگر کسی مدعی پیامبری یا امامت شد، به او می گویند: اگر راست می گویی عبادات دلپسندی برای ما تشریع کن، قوانین و برنامه های جامعی در اختیار ما قرار بده، احکام و برنامه هایت را در

بین ما اجرا کن. اگر آن ها را مطابق عقل و منطق یافتیم و نتائج درخشانی ببار آورد، پیامبری یا امامت تو برای ما ثابت می شود و بدان عقیده مند می گردیم. این مطلب عاقلانه نیست که به او بگویند: اگر پیغمبر هستی به آسمان صعود کن یا مرده را زنده گردان یا درخت را نزد خود حاضر کن یا با آهو سخن بگو تا ایمان بیاوریم. زیرا این قبیل کارها با موضوع رسالت و پیامبری سنخیت و مناسبت ندارد.

پاسخ

در پاسخ این ایراد چنین گفته می شود: در بین ادعای پیامبری و آوردن معجزه نیز کمال ارتباط و سنخیت وجود دارد، زیرا هر دو از امور خارق عادت هستند. کسی که مدعی پیامبری است در واقع چنین می گوید: من با جهان غیب ارتباط دارم و با چشم باطن ملکوت جهان هستی را مشاهده می کنم، پروردگار عالم به وسیله وحی، احکام و دستوراتی را به من عنایت می کند، مأموریت دارم که آن ها را به شما ابلاغ کنم و در تعلیم و ارشادتان کوشش نمایم.

ناگفته پیداست که چنین ادعای بزرگی، آن هم از یک فرد بشر که از لحاظ قوای جسمانی با دیگران تفاوتی ندارد - مانند سایر افراد بشر می خورد و می آشامد و نکاح می کند و خواب می رود و در کوچه و بازار گردش می نماید - امر عجیب و خارق العاده ای است. چه امر خارق العاده ای بزرگتر از این که یک بشر عادی با جهان غیب در تماس باشد و با چشم باطن، ملکوت عالم هستی را مشاهده نماید و محل افاضه علوم خداوند جهان گردد!!(1)

1- عجیب بودن این موضوع از این جهت است که اکثر انسان ها کاری به عالم ملکوت ندارند و ارتباطی با خدا و حقایق برقرار نمی نمایند والاّ انسانی که خدای تعالی آفریده باید با خدا و عالم ملکوت آشنایی و ارتباط داشته باشد؛ البته منظور ارتباطی که پیامبران دارند که به آنها احکام الهی وحی می شود نیست ولی با توجه به آیه قرآن که می فرماید: {فَأَلْهَمَها فُجُورَها وَتَقْواها} انسان ها باید دارای یک پاکی و صفای باطنی باشند که الهامات خدای تعالی را متوجه شوند و بر خوبی ها و بدی ها آگاه گردند. (محقق)

پیغمبر چون مدعی وحی و ارتباط با جهان غیب است که از امور غیر عادی و خارق العاده می باشد، باید برای اثبات مدعایش یک امر خارق العاده و معجزه ای را بیاورد که از جهان غیب سرچشمه بگیرد و توجهات مخصوص الهی را اثبات کند.

پیغمبر می گوید: گرچه من مانند شما یک بشر هستم، لیکن این امتیاز را دارم که مورد توجه مخصوص پروردگار جهان قرار گرفته ام و به وسیله وحی حقایق را به من تعلیم می دهد. به همین جهت می توانم کاری را انجام دهم و معجزه ای بیاورم که از عهده غیر خدا ساخته نیست. و اگر در این دعوا دروغگو بودم خدا هرگز به وسیله آوردن معجزه تأییدم نمی کرد. بنابراین، بین ادعای پیغمبری یا امامت و بین اظهار معجزه و امر خارق العاده، کمال ارتباط و سنخیت برقرار است. در نتیجه اشکال عدم سنخیت مرتفع می شود.

فرق میان معجزه و سحر

یکی از مطالبی که باید مورد بحث قرار گیرد؛ فرق بین معجزه و سحر است، چنانکه پیامبر و امام می توانند کاری را انجام دهند که بر خلاف جریان اسباب و علل عادی است و دیگران از انجام آن عاجزند، همچنین شخص ساحر می تواند کارهایی انجام دهد که از طریق اسباب و علل عادی امکان پذیر نیست و دیگران نیز از انجام آن قبیل کارها عاجزند، پس چه فرقی است بین سحر و معجزه؟ و پیامبر را از ساحر به چه وسیله ای بایدتشخیص داد؟

ص: 252

در پاسخ این مشکل می توان گفت: از چند راه می توان میان معجزه و سحر فرق گذاشت:

اول - سحر یک عمل واقعیت دار و حقیقی نیست، بلکه ساحر در حواس افراد تصرف می کند و آنها را مسخّر افکار خودش می گرداند. کاری می کند که یک امر غیر حقیقی را واقعیت دار و حقیقی خیال کنند و همان گونه که اراده کرده اشیاء را درک نمایند. چنان که در داستان حضرت موسی علیه السلام و ساحران، قضیه از همین قرار بود؛ زیرا ساحران فرعون، ریسمان ها و اسباب و آلات سحر را در میدان عمومی در حضور مردم ریختند و به وسیله سحر، کاری کردند که به صورت اژدها و مارهای حقیقی جلوه گر شدند و به حرکت و جنب و جوش درآمدند، به طوری که حاضران آن ها را حیوانات واقعی پنداشتند و هول و هراس همه را فرا گرفت، در صورتی که واقعاً نه اژدهایی بود نه ماری، بلکه در دید آنان تصرف شده بود تا ریسمان ها و چوب ها را مار و اژدها تصور نمایند. لذا درقرآن می گوید:

{فَلَمّا أَلْقَوْا سَحَرُوا أَعْیُنَ النّاسِ وَاسْتَرْهَبُوهُمْ وَجاؤُ بِسِحْرٍ عَظیمٍ}.(1)

وقتی (آلات و ادوات سحرشان را) انداختند، چشم های مردم را مسحور خویش قرار داده و آن ها را به وحشت افکندند و سحر بزرگی آوردند.

چنانکه ملاحظه می فرمایید در این آیه، سحر به عنوان تصرف در دید مردم و به اشتباه انداختن آن ها تعبیر شده است.

1- اعراف / 116.

باز هم در قرآن چنین آمده است:

{فَإِذا حِبالُهُمْ وَعِصِيُّهُمْ يُخَيَّلُ إِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ أَنَّها تَسْعى }.((1))

در آن هنگام، در اثر سحر آنها به نظر رسید که ریسمان ها و عصاها راه می روند.

قرآن شریف سحر را یک نوع نیرنگ می داند و به همین جهت به «کید» تعبیر نموده است.(2)

اما معجزه یک امر حقیقی و واقعی است، امام یا پیامبر واقعاً در جهان خارج تصرف می نمایند و یک موجود حقیقی و تکوینی به وجود می آورند. اگر به طور اعجاز اژدهایی به وجود آید، اژدهای حقیقی و واقعی است نه اژدهای پنداری و خیالی.

عصای حضرت موسی علیه السلام واقعاً تبدیل به اژدها شد و حقیقتاً سحر ساحران را بلعید، لیکن سحر ساحران گرچه در نظر تماشاچیان مار و اژدها بود، اما واقعاً جز ریسمان و نخ چیزی نبود. اژدهای موسی نخ و ریسمان ها را بلعید نه اژدها و مارها را.

خدا به حضرت موسی علیه السلام فرمود:

{وَ أَلْقِ ما فی يَمينِكَ تَلْقَفْ ما صَنَعُوا إِنَّما صَنَعُوا كَيْدُ ساحِرٍ وَلا يُفْلِحُ السّاحِرُ حَيْثُ أتى }.(3)

آن چه در دست راست تو است بیفکن تا آن چه را ساخته اند ببلعد، جز این نیست که آنچه ساخته اند کید ساحر است و ساحر رستگار و پیروز نمی شود هر جا رود.

1-) طه / 66.
2- {وَ أَلْقِ ما فی يَمينِكَ تَلْقَفْ ما صَنَعُوا إِنَّما صَنَعُوا كَيْدُ ساحِرٍ وَلا يُفْلِحُ السّاحِرُ حَيْثُ أتى }. (طه / 69)
3- طه / 69.

از همین رهگذر بود که وقتی ساحران دیدنداسباب و ادوات سحرشان به کلی نابود شد و اثری از آثار آن ها باقی نماند، فهمیدند که کار حضرت موسی علیه السلام یک عمل تکوینی و معجزه است و با سنخ کارهای خودشان تفاوت کلی دارد، لذا فوراً تسلیم حضرت موسی علیه السلام شدند و ایمان آوردند و به قدری در ایمان خویش استوار بودند که در مقابل تهدیدات و شکنجه های فرعون استقامت نمودند و ایمان خویش را از دست ندادند.

خلاصه سخن: در تمام موارد اعجاز یک امر واقعی و تکوینی به وجود می آ ید. اگر عیسی علیه السلام مرده را زنده می کرد و کور مادرزاد را شفا می داد امر واقعی بود و اگر حضرت صالح علیه السلام از سنگ، ناقه ای خارج می ساخت حقیقت داشت و امر پنداری و خیالی نبود. اما در مورد سحر؛ ساحر جز این، کاری نمی کند که در قوا و حواس اشخاص تصرف می نماید و امر غیر واقعی را در نظرشان واقعی جلوه می دهد.

دوم - اینکه ساحر برای انجام سحر احتیاج به یک سلسله کارهای معینی دارد تا سحرش مؤثر واقع شود، یا اذکار و اورادی می خواندیا چیزی می نویسد یا نقشه ای می کشد و بالاخره برای انجام سحر به یک سلسله اعمالی نیازمند است. ولی در مورد اعجاز به کارهای مخصوص نیاز نیست فقط اراده پیامبر یا امام است که در راستای اراده ی الهی قرار می گیرد و با عنایت الهی کار اعجازآمیز به وقوع می پیوندد.

سوم - اینکه معجزه هرگز مغلوب نمی شود. یعنی هنگامی که نفس پیامبر یا امام با اجازه پروردگار جهان اراده کرد امری تحقق پیدا کند، به طور حتم واقع خواهد شد و هیچ قدرتی نمی تواند از وقوعش جلوگیری کند یا بعد از وقوع ابطالش نماید. زیرا معجزه از منبع قدرت الهی صادر می شود و هیچ قدرتی در مقابل مشیت و

خواست پرورگار جهان نمی تواند عرض اندام کند. ولی سحر می تواند در مقابل قدرت بالاتری مغلوب گردد و ساحر نیرومندتر یا پیامبر و امام، سحر را باطل سازند یا از تأثیرش مانع شوند. چنانکه حضرت موسی علیه السلام سحر ساحران فرعون را باطل نمود و حضرت صادق علیه السلام ساحران منصور را مغلوب گردانید.

چهارم - اینکه عمل ساحر در شعاع معین و کارهای محدودی است و نمی تواند هر کاری را انجام دهد و ممکن است بعضی کارها را از وی بخواهند ولی از انجام آن عاجز باشد. اما معجزه مخصوص به کارهای محدودی نیست بلکه هر چیزی که ذاتاً امکان وقوع داشته باشد و اراده پیامبر و امام بدان تعلق گیرد و مشیت خدا اقتضا کند واقع خواهد شد.

پنجم - اینکه سحر جزء علوم و صنایع است و با تعلیم و آشنا شدن با مبادی آن می توان ساحر شد و کارهای سحرآمیز انجام داد. در این قبیل کارها، ایمان و ارتباط با خداوند متعال و انکار و قطع ارتباط با او یکسان است. لیکن در مورد اعجاز، از راه تعلیم و تعلم و فکر و اندیشه نمی توان بدان مقام رسید، زیرا از سنخ علوم و صنایع نیست بلکه یگانه راه آن ایمان به خدا و ارتباط و پیوند با قدرت نامتناهی الهی است.

فرق اعجاز و کارهای مرتاضان

شما در کتاب ها و مجلات خوانده اید و ازاشخاص با اطلاع شنیده اید که مرتاضان نیز می توانند کارهای خارق العاده ای را انجام دهند که از عهده دیگران ساخته نیست، با یک نگاه آب را به جوش می آورند، ریسمانی را به هوا می اندازند پایین نمی آید چیزی را در هوا معلق نگه می دارند. با یک نگاه شخص را خواب می کنند. باید دید فرق این گونه اعمال با معجزات چیست؟

ص: 256

یکی از فرق هایی که می توان برای آن ذکر کرد این است: که افراد مرتاض در صورتی می توانند بدین مقام نائل شوند و کسب نیرو و قدرت نمایند که قبلاً به یک سلسله تمرینات مخصوص و ریاضت های دشوار بپردازند. چله نشینی می کنند، از غذاهای گوارا و لذائذ جسمانی چشم پوشی می نمایند. به کارهای بسیار سخت و دشوار می پردازند. جسمشان را تحت فشارهای مخصوصی قرار می دهند. تا این مراحل را طی نکنند نمی توانند به کارهای حیرت انگیز دست بزنند، ممکن نیست کسی بدون ریاضت از همان آغاز کودکی واجد چنین قدرتی باشد.

لیکن انجام معجزه احتیاجی به تمرین و ریاضت و تهیه مقدمات و کسب نیرو ندارد. صاحب معجزه بدون این که به تمرینات مخصوص بپردازد می تواند از نیروی غیبی استمداد کند و امر خارق العاده ای را به وجود آورد، حتی ممکن است در سنین شیرخوارگی و کودکی واجد چنین قدرتی باشد، چنانکه حضرت عیسی علیه السلام در گهواره سخن گفت.

فرق دوم اینکه مرتاضان به انجام هر نوع کاری قدرت ندارند بلکه توانایی آنان محدود به کارهای معینی است که در مواقع مختلف تکرار می نمایند. چنان نیست که در هر زمان و هر مکان و نسبت به هر نوع کار حیرت انگیزی قدرت داشته باشند. لیکن اعجاز به شرط و زمان و مکان مخصوصی مشروط نیست و در نوع معینی انحصار ندارد.

فرق سوم اینکه ریاضت نیز جزء علوم و صنایع است، با آشنا شدن به مبادی آن و انجام کارهای لازم می توان مرتاض شد، ایمان به خدا و عدم آن هیچ گونه دخالتی در آن

ندارد، برخلاف اعجاز که از علوم و صنایع شمرده نمی شود تا به وسیله تعلیم و تعلم بتوان بدان مقام نائل گشت و صاحب معجزه شد.

ص: 257

برای بعضی اولیاء و مقربین و بندگان شایسته خدا یک نوع امور خارق عادتی اثبات شده که در اصطلاح کرامت نامیده می شود. اصل وجود کرامت به طور اجمال قابل انکار نیست و در قرآن شریف نمونه هایی دارد. چنانکه درباره مریم، مادر حضرت عیسی علیه السلام ، در قرآن منصوص است:

{كُلَّما دَخَلَ عَلَيْها زَكَرِيَّا الْمِحْرابَ وَجَدَ عِنْدَها رِزْقًا قالَ يا مَرْيَمُ أَنّى لَكِ هذا قالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللهِ }.(1)

هر وقت زکریا داخل محراب عبادت مریم می شد می دید غذایی نزد مریم موجود است، گفت: ای مریم ! این از کجا برایت آمده؟ مریم پاسخ داد: آن از نزد خداست.

نقل شده که در فصل زمستان، میوه تابستانی و در فصل تابستان، میوه های زمستانی برایش حاضر می شد. از این گونه کرامات برای افراد برگزیده خدا مانند سلمان فارسی و اویس قرنی و گروه دیگری اثبات شده و در کتاب ها منقول است. اکنون باید دید کرامت با معجزه چه فرقی دارد؟

معجزه با کرامت در دو جهت مشترک هستند: اول: هر دو از امور خارق عادت واقعی هستند، دوم: صاحب معجزه و صاحب کرامت هر دو از بندگان مقرب و برگزیده خدا می باشند، لیکن از چند جهت با هم فرق دارند:

اولاً؛ صاحب کرامت به وسیله جدیت در عبادت و بندگی به مقام کرامت می رسد، برخلاف صاحب معجزه مانند پیامبر و امام که دارای یک نوع امتیاز

1- آل عمران / 37.

است و خداوند متعال آن ذوات برگزیده را براساس مصلحتی که منظور فرموده یک نوع امتیاز و برتری برای بروز معجزه داده که می توانند معجزه انجام دهند و توانایی انجام معجزه را صرفاً به وسیله عبادت و پرستش کسب ننموده اند. درست است که

امام و پیامبر مقرب هستند، نیز در عبادت و پرستش خدا نهایت کوشش را می نمایند و از بندگان ممتاز به شمار می روند لیکن مقام توانایی اعجاز را صرفاً به وسیله عبادت کسب نکرده اند.

ثانیاً معجزه همیشه مقرون به تحدی است یعنی شخص پیامبر و امام برای اثبات پیامبری و امامت اعجاز می کنند، سپس به مردم می گویند: این کار خارق عادت شاهد صدق مدعای ما است اگر قبول ندارید مانندش را بیاورید لیکن صاحب کرامت گرچه از اولیا و برگزیدگان است اما در مورد کرامت و انجام کار خارق عادت ادعایی ندارد.

نمونه ای از معجزات معصومین (ع)

1- شفا یافتن حضرت آیت الله حجت به برکت توسل به حضرت زهرا سلام الله علیها

در زمانی که مرحوم آیت الله العظمی حجت در کابل بود؛ دچار سکته مغزی می شود که نصف بدن آن مرحوم کاملاً بی حس می شود، معظم له می فرماید: تقریباً سه یا چهار ماه به این مرض مبتلا بودم و اهل و عیالم مرا وضو

می دادند و به زحمت مرا بیرون می بردند و در حالی که از سن مبارکشان بیشتر از شصت سال می گذشته، پزشکان از مداوای ایشان ناامید می شوند و می گویند شما دیگر خوب نمی شوید. ایشان می گوید: در همین حال، شب بعد از نماز مغرب و عشا به بی بی دو عالم حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها توسل نمودم و عرض کردم: بی بی جان! تدریس ام تعطیل شده است. طلاب و علما می آمدند و محزون برمی گشتند، خصوصاً که یک

عده از فضلا از دروس عالی حوزه بهره مند می گشتند و در آن زمان کسی جز معظم له نبود. می فرمایند: همان شب در عالم رؤیا خواب دیدم که راهی پنجه شاه هستم - پنجه شاه نظرگاه امیرالمؤمنین علیه السلام در کابل مشهور است و در همان جا پدر و جد و عموی آیت الله حجت به دست جلادان عبدالرحمن خان ملعون به شهادت رسیده بودند - یک مرتبه متوجه شدم که در بین یک چاله افتاده ام و هر قدر تلاش می کنم نمی توانم بیرون بیایم، خصوصاً اینکه نگاه کردم و دیدم به سمت راست بدنم چند خرچنگ چسبیده است، یک مرتبه در همان حال

مشاهده نمودم که حضرت زهرا سلام الله علیها تشریف آوردند و خطاب به من نمودند: فرزندم! دستت را به من بده! دستم را گرفتند و خرچنگ ها را از پایم دور نمودند. در همین اثنا بیدار شدم و نگاه کردم، دیدم کاملاً شفا یافته ام و با پای خودم رفتم وضو گرفتم و نماز جماعت آن روز صبح را خود در مسجد جامع قاضی شهاب به جا آوردم.

2- شفا گرفتن آیت الله حجت از حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم در مشهد

مقدس معظم له نقل فرمودند: در زمانی که در مدرسه نواب مشهد مقدس مشغول تعلیم و تدریس بودم، روز به روز نور چشمم کم و کمتر می شد تا اینکه به جایی رسید که خط کتاب و چیزی را نمی دیدم. به پزشکان آن زمان مراجعه نمودم، بعد از معاینه جواب یأس به من دادند و گفتند که: شما برای همیشه نمی توانید ببینید زیرا سیاهی چشم شما از بین رفته و عاملش را می دانستم زیرا خیلی مطالعه می نمودم و تغذیه درست و حسابی هم

نداشتم، زیرا آن زمان شهریه متداول نبود، حوزه علمیه فقط اطاق و مدرسه در اختیار ما می گذاشت؛ من، هم درس می گفتم و هم درس می گرفتم. رفقا و مدرسین به من گفتند که شما بهتر است حافظ قرآن شوید و من آن زمان قوانین الاصول می خواندم، خیلی محزون شدم، من که به

جهت تصمیم عالی قدم به حوزه گذاشته بودم راضی نشدم که فقط به حفظ قرآن بسنده کنم در حالی که در همان زمان برنامه حفظ قرآن را نیز داشتم. خلاصه شب توسل به رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله وسلم نمودم و عرض نمودم: یا رسول الله! شیعیان در خفقان زندگی می کنند و احکام را نمی دانند و عده ای از شیعیان به جهت تبلیغات سوء دشمن، مذمذب شده اند و حتی عده ای هم سنی شده اند. از شما شفای چشمانم را می خواهم، در حالی که مدت یک ماه برادرم مرحوم آقای شریعت مرا کمک می نمود و بیرون می برد و آفتابه به دستم می داد. شب در عالم رؤیا پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم را دیدم که به من خطاب می کند: آقا سید احمد چطوری؟ من عرض نمودم: آقاجان! چشمانم نمی بیند. آقا فوراً دست کشیدند به صورتم و فرمودند: شما خوب شدی، از خواب بیدار شدم؛ صدای اذان از حرم مطهر رضوی را شنیدم، بدون توجه بیرون رفتم در حالی که هر روز مرا بیرون می بردند. هنگامی که برگشتم، برادرم مرحوم آیت الله شریعت نگران بودند که من کجا رفته ام، فرمود: کجا بودی مرا نگران کردی؟ گفتم: رفتم حرم مطهر، گفت: مگر تو می بینی! آنجا بود که به یاد رؤیا و توجه رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله وسلم افتادم و خوابم را تعریف نمودم و «سید احمد حجت نوه معظم له» می فرمود: ایشان تا سن 82 سالگی بدون عینک قرآن تلاوت می نمودند.

3- جسارت به حضرت زهرا سلام الله علیها و معجزه آن حضرت

مرحوم پدرم، آقا ضیا حجت، هفت الی هشت مرتبه به زیارت کربلای معلی مشرف شدند. ایشان نقل نمودند که در یکی از سفرها که از کابل به قصد مشهد مقدس رضوی حرکت نمودیم، تا از آنجا به کربلا برویم؛ در بین اتوبوس چند نفر اهل تسنن هم با ما بودند که قصدشان هرات یا ایران برای تجارت بود، نرسیده به

هرات ظاهراً نزدیک فراه رود، وقت نهار و نماز، اتوبوس نگه داشت و مسافرین و همراهان ما و زائرین هم پیاده شدند که نماز بخوانند و نهار میل نمایند. نماز خواندند و ما هم نماز جماعت برگزار نمودیم، بعد از نماز و صرف نهار تقریباً در محل کاروان سرای قدیمی روی جایگاه با رفقا نشسته بودیم که بحث بین شیعه و سنی در گرفت؛ یکی از سنی ها به حضرت زهرا سلام الله علیها جسارت و ناسزا گفت!! در همین حال ما هم عصبانی شدیم و کاری هم نمی شد کرد، چون منطقه سنی نشین بود و در بین همسفران هم، اهل تسنن بیش از شیعیان بودند و ناگفته نماند که این سنی که ناسزا گفت رفیق و نوکر و غلام داشت و ثروت مند هم بود. دیدم یکی از همراهان خیلی ناراحت است و از شدت ناراحتی صورتش قرمز شده و آرامش از او سلب شده بود؛ اتفاقاً مرد ناصبی از جایش بلند شد و جهت قضای حاجت به طرف بیابان رفت. وقتی از مردم فاصله گرفت، در همین حال یکی از رفقای ما هم که یک کاردی همراه داشت آن را برداشت و به دنبال ناصبی حرکت نمود. بعد از ساعتی

برگشت، دیدم آرام است و عصبانیت قبلی را ندارد! گفتم: کجا رفتی؟ با خوشحالی گفت: رفتم مرد ناصبی را به درک فرستادم. ولی من احساس خوف نمودم، چون ما در اقلیت بودیم، گفتم: اشتباه نمودی؛ الان اگر نوکر و غلام و رفقایش بدانند هر چه سنی است سر ما می ریزند. در جواب گفت: توکل بر خدا، حضرت زهرا سلام الله علیها خودش درست می کند، بی بی کمک می کند. مرحوم والد گفت: به خدا قسم! سوار ماشین شدیم، کسی حتی رفقا و نوکرش هم متوجه نشد و تا هرات کسی نپرسید که فلانی کجا شد و کجا رفت؟ این از معجزات حضرت زهرا سلام الله علیها است.

4- استغاثه به حضرت صاحب الزمان ارواحنا فداه

در سال های 68 الی 80، در شهرستان لارستان در بین مهاجرین در ایام محرم

منبر می رفتم و بعد از سال هشتاد هم جهت ایام فاطمیه و سائر مراسم مذهبی رفت و آمد داشتم. در یکی از سفرها در لارستان، یکی از دوستان حاج محسن که آدم موثق هم است نقل نمود که در زمانی که طالبان در افغانستان در اوج قدرت بودند؛ یکی از سادات به نام سید حسن نقل نمود که طالبان به هر شکلی از اشکال شیعیان را مورد اذیت و آزار قرار می دادند. سید ادامه می دهد که پدرم مرحوم سید محسن، منزلی در محله شیعیان مزار شریف داشت که آن را در ایام محرم حسینیه قرار می داد و عزاداری می نمود. بعد از پدرم که انقلاب شد و مردم شهر را ترک نمودند خصوصاً در دروه طالبان، مجلس تعطیل شد و ما هم از آنجا به جای دیگر نقل مکان نمودیم و تصمیم گرفتم که منزل پدری را به فروش برسانم. بعد از چند روزی خریدار پیدا شد و رفتم بنگاه معاملات و سند فروش را امضا نمودیم و مبلغ پول که حدوداً پنجاه هزار دلار می شد گرفتم، غافل از اینکه چند نفر طالب متعصب وهابی که با شیعیان خیلی بد بودند و بعداً متوجه شدم که چندین نفر شیعه را به شهادت رسانده بودند در تعقیبم هستند. من در ماشین بودم و مبلغ پول در داشبورد ماشینم قرار داشت. طالبان بنده را تعقیب نموده و در جای خلوت ماشینم را متوقف نمودند و سه نفر عقب ماشین سوار شدند و یک نفر هم جلو، که همه مسلح بودند، فوراً به من گفتند: حرکت کن! گفتم: کجا، چرا؟ گفتند: حرف نزن راه بیفت! با اسلحه تهدیدم کردند، مجبور شدم راه افتادم تا از شهر بیرون رفتیم و طالبان می خندیدند و فرمانده شان که جلو نشسته بود، داشبورد را باز نمود و تمامی پول ها را گرفت. من متوجه شدم که این ها قصد جانم را دارند. خلاصه التماس نمودم که پول ها را بگیرید و مرا رها کنید زیرا من زن و بچه دارم و منتظر من هستند، فرمانده شان گفت: ممکن نیست

ص: 263

زیرا اگر تو را رها کنم از ما به مافوق مان شکایت می کنی پس مجبوریم تو را خلاص کنیم، دیدم التماس فایده ندارد. در همین اثنا یکی از آنها در حالی که استهزا می کرد، گفت: شیعیان می گویند: ما امام زمان داریم و امام ما زنده است، حالا تو هم مهدی خودتان را صدا بزن! شاید به فریادت برسد! بعد در حالی که می خندیدند القاب امام را می گفتند. در همین حال اشک از چشمانم سرازیر شد، نه به خاطر مرگ و کشته شدن بلکه به خاطر استهزا به امام عصر ارواحنا فداه، لذا یک مرتبه ناله ام بلند شد و عرض کردم، یا صاحب الزمان ادرکنی! شاید بعد از سه دقیقه یا بیشتر یا کمتر یک مرتبه در وسط جاده یک جوان حدوداً چهل ساله تقریباً با لباس نظامی، اما نه این گونه نظامی که رایج است ایستاده و اشاره نمود که توقف کن! من اول فکر کردم این هم از این هاست، لذا توقف نمودم، ولی فرمانده طالبان گفت: چرا توقف نمودی راه بیفت! گفتم: می بینی که وسط راه ایستاده، گفت: برو حرف نزن، می خواستم بروم دیدم ماشین اصلاً از حرکت بازمانده و روشن نمی شود، ماشین خاموش شد. یکی از آنها از پشت سر تکانی به من داد که چرا نمی روی؟! گفتم: ماشین خاموش شد خودت ببین! هر چهار نفر از ماشین پایین آمدند آن آقا به طالبان گفت: پول این سید را بدهید! طالبان گفتند: تو اول خودت را از چنگ ما نجات بده! به سوی آنها اشاره کرد یک مرتبه تفنگ های شان افتاد و خودشان هم آتش گرفتند و پول هم از دست آنها افتاد و آنها روی زمین افتادند، در حالی که می سوختند ولی صدایی از آنها نمی شنیدم. رو کرد به من گفت: سید حسن! سوار شو! پول را به من داد و من در حالی که مضطرب بودم سوار شدم و خودش هم جلو سوار شد. گفت: سید حسن! خدا رحمت کند پدرت را که تکیه داری می کرد. من چیزی نگفتم. تا نزدیکی های شهر

آمد و گفت: حالا خودت می توانی بروی؟ گفتم: آری! جاده خلوت بود، هیچ کس هم نبود، در را باز کرد و رفت. تا به خود آمدم با خود گفتم: این آقا چگونه مرا شناخت! اسم مرا برد، اسم پدرم را و چگونه می دانست پدرم تکیه دار بود! می خواستم سؤال کنم دیدم نیست. از ماشین پیاده شدم هیچ کسی را در آن جاده و دشت ندیدم! بعداً متوجه شدم او ولی عصر ارواحنا فداه بود و بعد از چند روز طالبان جنازه های آنها را آوردند و دفن کردند.

5- عنایت امام عصر ارواحنا فداه به مردم هزاره جات

اشاره

در تاریخ 10 /10/1382، اینجانب حبیبی با عده ای از طلاب قم و مشهد عازم شهر هرات شدیم، آن زمان بعد از سقوط حکومت طالبان بود. در یکی از شب ها که در مدرسه خاتم الانبیاء در منطقه «باباجی» مهمان بودیم، عده ای از مؤمنین و معتمدین محل که برای پذیرایی و بازدید از مهمان ها وارد جلسه شدند، داستان های زیادی از ظلم و تعدی و تجاوز طالبان نسبت به شیعیان بازگو کردند که خاطرات فراموش نشدنی محسوب می گردد. از مهم ترین آنها تصمیم طالبان بر اخراج شیعیان و مردم هزاره که همگی شیعه هستند بود. حکایت عجیبی نقل کردند که: یک روز حکومت و رئیس پلیس طالبان، نمایندگان مردم باباجی و شیعیان آن منطقه را در مقر پلیس شهر هرات احضار کردند. رئیس پلیس طالبان با احساس غرور و شادمانی به مردم و نمایندگان اخطار داد که تا ظرف یک ماه باید تمام مردم شیعه و هزاره از شهر هرات و حتی افغانستان خارج شوند و به پاکستان یا ایران مهاجرت کنند و در غیر این صورت، خون و مال و جان آنها مباح می گردد و حکومت طالبان هم آنها را خواهد کشت. بعد از این اخطار، رنگ از صورت نمایندگان پرید و شروع به التماس کردند که ما به کجا برویم؟ مگر ما از مردم

همین سرزمین نیستیم؟ مگر ما مسلمان نیستیم؟ در این فصل پاییز و سرما کجا برویم؟! رئیس پلیس که یک مرد متعصب قندهاری بود، با خنده گفت: تمام آرزوی من این است که شما مردم را آواره ببینم، بعد از آن اگر بمیرم هم باکی ندارم.

بالاخره نمایندگان مردم، از مرکز پلیس، با ترس و لرز تمام خارج شدند و ترس تمام وجود آنها را فرا گرفت. آنها می دانستند که حکومت طالبان با کسی شوخی ندارد و به دنبال بهانه می گردد و از طرفی تمام راه های دیگر به روی آنها مسدود است. نمایندگان بعد از شور و مشورت با هم تصمیم گرفتند راز این مسأله را با هیچ کس بازگو نکنند تا مبادا زن ها باخبر شوند و الا صدای ناله و گریه و فریاد آنها به آسمان بلند خواهد شد و کنترل اوضاع از دست همه خارج خواهد شد. و ثانیاً همه این چند نفری که از ماجرا اطلاع دارند، هر روز به تنها منجی عالم بشریت، حضرت مهدی، توسل پیدا کنند که غیر از آن حضرت کسی قادر به حل مشکل نیست و تنها اوست که ناظر بر مشکلات شیعیان می باشد و درد آنها را درک می کند و خود نیز یکی از همین آوارگان از دستگاه ظالمین است.

یکی از آنها می گفت: بعد از چند روز توسل به ذیل عنایت حضرت ولی عصر، یک روز بعد از نماز صبح و صرف صبحانه، یکی از فرزندانم که تقریباً 12 ساله بود به من گفت: پدر جان! دیشب خواب عجیبی دیدم، در خواب دیدم که یک سید نورانی و بزرگوار در میان زمین و آسمان رو به قبله ایستاده است و دستان مبارکش را به سوی آسمان بلند کرده و دعا می کند و صورت آن بزرگوار در هاله ای از نور بود که نتوانستم آن را ببینم. پدرش گفت: فرزندم! اگر راست بگویی و این خواب را دیده باشی، این شخص غیر از امام زمان کس دیگری نیست و خداوند ما را به واسطه او نجات خواهد داد. بعد از ظهر همان روز، فرزند

بزرگترم که تقریباً 18 ساله بود و برای کاری به شهر رفته بود به من گفت: پدر جان! یادم رفت به شما بگویم که من دیشب یک خواب عجیبی دیدم و مثل خواب برادرش را تعریف کرد. ما اطمینان پیدا کردیم که خطر برطرف خواهد شد و مشکلی پیش نخواهد آمد و خداوند ما را توسط امام زمان نجات خواهد داد.

در همان روزها بود که حادثه 11 سپتامبر در آمریکا اتفاق افتاد و اولین و اصلی ترین متهم در دنیا، طالبان و القاعده بودند و حکومت طالبان مورد تهاجم کشورهای غربی و آمریکا قرار گرفت. عیناً در همان روزهایی که به ما مهلت داده شده بود، مصادف بود با روزهای فرار طالبان از هرات و همه شهرهای افغانستان.

کرامت آیت الله حجت (رضوان الله علیه به نقل از نوه

ایشان؛ سید احمد حجت) ایشان در خانواده ای به دنیا آمدند که پدر و جدشان هم از علمای به نام آن زمان کابل بودند، به طوری که عبدالرحمن خان از نفوذ ایشان نگران بود و برای اینکه به شیعیان ضرب شصت نشان بدهد، اولاً؛ تا آن زمان که شیعیان فی الجمله عزاداری می نمودند و در مساجدشان نماز می گذاشتند یک مرتبه بزرگان شیعه از جمله مرحوم سید شاه بقأ موسوی و دو فرزندش که پدر و عموی مرحوم آیت الله حجت بودند را به شهادت می رساند و بعد دستور می دهد که هر جا عالم شیعه را پیدا نمودید او را به قتل برسانید. مساجد شیعه از وجود علمای شیعه خالی و در تمامی مساجد شیعیان، روحانیون سنی مستقر می شود که در خود کابل آن زمان، حدود پنجاه مسجد متعلق به شیعیان بود و همه را تصاحب می کند تا آنجا که دائره امر به معروف و نهی از منکر دولت دستور می دهد که شیعیان حتماً باید در مساجد حاضر شوند و به امام جماعت اهل تسنن اقتدا نمایند و چنان رعب و وحشت را حاکم نمود که برادر از برادر می ترسید و حتی عده ای از

شیعیان انکار مذهب نمودند و به مذهب اهل تسنن گراییدند، که بزرگان کابل می گویند و معروف بود که حتی مردم شور بازار کابل شیعه بودند، اما در اثر ظلم و ستم عبدالرحمن و فرزندش حبیب الله خان سنی شدند که این خفقان تا سی سال به طول انجامید، تا اینکه مرحوم آیت الله حجت کابلی رضوان الله علیه بعد از 28 سال تحصیل و تدریس در حوزه های مشهد مقدس و قم و نجف اشرف وارد کابل می شود و با تلاش و مجاهدت و بحث و مناظره با علمای مخالفین، همه را مجاب می کند و این بحث و مناظره سال ها طول می کشد. در تمامی زمینه ها ایشان از مذهب حقه جعفری دفاع، و اثبات حقانیت مذهب اهل بیت را می نماید و تا آنجا معظم له پیش می رود که حتی بعضی از علمای اهل تسنن آن زمان، شیعه می شوند و در نزد معظم له اظهار تشیع می کنند. ایشان زحمات زیادی کشید و دراین رابطه علمای بزرگ تشیع مانند آیت الله سید سرور واعظ، آیت الله شیخ عزیزالله خان غزنوی، آیت الله شیخ محمد امین افشار، آیت الله شیخ محمد علی مدرس، آیت الله کوه بیرونی، آقای حجت الاسلام عالم بهسودی، حجت الاسلام آقای ناصر، حجت الاسلام آقای انور شاه و حجت الاسلام آقای مبلغ و... را تربیت نمود و توانست تمامی مساجد شیعیان را به شیعه برگرداند و پرچم اهل بیت و فقه آل محمد صلی الله علیه و آله وسلم را در آن سرزمین به اهتزاز در آورد.

پنجه شاه یک منطقه خوش آب و هوای کابل و نظرگاه شاه اولیاست که شیعیان اموات خود را در آنجا دفن می کردند و تا الان هم است. در کنار این نظرگاه کوهی است معروف به «سنگ نوشته» که خود کوه سیاه است، اما به قدرت خدای متعال و اعجاز خاندان رسالت، اسامی ائمه علیهم السلام هرکدام به خط سفید نوشته شده و سنگ سیاه و آن خط سفید از خود سنگ از اعجاز معروف در کابل است.

ص: 268

فهرست منابع

قرآن کریم.

نهج البلاغه.

1. الاحتجاج، شیخ طبرسی، دارالنعمان، نجف اشرف، چاپ1386ه-.ق.

2. الارشاد، شیخ مفید، مؤسسه آل البیت علیهم السلام ، بیروت، چاپ1414.

3. اعیان الشیعهْ، سید محسن امین، دارالتعارف، بیروت، بی تا.

4. الخرائج، قطب راوندی، مؤسسه امام مهدی، قم، 1409.

5. الامالی، شیخ صدوق، مؤسسه بعثت، قم، چاپ اول، سال1417.

6. بحارالانوار، محمدباقر مجلسی، مؤسسهْ الوفاء، بیروت، چاپ دوم، 1403.

7. بدایهْ المعارف، سید محسن خرازی، انتشارات جامعه مدرسین، قم، چاپ پنجم، 1418.

8. البرهان، زرکشی، داراحیاء الکتب العربیهْ، چاپ اول، 1376.

9. بصائر الدرجات، محمد بن الحسن الصفار، منشورات الأعلمی، تهران، 1362 ه-.ش.

10. بغیهْ الباحث عن زوائد مسند الحارث، الحارث بن أبی أسامهْ.

11. بغیهْ الطلب فی تاریخ حلب، ابن ابی جرادهْ، دارالفکر، بیروت.

12. تاریخ الاسلام، شمس الدین ذهبی، دارالکتاب العربی، بیروت، چاپ اول، 1407.

13. تاریخ بغداد، احمد بن علی ابوبکر الخطیب البغدادی، دارالکتاب العلمیهْ، بیروت.

14. تاريخ مدينهْ الدمشق، ابن عساکر، دارالفکر، بیروت، 1995.

15. تحف العقول، ابن شعبه حرانی، انتشارات جامعه مدرسین، قم، چاپ دوم، 1363 ه-.ش.

16. تذکرهْ الحفاظ، شمس الدين ذهبی، دارالکتب العلميهْ، بیروت، چاپ اول، بی تا.

17. التفسير الصافی، فیض کاشانی، مکتبهْ الصدر، تهران، چاپ دوم، 1374 ه-.ش.

18. تفسير القمی، علی بن ابراهیم قمی.

19. تلخيص الحبير، ابن حجر عسقلانی، چاپ مدینه منوره، سال1964.

20. تنوير الحوالک، جلال الدين سيوطی، المکتبهْ التجاريهْ الکبری، مصر، سال 1969.

21.التوحيد، الشيخ صدوق، انتشارات جامعه مدرسین، قم.

22. تهذيب التهذيب، ابن حجر عسقلانی، دارالفکر، بیروت، چاپ اول، 1404.

23. تهذيب الکمال، ابوالحجاج مزی، مؤسسه الرسالهٌ، بیروت، 1400، چاپ اول.

24. الثاقب فی المناقب، ابن حمزه طوسی، موسسه انصاریان، قم، چاپ دوم، 1412.

25. الجامع الصغير، ابوعبدالله محمد بن حسن شیبانی، عالم الکتب، بیروت، 1406، چاپ اول.

26. الحجهْ علی اهل المدينهْ، محمد بن حسن شیبانی، عالم الکتب، بیروت، 1403، چاپ سوم.

27. حليهْ الأبرار، سید هاشم بحرانی، موسسه معارف اسلامی، قم، چاپ اول، 1411.

28. دارالنعمان، طبرسی، نجف اشرف، چاپ 1386.

29. ذخائر العقبی، احمد بن عبدالله طبری، مکتبهْ القدس، قاهره، 1356.

30. روح المعانی، آلوسی بغدادی، داراحیاء التراث العربی، بیروت.

31. الروح، ابن قیم جوزی، دارالکتب العلمیهْ، مکتبهْ الصفا.

32. سرالصلوهْ خمینی، چاپ سوم.

33. سنن ابن داود، ابی داود سجستانی، دارالفکر، بیروت، چاپ اول،1410.

34.سنن ابن ماجه، ابن ماجه قزوینی، دارالفکر، بیروت.

35. السنن الکبری، ابوبکر بیهقی، دار الباز، مکهْ، 1414.

36. سیر اعلام النبلاء، ذهبی، مؤسسه الرسالهْ بیروت، چاپ نهم، 1413.

37. السیرهْ الحلبیهْ، علی بن برهان الدین حلبی، دارالمعرفهْ، بیروت، 1400.

38. شرح اسماء الحسنی، ملاهادی سبزواری، انتشارات بصیرتی، قم، بی تا.

39. شواهد التنزیل، حاکم حسکانی، چاپ وزرات فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ اول، 1411 ه-.ق.

40. صحیح مسلم، مسلم بن حجاج نیشابوری، داراحیاء التراث العربی، بیروت.

41. الصواعق المحرقهْ، ابن حجر هیثمی، موسسهْ

الرسالهْ، لبنان، چاپ اول، 1417.

42. طبقات ابن سعد، محمد بن سعد زهری، دارصادر، بیروت.

43. عمدهْ القاری، بدرالدین عینی، داراحیاء التراث العربی، بیروت، بی تا.

44. عیون الاخبارالرضا، شیخ صدوق، مؤسسه اعلمی، بیروت.

45. عیون الحکم والمواعظ، علی بن محمد لیثی واسطی، دارالحدیث، قم، چاپ اول.

46.عیون المعجزات، حسین بن عبدالوهاب، چاپ حیدریه، نجف، 1369.

47. غایهْ المرام، سید هاشم بحرانی، تحقیق سید علی عاشور، بی جا، بی تا.

48. فتح الباری، ابن حجر عسقلانی، دارالمعرفهْ، بیروت، بی تا.

49. الفصول المهمهْ، ابن صباغ، دارالحدیث، چاپ اول، سال1422.

50. قاموس الرجال، محمد تقی شوشتری، جامعه مدرسین، چاپ اول، 1419.

51. الکافی، شیخ کلینی، دارالکتب الاسلامیه، تهران، چاپ پنجم، 1363.

52. کنزالعمال، متقی هندی، مؤسسهْ الرسالهْ، بیروت، چاپ 1409.

53. اللوامع النورانیهْ، سید هاشم بن سلیمان بن اسماعیل کتکانی بحرانی.

54. مجمع البیان، شیخ طبرسی، مؤسسهْ

اعلمی، بیروت، چاپ اول، 1415 ه-.ق

ص: 271

55.مدینهٔ المعاجز، سید هاشم بحرانی، موسسه معارف اسلامی، قم، چاپ اول، 1413.

56.مرآت العقول، محمدباقر مجلسی، دارالکتب الاسلامی، تهران، چاپ دوم، 1363.

57.مستدرک سفینهٔ البحار، شیخ علی نمازی شاهرودی، مؤسسه نشر اسلامی، 1419.

58.المستدرک علی الصحیحین، حاکم نیشابوری،

دارالکتب العلمیه، بیروت، 1990م.

59. مسند احمد، احمد بن حنبل شیبانی، مؤسسه قرطبهٔ، مصر.

60. مشارق انوار الیقین، رجب البرسی، موسسه اعلمی، بیروت، چاپ اول، 1419 ه-.ق.

61. معانی الاخبار، شیخ صدوق، انتشارات جامعه مدرسین، چاپ 1379.

62. المفردات، راغب اصفهانی.

63. مناقب آل ابی طالب علیه السلام ، ابن شهر آشوب، المکتبهٌ الحیدریه، نجف اشرف، 1376 ه-.ق.

64. المناقب، موفق خوارزمی، مؤسسه سید الشهداء علیه السلام ، چاپ دوم، 1414.

65. مناهج انوار المعرفهْ، رازی ذهبی.

66. منیهْ المرید، شهید ثانی، مکتب الإعلام الاسلامی، چاپ اول، 1368 ش.

67. موسوعهْ العقائد الاسلامیهْ، دارالحدیث، قم، 1383، چاپ اول.

68. المیزان، سید محمدحسین طباطبایی، انتشارات جامعه مدرسین، قم.

69. نورالثقلین، شیخ حویزی، مؤسسه اسماعلیان، قم، چاپ چهارم، 1375 ه-.ش.

70.ینابیع المودهْ، سلیمان قندوزی، دارالاسوهْ، چاپ اول، 1416.

درباره مرکز

بسمه تعالی
هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ
آیا کسانی که میدانند و کسانی که نمیدانند یکسانند ؟
سوره زمر/ 9

مقدمه:
موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال 1385 هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:
موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:
1.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
2.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
3.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...
4.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
5.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
6.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:
1.عمل بر مبنای مجوز های قانونی
2.ارتباط با مراکز هم سو
3.پرهیز از موازی کاری
4.صرفا ارائه محتوای علمی
5.ذکر منابع نشر
بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :
1.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه
2.برگزاری مسابقات کتابخوانی
3.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...
4.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...
5.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com
6.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...
7.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی
8.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...
9.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)
10.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)
11. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در 8 فرمت جهانی:
JAVA.1
ANDROID.2
EPUB.3
CHM.4
PDF.5
HTML.6
CHM.7
GHB.8
و 4 عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :
ANDROID.1
IOS.2

WINDOWS PHONE.3
WINDOWS.4
به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .
درپایان :
از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک 129/34- طبقه اول
وب سایت: www.ghbook.ir
ایمیل: Info@ghbook.ir
تلفن دفتر مرکزی: 03134490125
دفتر تهران: 88318722 ـ 021
بازرگانی و فروش: 09132000109
امور کاربران: 09132000109